



افغانستان و بازار آزاد



Ketabton.com

مصطفیٰ اعمرزی

به نام آفریده کار بی همتا

افغانستان و بازار آزاد

(مجموعه ی نوشته های سیاسی - اجتماعی)

نویسنده:

مصطفی عمرزی

چاپ دوم

تابستان ۱۳۹۴ شمسی

مشخصات

نام: افغانستان و بازار آزاد
(مجموعه ی نوشته های سیاسی - اجتماعی)

نویسنده: مصطفی عمرزی

تایپ و تصحیح: م.ع

شمار صفحات: ۱۶۷

زبان: دری افغانی

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

ناشر: انجمن نشر دانش

نوبت نشر: دوم

سال: تابستان ۱۳۹۴ شمسی

حق نشر برای صاحب اثر، محفوظ است!

در این کتاب:

صفحه

- ۱- افغانستان و بازار آزاد..... ۱
- ۲- مقدمه ی چاپ اول..... ۵
- ۳- ابتکارات زشت..... ۸
- ۴- ادارات دولتی باید مسوول شوند!..... ۱۳
- ۵- آرمان شهر های جهان سوم..... ۱۷
- ۶- از ترویج فرهنگ ابتدال تا صدور اوامر!..... ۲۱
- ۷- افغانان و مثلث فارسیسم..... ۲۶
- ۸- افغانستان در انقطاع انزوا..... ۳۵
- ۹- اوف زاده گان فقیر در افغانستان، دنبال چه استند؟..... ۳۹
- ۱۰- با چه راحتی کلمات خائن و فاسد را بیان می کنند!..... ۴۹
- ۱۱- بهانه های ستمی..... ۵۱
- ۱۲- پوهنتون بین المللی اسلامی ننگرهار..... ۵۵
- ۱۳- تجارت، از تُشله تا همه چیز..... ۶۴
- ۱۴- درك عصیت ها..... ۶۹
- ۱۵- زردشتیان نوین افغانستان..... ۷۳
- ۱۶- سازمان های اجتماعی؟!..... ۸۱
- ۱۷- ستیز بازاری..... ۸۵
- ۱۸- سقوط اخلاقی..... ۸۹
- ۱۹- شدت مداخله ی ایرانی..... ۹۶
- ۲۰- شرم آور است!..... ۱۰۲
- ۲۱- شورای تاجکان پدرام؟!..... ۱۰۶
- ۲۲- فاجعه ی تذکره ی بدون کلمه ی مقدس «افغان»..... ۱۱۰
- ۲۳- فروشگاه اصطلاح «افغانستانی» را ببندیم!..... ۱۱۷

- ۲۴- قوماندان؟!..... ۱۲۱
- ۲۵- ما و همسایه گان مغرض..... ۱۲۶
- ۲۶- مجوز های مفت!..... ۱۳۱
- ۲۷- محصولات هاریایی و عاریایی..... ۱۳۷
- ۲۸- مزدورشناسی..... ۱۴۳
- ۲۹- مسابقه برای توهین و کسب امتیاز..... ۱۴۸
- ۳۰- مکافات و مجازات..... ۱۵۳
- ۳۱- نظارت ملی..... ۱۵۷
- ۳۲- معرفی مصطفی عمرزی..... ۱۶۲

افغانستان و بازار آزاد

(مقدمه ی چاپ دوم)

وقتی در اوج عواطف و احساسات با دوستانم هم کلام می شوم و سخن از سرنوشت و روزگار می شود، عبارت «نسل قربانی»، خوب ترین توصیفی ست که وصف حال ما را می کند.

من هنگامی که پیکار های دو سوی متجاوز و مدافع، حماسه ی جهاد افغانان را شکل دادند، زاده شده ام. تا امروز که سال ها از آن زمان می گذرد، شاهی استم که ناگزیر است زنده گی را در تراژیدی هایش، تجربه کند.

از زمان شعور بر پیرامون تا امروز که این توان میسر است بخشی از شهادت تاریخ باشم، نمایشی در برابر چشمان ما می گذرد که اگر فقط کاستی داشت، یک دهه کار با دنیا و تجربه ی انواع موجودات بشری در افغانستان که تنوع دشواری ها را تجربه می کنند تا از حاصل این لابراتوار، هستی دیگران را با فهم از آن چه رفت، تضمین کنند، مسیر کسب مهمترین دانسته های ما نیز تنوع دشواری ها بوده است.

در این کتاب که اینک در چاپ دوم هم آماده شد روشنگری کند، بخشی از سهم ما از آن رنج ها و آلامی را نیز ترسیم کرده ام که در یک مسیر طولانی، همچنان بر تنگنا های ما می افزایند.

عنوان این کتاب، ذهنیتی را ایجاد می کند که شرح ماجرا اقتصادی است، اما محتوای کتاب، توضیح خواهد داد که کشور در بند و درگیر

دنیا، بی شباهت به بازاری نیست که امروزه به نام بازار آزاد، رفیق همراه پدیده ی دیموکراسی نامیده اند.

نه کمتر و نه بیشتر، محتوای این کتاب، باری بر دوش دارد که جفای زمانه، شان او را بر شانه هایش می گذارد تا اگر توانست آن را حفظ کند، جزو فرهنگ بقای سرزمین و ملتی خواهد بود که سال هاست به نام افغان و افغانستان، شناخته می شوند.

کتاب «افغانستان و بازار آزاد»، کوشش نو از گونه ای ست که دوست دارند بر توسن انتقاد، سوار باشند. تفاوت این مجموعه با اولین کتابم (صحبت های مغاره نشینان)، در روی آوردن بیشتر به نوشته های کاملاً انتقادی است.

در کتاب اولم، کوشش کردم با ابزار طنز، پیرامون را تماشا کنم. آهسته آهسته و توام با عطش نگرش بیشتر، تشویق و شروع کردم به آفرینش گونه ای از نوشته هایی که به قول دوستان، اگر در قوالب انسانی تشریح شوند، سن و سال روزگار دیده ها را شکل می دهند.

و اما از سال هاست که دلسوز خارجی نداشته ایم و در لست دلسوزان، جایی برای افغانی نیست. گمان غالب این است که مکاران بازار آزاد می کوشند با استفاده از این مذهب، هیچ نقطه ای در افغانستان از دستبرد بی بند و باری بازار آزاد، به دور نماند. روی این بینش، حتی جیب های خالی فرهنگیان ما را که می دانند بسیار خالی اند، از افتخار چپاول، بی نصیب نمی گذارند.

انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان، با اقتصاد ضعیف، کتاب دومم را عقب اولی، ولی همان گونه (چاپ معمولی) گسیل کرد و این در زمانی صورت گرفت که از این نهاد پُر سابقه، فقط بعضی اعضا، مقداری اثاثه ی کهنه و بدون سرپناه، مَهر و آرم آن باقی مانده بودند. انجمن شاعران نویسندگان، در دور دوم فعالیت، برخلاف دور اول که تا سقوط حکومت مرحوم نجیب الله، از پُر آوازه ترین و پُر رونق ترین نهاد های فرهنگی و فرهنگیان افغانستان بود، بر اثر بی توجهی پیروان مذهب بازار آزاد، نتوانست روشنایی قبلی چراغ علم و فرهنگ را داشته باشد.

حکومت جدید در حالی که میلیارد ها دالر را با شریکان خارجی، برای کم اثرترین فعالیت ها و سر و صدا های پوک و میان تهی تبلیغاتی به مصرف رساند و می رساند، انجمن شاعران و نویسندگان را در شمار نهاد های گذشته، از حمایت مالی محروم کرد. با این کار، نه تنها بر رونق بازار مهار گسیخته ای که هر کس هر چه خواست بگوید و بنویسد و نشر کند افزود، بل فرهنگیان و قلم به دستان ما را واداشت همچنان برای نشر آثار شان، محتاج کمک انجوها، افراد، هر کس و ناکس شوند.

اکنون که این مجموعه آماده شده است در نوبت دوم نیز گریبانگیر کسانی باشد که فاجعه ی بزرگی را در مغز استخوان این ملت، جا داده اند (حکومت های ائتلافی) از رهگذر حمایت، همچنان مدیون آن

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۴ /

افغانانی می ماند که اگر هم فرصتی در بازار آزاد افغانستان، گیر آوردند، بیشترین بازاریابی برای دفاع از ارزش ها و فرهنگیان ماست.

مصطفی «عمرزی»

۱۳۹۳/۱۲/۸ ش

کابل - کارته ی آریانا

مقدمه ی چاپ اول

از وقتی که در صنوف آغازین مکتب، برای خودم می نوشتم، در ادامه ی آن، پس از خاتمه ی آموزش های مکتب و پوهنتون، فکر نمی کردم مانند آن دوران، دیگر باره قلم بگیرم و دوباره کاغذ ها و صفحات را پُر کنم؛ زیرا اجبار این کار، ناراحت کننده است و بیشتر زمان آموزش در مکتب را به خاطر می آورد که به ناچار باید نوشت؛ اگر چه خوش آیند نباشد.

نخستن کار هایم در زمینه ی نویسنده گی چنان چه یاد آور شدم، به نخستین سال های آموزش در مکتب برمی گردند. کتابچه ای را به خاطر دارم که در آن، اولین تجربه های نویسنده گی ام را گرد آورده بودم. این که آن نوشته ها چه قدر می توانستند برای نویسنده ی آن ها به حیث نویسنده، شخصیت دهند، درست یادم نیست؛ زیرا وجود ندارند و در هنگامه ی بگیر و ببند سیاسی و سقوط حاکمیت ها، مفقود شده اند.

بار دوم نویسنده گی ام را پس از آن که صنف ششم را ختم کردم و صنف هفتم را به اثر جنگ ها از ناچاری با پسر های کوچه، روی بام ها، برای کاغذپران بازی و روی زمین، برای فوتبال، شطرنج و غیره، سپری می کردم آغاز کردم و چیز های نوشتم مانند ناول های پولیسی و قصه های افسانوی دیو و پری. از آن جایی که در آن سال ها، هنگامه های دیو های واقعی با راکت پرانی، چور و چپاول و نیز رویداد های

جنایی، بی داد می کردند، آن نوشته ها نتوانستند با همتا های واقعی خود، برابری کنند. فکر می کنم آن ها را دور ریخته ام و نظر به سن و سال، محیط کوچک گردشی و بام نوردی را دنبال کرده ام.

نوشتن تا نوبت دوم نویسنده گی نیز چیزی جز هوس های زود گذرم نبود، ولی وقتی در سال ۱۳۸۳ خورشیدی، دوباره هوس نوشتن به سرم زد، فکر کردم دیگر نمی توانم در برابر این احساس بی تفاوت بمانم. نتیجه ی این درک، آن آفریده هایم بودند که از این سال آغاز و طی سال های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ تداوم یافتند و محتوای نخستن مجموعه ام می شوند که در بهار سال ۱۳۸۸ خورشیدی، از سوی انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان، منتشر شد. این مجموعه که «صحبت های مغاره نشینان» نام دارد، شامل مقاله های انتقادی و طنز گونه ها بود و هزار شماره ی نشر شده ی آن، در مدت نه چندان دراز، تمام شد.

کتاب «صحبت های مغاره نشینان» با وجود خطا های تایپی و کم حوصله گی هنگام خوانش متن پروف برای تصحیح اشتباه های نوشتاری، نوید خوش بود؛ زیرا تا آن زمان، کسی با نوشته های مصطفی عمرزی، آشنایی نداشت. به جز فعالیت های خبرنگاری و گزارشگری در رسانه ها و کار در نهاد های دفاع از خبرنگاران، نوشته هایم در مطبوعات به نشر نرسیده بودند.

با تجربه ی آفریده های قبلی، کوشش کرده ام در چاپ این کتاب، خلاء هایی که از رهگذر نوشتاری و طباعتی، در نوشته های قبلی وجود داشتند، کمتر مجال بیابند.

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷ /

از آن جایی که هر نویسنده ای با نوشته اش خیلی نزدیک است و از این رهگذر، بر جزئیات کاستی هایش، کمتر متوجه می شود، فردی مانند من که تازه در این راستا قدم گذاشته و در کل، دست تنها به همه ی امور کتاب پرداخته، بیشتر خطاپذیر می باشد، بنابراین خود را محتاج رهنمایی و نقد بزرگان و صاحب نظران عرصه ی نویسندگی و روزنامه نگاری می دانم که اگر عمر یاری کرد و غم نابسامانی ها، مشکلات، بی امنیتی، بی کاری، بی روزگاری، بی نانی، بی آبی، بی خانه گی، مهاجرت، آی.اس.آی، طالبان، القاعده، خشکسالی و قهر طبیعت، موانع سر راه ما نشوند، باز هم قلم گرفته حداقل جهت انگیزه های مثبت، تکان بخوریم.

مصطفی «عمرزی»

۱۳۸۸/۹/۲۸ ش

کابل - کارته ی آریانا

ابتکارات زشت

(برای اخذ ویزا)

سال ها قبل، وقتی هنوز نمی دانستیم روزی با فیس بوک، حتی به منزل رییس جمهور امریکا خواهیم رفت، دنیای پیرامون ما، فقط همان هایی بودند که در جغرافیای ما بود. پاستوریزه ی اخبار دنیا از ریخت و پاشی به دست می آمد که عمده اش رادیویی بودند. ما در جزایری زنده گی می کردیم که گاه با زورق های رسانه یی، چیز هایی به عنوان کالا های خبری دنیای خارجی را وارد می کردند.

امروز (۱۹ عقرب ۱۳۹۷)، وقتی بار دیگر سهم روزانه ام از هزینه ی فیس بوکی را پرداختم، تصویری ذهنیت ساز شد (کبرا حاتمی) که اگر در بازار آزاد، ادامه یابد، فروش آن، متنوع می شود.

دخترکی با پوشش شبیه زره های پیشین که در جنگ ها، اندام ها را در برابر آدم کشی ها و قصابی های حماسی، حفظ می کرد، با کمال بی خیالی در جاده های کابل، راه افتاده بود و مردم بسیار مراقب گاهی با تمسخر، او را بدرقه می کردند.

متن بعضی از برنامه های سفارشی، انجویی و جلسه یی را خوب می شناسیم که از یک سو، فرصت های کاسبی دارد و از سوی دیگر، اسنادی را تکمیل می کند که بعضی از موسسات خارجی، با کسب آن ها، کمک های خیراتی در افغانستان را کوه می سازند. بنابراین بخشی از پول های به اصطلاح کمک شده را در یک مسیر تجارتي، دوباره به

کشور هایی تحویل می دهند که ظاهراً سال ها خبر نداشتند، آیا کشوری به نام افغانستان، نمی تواند حس اخلاقی باشنده گان بی غم کره ی خاکی را برانگیزد تا فقط به نام انسانیت، کمک کنند؟

انواع مختلف کسانی را دیدیم که شماری با جسارت هایی در محافل ساز و آواز، شماری با کاستی و افزودی تن و بدن و شماری با نمایشات اخلاقی و تعلقات دینی خاص، به نان و نوارسیده اند؛ چه بسا که شماری با ویزا هایی مسافر می شوند که محال است برای کسانی صادر شوند که برای لقمه ای نان، از سفر به دوزخ نیز هراس ندارند.

دخترک با پوشش زرهی که جای سینه هایش، بدتر از ستاره گان پورنوگرافی و محافظ سرین اش، برجسته تر از سرین های نمایشات سکسی، اشتیاق خیابان آزارها را برمی انگیزند، نه فقط یگانه کسی نیست که از این ابتکارات دارد، بل فقط با تغییر شکل، مسیری را گشوده اند که اگر برای بدبختی ها به مصداق «شکم گرسنه، ایمان ندارد!»، توجیه بیافیم، به جا نیست برای رهایی از فلاکت، نسخه هایی تجویز شوند که در جامعه ای همانند جامعه ی افغانستان، آب را با آتش یک جا کنند و توقع نداشته باشند، دود است یا بخار!

باوجود هیاهو برای الگو هایی که نتیجه ی مدنیت ۱۷ سال بازار آزاد عنوان می کنند و دست آورد ها عنوان می شوند، فقر فرهنگی با میانه ی تهی آن چه که سرپای جامعه را فرا گرفته اند، نمونه های بهتر از کسانی ارایه نخواهند کرد که هر چند مجبور اند، اما مثال ها و جسارت های آنان می توانند پی آمد هایی داشته باشند که وقتی

خواستند حق انسانی زنان افغان، حقوقی شود، حضور مورد نیاز اجتماعی، مدنی و انسانی آنان را سال ها عقب می اندازند.

این که چرا نمونه های دخترک زره پوش، خارجی اند، شاید توجه بر آرامشگاه هایی باشد که فراتر از بخشی از جغرافیای جهان سوم که افغانستان محصور را در میان دولت ها و کشور های عقب مانده ی همسایه گان، قرار می دهد، راحتی خود شان را در جوامع قانونمند، آزاد، راحت و انسانی اروپا و امریکا، درک می کنند.

تصویر نسل مهاجر که در هر گوشه ای از این کشور، خویش و قوم دارد، رویا هایی را آرمانی می کند که اگر در این جا، همچنان قربانی اندیشه ها، افراد و سیاست هاییم، آسایش ما از مسیر جسارت های بازاری، در راه اخذ ویزا، نویدی زنده گی نو نیز می شوند.

شرایط دشوار، ردیف ناگزیری ها را در برابر مردم قرار می دهد. بنابراین، درک ابتکارات زشت مشکل نیست، اما آن چه اسفبار است، تقابل با باور های جمعی مردم است. اخبار گرایش های افراط مذهبی و مزمت دولتی که مردم سالار عنوان می شود، منوط به سوء رفتار هایی نیز است که از تصادم با فرهنگ عامه، مردم را توهین کرده اند.

تلاش های شماری به اصطلاح اعضای جامعه ی مدنی که خود نیز از تعریف خوب و بد باور ها و فرهنگ ها عاجز اند و بدون احترام به مردم، در حالی به شئون آنان حمله می کنند که بدیل قابل قبول و جاگزین فرهنگ های محلی، اگر قوانین شهری اند یا مدعای مدنی، نه

تطبیق می شوند و نه ادبیاتی دارند تا مردم را به جای باور های خرافی، جلب کنند.

شدت خشونت مردم با شهید فرخنده، تنها مساله ی جهل و احساسات مردانه گی نبود. اخبار ابتکارات زشت فعالان مدنی که در تمام آن ها، گونه ای از هتک حرمت اجتماعی دیده می شوند، مردم را در برابر ارزش های دیموکراتیک، بدون این که ماهیت آن ها را درک کرده باشند، حساس می سازند.

روان شناسی و رفتار شناسی مرتکبان جنایت قتل شهید فرخنده، قبل از این که مظلومیت وی آشکار شود، او را فردی تعریف کرده بودند که قصد داشت به مقدسات توهین کند. با این شرح، در پی توجیه اعمال شرم آور، غیر انسانی، غیر اخلاقی و زشت کسانی نیستم که فرخنده را به قتل رساندند. اگر او در مقام توهین به مقدسات هم می بود، در جامعه ای که طول و تفصیل نهاد ها و ارگان های عدلی و قضایی دارد، هیچ کسی بیرون از محدوده ی دولت، حق دخالت نداشت؛ چه اگر به بهانه ی تخریش مقدسات مردم، اعمال زشت را مجوز دهیم، سوء استفاده به نام دین، افزون بر سوء استفاده ی سیاسی از دین، زنده گی ما را در مضیقه ی بیشتر می اندازد.

تصاویر بعدی دخترک زره پوش، او را با لباس های نیمه برهنه رسانه یی کردند. در تصویری در برابر زره اش همچون عبتت ها ایستاده است. ادعای او که می خواست از امنیت جسمی بهره مند باشد با برهنه گی بعدی، مردم را منزجر تر کرد.

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲ /

ابتکارات زشت که غایه ی آن ها رسیدن به منافع شخصی است، بسیاری از ارزش های خوب و دیموکراتیک سال های اخیر را وارونه کرده اند. می توان اذعان کرد که خشونت مذهبی در کمین است. این کنش از زشتی هایی بهره می برد که شماری برای رسیدن به منافع شخصی از هیچ پستی باک ندارند. اگر ارزش های دیموکراتیک، زیر سوال بروند، جای آن ها را چه پُر می کند؟ در برابر ما مخالفان مسلح و داعش قرار دارند!



ادارات دولتی باید مسوول شوند!

تا قبل از تهاجم شوروی به افغانستان، حاکمیت های پیشین با کار در حوزه ی تاریخ و فرهنگ که بخشی برای رقابت منفی با ایران، بزرگنمایی و جعلکاری می شد، موضوعاتی را وارد اذعان مردم کردند (تواریخ جعلی از قبیل آریایی و خراسانی) که اگر روزی فکر می کردند جزو اجندا های بیگانه گان قرار خواهند گرفت و باعث اذیت خواهند شد، خود شان را غرق نمی کردند.

افغان های آگاه، تحصیل یافته و حساس، در حد خویش در برابر ذهنیت سازی های منفی ایستاده اند، اما کام ما زمانی تلخ می شود که صد ها اداره و نهاد دولتی که به ظاهر با ده ها پوهاند، سرمحقق و غیره، روز و شب، سرمایه های دولتی را هدر می دهند و نتیجه ی کار اکثر آنان، وزن کردن، کاستی و افزودی بر تکرار مکررات است، چرا بر ضد مداخلات آشکار فرهنگی به خوبی فعال نیستند؟ تا چه زمانی اشخاصی را تحمل کنیم که فقط با ذهنیت های حزبی و عقب مانده گی های فکری، فقط برای کاسبی خود شان ابراز وجود می کنند؟ اگر کار کنند کتابی چاپ کرده اند تا رتبه ی علمی به دست آورند و یا هم می کوشند در پُستی ابقا شوند.

چرا در فضایی که با شدیدترین مداخلات فرهنگی و فزیکتی دشمنان، مواجه هستیم، کسانی به کار انداخته نمی شوند که اگر در سوی دیگر آنان، پولیس و اردو می جنگند، این طالبان احترام که هرگز لایقش

نیستند، تحریک نمی شوند حداقل با یک توضیح به موقع از بار دوش آن هموطنان آگاه ما بکاهد که اکثراً در دیار هجرت به سر می برند، اما در دشواری های زنده گی، کشور و مردم خویش را فراموش نکرده اند.

من شاهدیم که افزون بر گرداننده گی ده ها نهاد فرهنگی و مدیریت صفحات نت، جبهه ای که در دفاع از افغانستان و افغانیت ایجاد شده است در سوی افغان های مهاجر سنگینی می کند. بیشترین تخلیقات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در دفاع از افغان ها و افغانستان از سوی آن هموطنان ما نوشته می شوند که در دیار هجرت به سر می برند.

واکنش افراد و اشخاص دولتی در برابر مداخله و مزدور منشی، نه فقط مهم نیست، بل برای حفظ مقام و درآمد ها، گاه به بهانه ی این که گویا طرف نیستند، مفتخوارانی شده اند که اگر شماری را مستثنی سازیم، اکثر بدنه ی فرهنگی و رسانه یی حکومت، امکانات و اوقات را ضایع می کنند.

پیام ما به دولت و آن مسوولان بی خبر و ناآگاهش این است که تا چه زمانی هموطنانی مفت و مجانی کار کنند تا در برابر چشمان آنان، تعدادی رفع مسوولیت شوند؟ آیا این فاجعه نیست که فقط تنی چند با امکانات خصوصی و شخصی، در حالی که از کمترین حمایت حامیان تنظیم ها و خاینانی که با کمترین فشار، باج داده اند و بر اثر این کردار، بدترین دشمنان این ملت، میلیون ها دالر ذخیره کرده اند، در حاشیه ی

بی توجهی بتپند و اما کسی از خودش نپرسد که اگر دشمنان نتوانسته اند واقعیت های مسجل کشور را دفن و تحریف کنند، بر اثر همت و تلاش افرادی ست که وقتی ناگزیر اند برای رفع معضل اقتصادی، در صف متقاضیان حمایت بایستند، چیزی شبیه مزاحم وانمود می شوند. در هرج و مرج سالیان اخیر اگر همت آگاهانی نبود که در داخل در حاشیه مانده اند و در خارج مهاجر اند، مرئوسان حکومتی حتی جرات نمی کردند در برابر هتک حرمت و پخش اکاذیب موتلفان تنظیمی و قومگرایی خویش، از نام افغان و افغانستان حرفی بگویند.

من می دانم که ساختار ائتلافی حکومت با آن همه حزبی، تنظیمی و بحران زده، حتی موضوعات ملی را تقسیم کرده است، اما همه به نام عضو حکومت امتیاز می گیرند. رقابت برای انحصار و دریافت امکانات، متن برنامه های سیاسی جریان هایی را می سازد که به ویژه در جانب تنظیم ها و احزاب، همه روزه جلسه می کنند تا همچنان استفاده کنند.

ما به درستی تفهیم نکرده ایم که هر کی شایق کار و ابقا در حکومت است، باید از آزمون «چه می تواند یا چه کرده است؟» بگذرد. رهبران نیمه جانی که چیزی نمانده بود جان را در کولاب به جان آفرین تسلیم کنند در سیستم ائتلاف و معامله ی ۱۷ سال اخیر در کنار غنایم سیاسی پیر شدند. افزون بر این بازمانده گان آنان در حد نواسه و نبیره مثل این که فقط در نوبت ایستاده اند، وارد دولت می شوند و ما هم نمی پرسیم مساله ی کار چه طور می شود؟

از بلندترین پُست دولتی تا پایین ترین آن، از امکانات مستفید اند. دولت را به نام سهم خویش اشغال می کنند و امکاناتی را که باید به نفع مردم و مملکت مدیریت کنند، به نام گذشته ی خویش می خورند. اگر کشوری مانده باشد که با فاسدان و خائنان بی سواد اداره می شود، فقط افغانستان است. یگانه جایی که اکثر اعضای دولت آن، به ویژه از جناح حزبی و تنظیمی با گذشته ی خیانت و جنایت محترم اند و استفاده می کنند. به موتلفان تنظیمی و حزبی حکومت بنگرید! اعضای حزب وحدت، جمعیت، جنبش، حرکت، خلقی و پرچمی، برادران ناراض، همه و همه با کارنامه ی ویرانی و تباهی مردم معزز و مکرم اند. با تقسیم و توزیع امکانات دولت، کارها و مسوولیت ها را نیز توزیع و تقسیم کنید! با آن چه ساخته اند و تحمیل کرده اند، چاره نداریم افرادی را تحمل کنیم که حزبی و تنظیمی اند، اما اگر چشم داشت دارند، باید کار کنند. بنابراین، نهادها و ادارات دولتی را مسوول بسازید! افغان هایی که «خدایی خدمتگار» اند، آب حیات نخورده اند!



آرمان شهر های جهان سوم

«از هیچ کرده بهتر»، ادبیات کاربردی تمسخر است. یقین ندارم کسانی که همانند پدران شان سال هاست در دنیای دیو و پری سیر می کنند و گذشته را مدینه ی فاضله پنداشته اند، مثلاً زمانی که تفکر یک ستمی غلیان می کند، واقعیت های تلخی را که بیرون از کشور در سایر مناطق جهان سوم (تاجکستان و یا ایران) وجود دارند، بپذیرند.

مصیبت جاری که پایانی نیافت و در هر کنج آن، کاستی و شکسته گی نمایان است، می تواند این ذهنیت را القا کند تا در نواذر روزگار شاهد باشیم پیرامون ما نیز دل فریبی هایی دارد که در روزگار آرامش، به هیچ می گرفتیم.

در بخش دوم فلم جالب و کمیدی «اخراجی ها» که از پُر فروش ترین فلم های سینمای پس از انقلاب ایران است، جالب تر این که وقتی جمهوری اسلامی در چنگ به اصطلاح روشنفکر غربگرا می افتد، سالیان فاتحه اش رسیده اند، محتوا در جهت توجیه تحول مذهبی، چنان جاذبه دارد که حداقل عمر مخالفان کنونی ولایت فقیه کافی نخواهد بود پایان این حاکمیت را مشاهده کنند.

در قسمتی از فلم اخراجی ها که توام با اختطاف طیاره ی مسافربری ایران از سوی دو جوان ناراض ایرانی است، مسافران پس از آن که آگاه می شوند قرار است طیاره ی ربوده شده به عوض لندن و اروپا به

عراق نزول کند، ناراحت می شوند. یکی از میان آنان با تمسخر رو به سوی اختطافچی کرده و می گوید:

عراق هم کشوری است که باید به آن جا برویم؟ به لندن یا اروپا برو که ارزش رفتن دارد. این نگرش تمسخر آمیز مسافران ایرانی به عراق که شاید در داشتن موقعیت اقتصادی، نظامی و غیره در زمانی که این فلم ایرانی، حاکمیت شهید صدام حسین را ترسیم می کرد، هرگز کمتر از ایران نبود، ما را با تداعی افغانستان پیش از بحران که آرام بود، مواجه می کند.

کشور ما در مواردی زودتر از بعضی کشور های جهان و همسایه گان، صاحب سیستم های نو می شود. مطبوعات و رسانه ها، فرهنگ و انکشافات مدنی، تا زمانی که ایران از پول نفت جلو می افتد و سرمایه گذاری های بزرگ شوروی در آسیای میانه، جغرافیای بخارای عقب مانده، متحجر و سنت زده را تغییر می دهند و در مجموع، دولت های پیرامون ما بر اثر بحران افغانستان جلو می افتند، در محدوده ی بسته و محاصره شده، به خوبی و با کفایت اداره شده اند که تا هفت ثور، مرحله ی مجزای بررسی تاریخ معاصر می باشند.

این که ایران با روکش چند شهرک و شهری هایی که فقط با پول نفت، حیثیت ظاهری دارند و در اوج کشاکش ها و ستم ملی که با ابعاد ترکی، کردی، بلوچی و عربی، بیشترین سیمای نزار برای گسست اند و در سوی دیگر، تاجکستان عقب مانده، مجزا از فرهنگ های محلی با داشتن نصف جمعیت غیر تاجک که اکثریت اوزبیکان اش، حسرت

پیوستن با اوزبیکستان را می خورند، اگر سایه ی سربازان روس نباشد و بستر روسیه، کارگر تاجکستانی را کار ندهد، چه قدر وزن و قافیه خواهد داشت؟

برای کسانی که در بحران افغانستان زاده شده اند و به اصطلاح به «از هیچ کرده بهتر است»، خو گرفته اند، باید هم آرمان شهر های کشور های همسایه بد نباشند. اگر در کشور های پیرامون خویش دنبال جای نسبتاً خوب باشیم، آرمان شهر های جهان سومی وجود دارند. کشور هایی مانند ایران و تاجکستان، جاذبه آفرین می شوند تا شماری نسخه های آن ها را مُدل های ترقی و پیشرفت ارایه کنند، بنابراین نباید شکایت کنیم:

خانه ی گلین، بهتر از خانه ی «ویران» است!
جهان سوم می تواند جاذبه ایجاد کند، اما زمانی از این جاذبه مستفید می شود که توازن از میان برود. در طول جنگ های انقلابی، اخوانی، داخلی و تروریستی که حالا به چهل سال می رسند، به هر اندازه ای که از خشت و خانه ی ما کاسته اند، به همان میزان به خشت و خانه ی همسایه گان افزوده اند.

افغانستان ویران و بحرانی ما، هر ناکجا آباد جهان را سوم را جاذبه دار می سازد. بی هیچ نیست که مردم ما بدترین توهین ها، تحقیر ها و زنده گی پست و خفت بار در ایران، پاکستان و تاجکستان را تحمل می کنند.

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰ /

در بازار آزاد افغانستان، دکان هایی برای فروش جاذبه ی کشور های جهان سوم نیز گشوده اند که گاه با چاپ کتب، گاه با نشرات رسانه یی و زمانی با نمایشگاه های کشور های عقب مانده، تمديد می شوند.



از ترویج فرهنگ ابتدال تا صدور اوامر!

برای آن که در مقابل ناهنجاری ها، دچار سطحی نگری نشویم، فهم ماهیت، بسیار مهم است. در این روند، آشنایی با انبوه مخالفان مسلح به اصطلاح فرهنگی که بدبختانه با تمام دشمنی ای که با این کشور و مردم دارند، هنوز از هوا، خاک، آب و دارایی هایش استفاده می کنند و در حالی که باید سهم خود را برای بیگانه بفروشند، توقع دارند سهم ما را نیز بخورند، حایز اهمیت بسیار می شود.

از کارکرد فرهنگیان هتاک تا صدور اوامر، گاه ما را به این فکر می اندازند که چرا در برابر بزرگی و واقعیت هایی که با نام های ملی در برابر آنان قرار دارند، تعصب می ورزند؟ با ارایه ی اکاذیب، سوء تفسیر ها و جعل، مانند موشی در حصار سمتی کابل، زیر سایه ی خارجی، نمی خواهند بفهمند وقتی پای ستیز و تعصب در میان باشد، کمتر دیده شده در برابر تعدی و بی حرمتی، خاموشی اختیار شود. این جا افغانستان است! کشوری که مردم اش در برابر تعصب، زور گویی، پرخاش و توهین، هرگز خاموش نمی ماند.

راه اندازی پروژه هایی که تا سرحد کار فرهنگی، کینه ورزانه و پُر از تعصب شده اند، شماری را چنان غافل می کنند که دیگر نباید در پی رعایت حال دیگران باشند. آنان در حالی که خیالبافی را از پدران

خویش به ارث برده اند، نوعیت فعالیت های خویش را به گونه ای ساماندهی می کنند که مساله در حد اوامر نیز بروز کند.

«پارسی بگو و پارسی بنویس»، برگرفته از نام کتابی ست که در امتداد چنین عناوین پُر اغراض، چنان چه خراسان را در برابر افغانستان، باب کرده اند، خواسته اند دری نیز بی رقیب نماند. این امر، از یک سو، به بهانه ی دیموکراسی توجیه می شود و از سوی دیگر وانمود می کنند پدیده های انسانی فرامرزی اند. بنابراین، ایجاد محدودیت های سیاسی، کاری بوده است که به ویژه با تاریخ معاصر افغانستان، رابطه می گیرد.

وقتی سخن از افغانستان، افغانیت، یا مساله ی مهمی با نام خط دیورند و سرنوشت سیاه میلیون ها مردم دو سوی آن به میان آید، پدیده های انسانی فراموش می شوند. سعی می کنند توطئه ی انگلیس، پشتوانه ی افغانیت وانمود شود یا حقیقت اسفبار بخشی از تبار ما با تیغ پاکستانی بُریده می شود که گویا دیگر ربطی به ما ندارند. برعکس در جانب مقابل، دنیای دل خواهان خراسانی، وقتی زیر چرخه ی نقد قرار بگیرد، با چنان شور و هیجان از پیوند هایی سخن می رود که جز در روی کاغذ، حس نمی شوند، اما با واقعیت های اتنیکی اقوامی تصادم می کنند که در ایران با اکثریت غیر فارس (۸۰ درصد)، تاجکستانی، حقیقت بیگانه تلقی می شود.

مردمانی که خط دیورند از سر سفره ی آنان گذشت و حتی اعضای یک فامیل را جدا کرد، بیگانه اند (پاکستانی)، اما متکلمان زبان به اصطلاح فارسی، آن قدر نزدیک و خویشاوند می شوند که اگر با رمز

شعر «کم صلاح»، کود گنجینه های پارسی را باز کنیم، ثابت می کند هر جا که تخیل موثر باشد، علم و تجربه را کنار می گذارند. در حالی که کارکرد گوناگون و بسیار منفی پیرامون ما را توجیه می کنند و سخن در حد صدور اوامر است، بسیار اشتباه خواهد بود با شناخت طرفی که خودش را بدترین دشمن ثابت می کند، راضی باشیم که پروا ندارد!

ما در چهار چوب یک جامعه ی مدنی زنده گی می کنیم. مگر زنده گی در چهار چوب جامعه ی مدنی، اصول ندارد؟ مخالفان ما، در چنان مرحله ای قرار گرفته اند که رعایت احترام و حقوق دیگران را نیز با سلاقی خودشان تحلیل می کنند.

غایه ی این مقاله، معامله ی به مثل را سفارش نمی کند. منظور این است که تعمیم اغراض در جامعه ای که کثرت قومی دارد و از پیوند های آن، روابط محکم انسانی، هویت ملی ما را وضاحت می دهند، باور به تنوع فرهنگی که در بینش رسمی حکومت تسجیل می یابد، به گونه ای باشد که تحلیل جزییات یا نگرش وسعت بیرونی آن، عنصر بازدارنده یا حذف کننده نشود.

سعی برای تعمیم مفاهیم دل خواسته که در تضاد کامل با پذیرفته شده ها قرار بگیرد، کردار بی هوده است. راه اندازی پروژه هایی که مورد قبول جمعی نباشند، منتهی به حلقات درونگرا می شوند که در تجربه ی سیاسی افغانستان، وقتی با فشار عوامل خارجی جای پا می یابند، همانند

جزایر محصور می مانند. بنابراین حدود باور هایی که جدا از ملت قایل شده بودند، خط جدایی و انزوا می شود.

در افغانستان، باور ها، مردمان و گروه هایی منزوی اند که به محور های سوا از عامه ی مردم می اندیشند. اکثر جریان های افغان ستیز، اسلام ستیز و مخالف وحدت و تمامیت ارضی با خوانش خاص موضوعات سیاسی که در بسیاری به نام فرهنگ و زبان، سعی می شود واقعیت های قومی دیگران را استحاله کنند، نه فقط به جایی نرسیده اند، بل با تعمیم ذهنیت هایی که چرا باید دیگران حذف شوند، تحریک شعوری- میلیونی ضد خود شان را به وجود آورده اند.

حساسیت های مردمی دفاع از هویت ملی، نام دری و تبارزده ها هویت قومی که نمی خواهند به نام فارسی زبان، حقوق شان در گرو یک اقلیت قومی بماند، ماحصل تلاش های مخرب و منفی است که افزون بر ترویج فرهنگ ابتدال، سعی کرده اند با تحکم، به صدور اوامر کورکورانه اقدام کنند.

شرح تصویر:

عبداللطیف پدرام و پسرکی با تخلص خر-آسانی. این ولگرد در ۱۸ سنبله در محلات دور از دسترس مسوولان امنیتی و در جا هایی که بر اثر تبانی قومی می داند گرفتار نمی شوند، سر و ته بی مقدارش را رسانه یی ساخت. قرابت او با نظریه پردازان ستمی، حاکی از پیوند هایی است که شماری از افغان ستیزان می کوشند با جلب نظر اوباش و ولگردان از نیروی عملگرای مخرب بهره مند شوند. براین اساس با

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۵ /

ایجاد آشوب و فشار توهم دارند که در افغانستان محصور با هزاران مسلح مذهب گرا، در شهر هایی که با حضور نیرو های خارجی نفس می کشند، ستیز قومی حاد شود، اما اوباش حامی افغان ستیزان از شنیدن نام های داعش و طالبان نیز «زرد» می کنند.



افغانان و مثلث فارسیسم

(تاجکستان + ستمیان + ایران = فارسیسم)

کلمه ی فارسی یا پارسی که به عنوان یک غلط بسیار معروف، متأسفانه در جامعه ی ما جا انداخته اند، زمانی که در چهارچوب مفهوم سر و ته دار قرار می گیرد، پسوند «ایسم» را به نام ایدیالوژی اخذ می کند.

فارسیسم به عنوان پدیده ی نحس که تا پیش از حاکمیت پهلوی ها در ایران، ناشناخته بود، در حدود یک قرن سرمایه گذاری های آنان، با محتویاتی که در انبوه جعلیات تاریخی، ادبی و فرهنگی، در تمام دم و دستگاه استعمار غربی، کتاب و نوشته دارد، قضیه می شود.

بیش از نیم قرن است که در جهت حذف فارسیسم که یک قضیه ی نامطلوب، مصنوعی و رسوا می باشد، به ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران، کوشش هایی صورت گرفته اند که درست پس از دو دهه با کارنامه های بزرگ مردانی چون استاد ناصر پورپیرار، همه را تشویق می کنند با لعن و احتراز از آن در جوامع فریب خورده و عقب نگه داشته شده که زیر چتر فرهنگ های جعلی (خراسانی و فارسی)، هرگز از تضعیف به درستی آگاه نشده ایم، بر اثر وخامت موضوع نیز عطف توجه کنیم. هرچند این راه، دراز و ناهموار است، اما چون در مسیر حق است، موجه می نماید.

محتوای فارسیسم، زمانی در اوج تعفن قرار می گیرد که مدعی ست و برای ثبوت ادعا، به چنان جعلیات و ریایی متوسل می شود که حذف

فرهنگ ها، هویت ها و دارایی های تاریخی دیگران، از مهمترین بخش های آن به شمار رفته اند.

ادعای ارضی، مداخله ی فرهنگی، تحریص، تشویق و تحریک برای ستیز قومی بر مبنای زبان به اصطلاح فارسی و گذشته های قبل از اسلام که تهداب فارسیسم اند، این جریان مضحک و مسخره را کمک کرده است با پشتوانه ی مالی و زحماتی که فرهنگ جعل و تزویر را از جغرافیای ایران در سراسر منطقه پراکنده کرده است، در جوامعی که پیرامون ایران، ترک و عرب اند، دین و مذهب را وسیله بسازد و در کشور هایی همانند افغانستان و تاجکستان، به بهانه ی همزبانی، به مهمان و مزاحمی مبدل شود که با جعل اسناد و استفاده از فرصت، شماری از صاحبان خانه را برای ویرانی و نفی خودشان تشویق می کند.

این که در بطن چند دهه یی این زن بی شوهر (فارسیسم)، چه بی پدری رشد کرده است و چه زمانی زاییده خواهد شد، از همین اکنون می دانیم که هرچه باشد، مرد نیست، اما تحمیل آن بر بستر زنده گی، ما را بر ضیاع هزینه ها و اوقاتی می کشاند که ستیز قومی، تضمین آن خواهد بود.

حجم صدور کالا های فرهنگی ایران - به ویژه کتاب ها - بیشتر از دهه ی چهل خورشیدی به این سو، در کنار حُسن، آلوده گی های عظیم فرهنگی را نیز برای افغانان به همراه داشتند. اکنون زیر شدت آن ها، حتی شماری از فرهنگیان تبار ما را تشویق می کنند برای قبول مصطلحات جعلی و بیگانه (خراسانی - فارسی)، خودشان را سبک تر

ب سازند؛ زحماتی که اگر بخش کوچک آن ها پیرامون دری و افغانستان باشند، خیلی واجب تر اند.

آلوده گی فکری ناشی از کالای فرهنگی ایران، پس از شکستن روکش شوروی، فضای تاجکستان را نیز می آلودد. سیاست های روسی که برای انسان محوری های شوروی، تعهد ندارند، اجازه می دهند مسوولان تاجکستانی، به زعم خودشان، ولی نادرست و تنش زا، آن چه جوامع افغانستان و ایران را در مسیر برداشت ها و کنکاش های تاریخی، به شدت منحرف کرده است (قبول باستانگرایی های جعلی)، به دلخواه کسب کنند.

اکنون که فضای کشور برای تطبیق هر نوع برنامه های مخرب آماده است، با دقت بر عمق مسایل، مسوولان ما هرگز کسی را به درستی متوجه نکرده اند که به نام کتاب و فرهنگ، ما را غافل می کنند. فارسیستان در شمار ایجاد کننده گان وحدت فکری مثلثی قرار دارند که در یک گوشه اش تاجکستان و ستون پنجم (ستمیان) در افغانستان، کرم های نابوده کننده می شوند و در بخش دیگر، جغرافیای ایرانی، دهان باز می کند تا همه را زهر مار کند.

توجه بر متن کارهای گسترده ی رسانه یی، فرهنگی و ادبی در کشور که پیرامون خراسان، فارسی و آریایی می چرخند، ساده ترین افغان را نیز متوجه خواهد کرد که از همین مسیر ساخته اند (ولو تخیلی و فرهنگی) که با عبور از سرزمین های افغانستان، اوزبیکستان و ترکمنستان، خط آهن وصل تفکر ضد افغانی، ضد اسلامی و ضد

تورکی به تاجکستان برسد. این که این تفکر چه قدر بر اساس واقعیت ها استوار است، حرف دیگر می باشد، اما شدت آن که به شدت در کارهای فرهنگی و رسانه یی رونما می شود، می تواند هشدار دهد:

بستر زنده گی ما را برای آلوده گی های اجتماعی، در مسیری رهنمون شده اند که ستیز قومی در جهت تبارز منفی هویت ها و نفی چتر ملی که ستون پربایی کشور است، می رود تا ارزش های انسانی و حقوق اولیه ی مردمان منطقه ای در جغرافیای جهان سوم را زیر پا کند.

مثلث فارسیسم با بهره برداری از نام ها و فرهنگ ها، وحدت فکری ایجاد می کند. در حالی که برای منافع، تاجکستان کمونیست و دوست اسرائیل را با ایران اسلامی وصل می کنند، تماشاچیان دارند که در افغانستان کف می زنند و از هر دو جانب مسلمان و ملحد، تقاضا می کنند بخشی از بازی های دلخواه را در سرزمین افغانان دنبال کنند؛ زیرا در این جا، دیموکراسی برقرار است.

از همین اکنون هشدار می دهم که طرح هایی چون حوزه ی فرهنگی، جشن هایی چون نوروز و اصطلاحاتی چون خراسانی و اغلاطی چون فارسی و پارسی و آریایی را فقط در حد کار فرهنگی تلقی نکنند!

آن مخالف مسلح که برای منافع دیگران، کشورش را ویران می کند، سهمی از ایدئولوژی دارد که بر وی تزریق کرده اند؛ بنابراین وقتی یک به اصطلاح فرهنگی تاجکستانی، ایرانی و ستمی، اصطلاحات و کلمات خراسانی، فارسی و پارسی را در حد سیاسی نشخوار می کند، زیان او

کمتر از آن مخالف مسلح نیست که حداقل با امت محوری اسلامی، ارزش های انسانی را از یاد نمی برد و تفکیک قایل نمی شود. وقتی یک تاجکستانی آریا پرست + یک ستمی پارسی گرا با یک ایرانی باستانگرا، مساوی می شوند، حاصل اش نفی هویت ها، تواریخ و منافع ماست. مگر چه کسانی بیشتر از اعضای مثلث فارسیسم، طرفدار تجزیه و فدرال افغانستان استند؟

متن کار فرهنگی پیرامون کلمه ی فارسی که با بدترین وجه در برابر آن بی تفاوت ماندیم و حتی کسانی از فرهنگیان کمونیست قوم ما، گاه برای مفردات فارسیسم (زردشتی و خراسانی)، توجیه اصلیت می تراشند و ما را در مظان اتهام قرار می دهند تا فراموش کنیم وقتی سیاستگران افغان در صد سال اخیر، پروژه های جابه جایی مردمی را تطبیق می کردند، آینده ی افغانستان را در نظر داشتند. وقتی دری را مهر رسمیت زدند، آن قدر خام نبودند تا همانند سیاستگران بی شعور و زاده ی بحران، به نام فرهنگ و هنر، بازی بخورند.

حلقه ی دربرگیرنده ی فارسیسم، خیلی مخرب تر از مخالفان مسلح و بی سواد دین گرا است. فارسیسم، ایدئالوژی است و با نفوذ در روان و ذهن قشر باسواد و اما محروم و دچار مشکل، می تواند لشکرهایی بسازد که خیلی بدتر از مخالفان مذهبی، حرف بیگانه را برای تضعیف کشور، به کرسی بنشانند و بدتر از همه، آن را شعوری انجام می دهند.

ذهنیت های منفی ناشی از فارسیسم، خیلی بدتر از نابودی فزیکتی که هرچه وسیع باشد، احیا می شود، وحدت فکری و اندیشه هایی را نابود می کنند که مردم ما را حول محور ملی گرایی، ملت افغان ساخته اند. ستیز فرهنگی و کار ادبیاتی، وقتی پُر تنش و چالش زا باشند، نیازمند برخورد و نظارت اند و برای تامین منافع ملی، نفی آن ها، هیچ تضادی در برابر آزادی ها و حقوق نیست. اگر غیر این است، هیچ کس حق ندارد برای هوس ها، علایق و پیوند های چند وابسته و مزدور، ملتی را نفی کند.

ساده ترین صورت فارسیسم، پوشش جغرافیایی عنوان می شود که به بهانه ی رواج زبان به اصطلاح فارسی و آن چه که ایرانیان، حوزه ی تمدنی و فرهنگی نام نهاده اند، آنان را کمک می کند با استفاده از منابع گوناگون جعلی، مصنوعی و خودساخته، خودشان را در جایی که مذهب تشیع کارساز نیست، راح تر احساس کنند و این، عبارت از حدود افغانستان و تاجکستان است که به عبارتی آن را حوزه ی فرهنگی خویش می شمارند. متأسفانه سرمایه گذاری ها و صدور کالای فرهنگی ایران در منطقه ی به اصطلاح حوزه ی فرهنگی، فاقد تمامی موازین فرهنگی و اخلاقی اند. در واقع اشتراکات و آن چه زیر نام پارسی، آریایی و خراسانی عنوان می شوند، حکومت ایران را قادر می سازند در هنگامه های بحران ملت های تاجکستان و افغان، برای خود و منافع ایران، جای پایبند و همانند نمونه ی فلسطین و لبنان،

زمانی که رژیم سیاسی ایران، دچار فشار جهانی می شود، با دامن زدن به بحران منطقه، خود شان را وقایه کنند و امتیاز به دست آورند. فارسیسم با پشتواره ای که از جعلیات تاریخی دارد، بزرگترین تهدید امنیت ارضی کشور ماست. کوچکترین تغافل در برابر آن، حتی در سطح پذیرش کلمه ی فارس یا پارس، زیان می آورد. توضیح: معانی کلمات پارس، پارسی، فارس، فارسی و فارسیان در فرهنگ علامه علی اکبر «دهخدا»:

- ۱- پارس: صورت دیگر از کلمه ی فارس است منسوب به قوم فارس ...
- ۲- پارس: نام سرزمین پارس.
- ۳- پارس: نام قوم فارسی.
- ۴- پارس: آواز سگ، بانگ سگ، علا لای سگ، عوعو، عفعف، وغواغ، ووعوع، وکوک، نوف.
- ۵- پارسی: یکی از لهجات قدیم ایران ...
- ۶- پارسی: منسوب به ایالت پارس ... اهل فارس، مردم فارس ...
- ۷- پارسی باستان: یا پارسی قدیم یا فرس قدیم یا پارسی هخامنشی، یکی از لهجات کهن ایران که کتیبه های شاهان هخامنشی بدان نوشته شده ...
- ۸- فارسی: فارسی بریدن، مقابل راسته بریدن، بریدن آهن و تیر است به طوری که مقطع عمود بر طول آن نباشد (مورب بریدن).

۹- فارسی: منسوب به فارس که فارسیان و ممالک آنان باشد ...
۱۰- فارسیان: طایفه ی فارسیان که در حدود شاهرود و سنخاخص متوقف می باشند و خط کرد محله ی شمال استرآباد، قاتول، فندرسک، فارسیان، سنخاخص و جنوب اسفراین، محل سکونت آنان است که در حدود شهرستان های شاهرود و بجنورد امروزی است ...

۱۱- فارسیان: دهی از دهستان کوهستان بخش مینودشت شهرستان گرگان که در ۲۴ هزار گزی خاور مینودشت واقع است ...
۱۲- فارسیان: دهی ست از دهستان حومه ی بخش مرکزی شهرستان قزوین که در ۱۲ هزار گزی جنوب باختر قزوین واقع است ...

در همه فرهنگ های چاپ ایران، کلمه ی «پارس» معادل فارس، فارسی و یا پارسی با همین معانی که در فرهنگ مرحوم دهخدا می باشند، آورده شده اند.

این توضیح به معنی غرض ورزی نیست، بل برای آشکارایی در مفاهیمی است که ویژه ی تبارها و ملت هایی می شوند که در افغانستان، هیچ پیشینه ی درستی از شناخت آنان با چنان معانی خاص ایرانی، وجود ندارد.
یادآوری:

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳۴ /

برای درک بهتر و درست تر از ماهیت فارسیسم، از طریق لینک زیر، کتاب «دادنامه ی آذربایجان» یا «بررسی تحلیلی پان فارسیسم» را رایگان دانلود کنید!

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=94wiitbe.pdf



افغانستان در انقطاع انزوا (طنز)

پس از حمله ها در یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی بر مراکز بانک جهانی در نیویارک و پنتاگون که با تحولات بسیاری به همراه بودند، از جمله افغانان نیز از دایره ی فراموشی ها بیرون می شوند. مردم ما دوباره در محراق توجه ها قرار گرفتند؛ اما جنگ عراق، افغانستان را دوباره در محدوده ی فراموشی قرار داد. زمانی که اوضاع عراق تا اندازه ای رو به سوی بهبود می نهد، افغانستان دوباره از نیمه احاطه ی فراموشی به احاطه ی توجه، داخل می شود.

مدتی از دلگرمی افغانان نگذشته بود که کشاکش های انتخاباتی امریکا (مبارزات جورج بوش و جان کری)، دوباره افغانان را به محوطه ی فراموشی داخل می کنند. پس از چندی که اثرات بیرونی انتخابات امریکا کاهش می یابند، افغانان توانستند از محوطه ی بعضاً فراموشی کامل و زمانی نیمه کامل و یا تمام کامل، به در آیند. در این مسیر، هنوز امید های افغانان بیشتر نشده بودند که ناگهان بحران خاور میانه و کشاکش اسرائیل و فلسطین سر می رسد. برخورد حزب الله لبنان با اسرائیل و همین طور اتفاقات دیگر که به اثر آن ها، جامعه ی جهانی باز هم در افغانستان با کاهش توجه و سردرگمی مواجه می شود. پس از سپری شدن و کاهش تمام سوژه های بیرونی، هنگامی که افغانان کاملاً امیدوار شده بودند دیگر مانعی برای توجه به آنان وجود ندارد،

بحران مالی جهانی، چنان فس همه را در آورد که جز در خیال، فکرش را هم نکرده بودند. بنابراین معضله ی افغانستان، چه طور می شود؟ هنگامی که ایجاب می کرد باید و شاید (مصارف غیر انجویی) کمک کنند نکردند؛ ولی حالا که ناچار اند و می خواهند، نمی توانند. آیا بحران کشور را آسمانی بدانیم یا زمینی؟

فکر می کنم اگر بتوانیم با تعمیم این اندیشه که حالا نیز دیر نشده است از مدرک خود کمایی کرده و مسوولیت را به کسانی تفویض کنیم که دلی به حال مردم می سوزانند، حداقل نوسان سقوط ما در گرو رویداد های جهانی نمی ماند تا در احاطه های فراموشی، نیمه فراموشی و یا نوع کامل آن ها ترخیص بگیریم؛ زیرا تجربه ثابت ساخت، ولو اگر در محراق توجه هم باشیم، کمک های خارجی، چاره ساز نیستند. چه بسا که باز هم قضایای دیگر و بحران های آینده باعث زیان و انواع فراموشی خواهند شد.

آن چه با بحران سوریه رونما شد و آن چه با افلاس آخوندان ایران در شرف فاجعه ی دیگر است، مویده ها انقطاع انزوای افغانستان می باشند. این نگرش تاسفبار به اهمیت موقعیت کشور نیز بسته گی دارد. در بازی های جهانی، درج شناسنامه ی ما در پایین ترین های فهرست صورت می گیرد. تنازع جهانی در قضایای افغانستان، فقط با محاسبه ی دارایی های طبیعی یا موقعیت جیوپولیتیک نیست. آنان برای تحفظ کشورها و منافع ملی خویش نیز در این جا می جنگند. به این لحاظ،

هرازگاهی که تنور جنگ در جای دیگری گران بها می شود، افغانستان در قعر فراموش ها فرو می رود.

ظاهراً فعالیت احتراقی داعش و مخالفان مسلح، گهگاه باعث می شوند حامیان جهانی افغانستان متوجه شوند که از ریخت و پاش و از منار کجی که ساخته اند (دولت های ائتلافی با تنظیمیان جنایتکار و مزدور)، توته ها و پارچه های دالر می ریزد. آنان در این اواخر به همین بسنده کرده اند که از شمارش این ریخت و پاش (گزارش های سیگار)، احصائیه بسازند که به چه میزانی کمک های شان را دود کرده اند.

زیاد نی، فقط یک هفته خود تان را زحمت بدهید و به نشرات غربی که به زبان های دری افغانی و پشتو نشرات می کنند، گوش دهید! از پخش اخبار افرادی که در داخل افغانستان مسوول اند تا گزارش هایی که از کشور های خود شان تهیه می کنند، تناقض، تضاد و سردرگمی، نیازمند توجه اداره ی سیگار شده اند.

تنها در سال جاری، شاهد صد گونه تناقض در باره ی جغرافیای حکومتی و مخالفان دولت بوده ام. گاه می گویند طالبان ده درصد را به دست دارند. گاه به ۵۰ درصد می رسد. گاهی هم بر اثر مشکلاتی که با حکومت می یابند، همانند حکومت کرزی می شود که با فشار های احصائیه وی ده ها موسسه ی خارجی، دولت را خورد می کردند که این همه احتیاج دارید! موسساتی با نام های عجیب مور و ملخ، شیر و پلنگ و نمی دانم ده های دیگر. شناخت من از این موسسات به پخش اخبار آن ها وابسته بود. نارضایتی خارجیان از حکومت کرزی، این

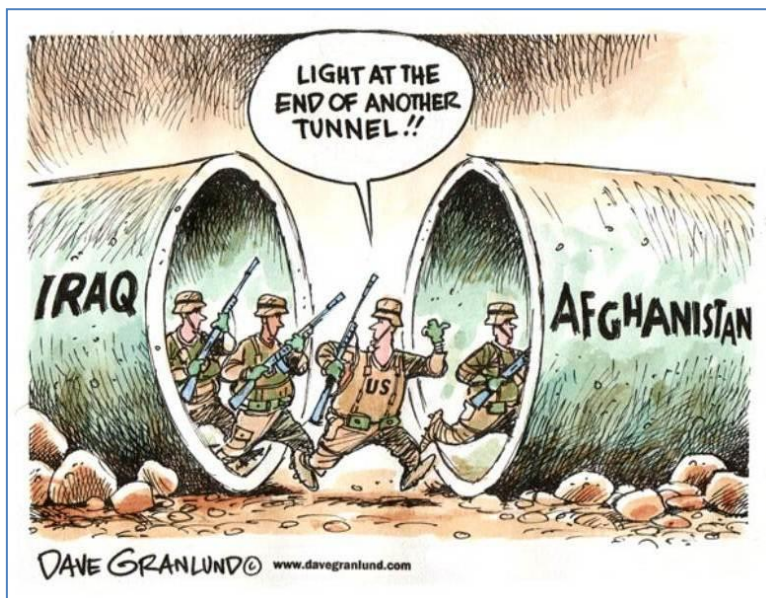
افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳۸ /

مؤسسات را به کار می انداخت و هر کدام با اعداد و احصائیه ها به جان حکومت می افتادند که مجبور استید!

اگر نبرد ها و جنگ های مخالفان مسلح خونین نبودند و باعث ویرانی نمی شدند که طبیعی است خصومت آنان صلح آمیز نیست، از تمام شان تشکر می کردم که بر اثر فشار های مضاعف باعث می شوند نگرانی های دوستان خارجی، توجه آنان بر معضلات افغانستان را از انزوای انقطاع خارج کند.

چند تک و توک جنگ سوریه یا سیلابی در جاپان یا اکسیدنت (تصادم) پشکی در جاده ای در جرمنی می توانند افغانستان را منزوی کنند!



اوف زاده گان فقیر در افغانستان، دنبال چه استند؟ (مداخله ی تاجکستانی)

تعهد زمامداران ما به ایجاد بازاری که برای برپایی اش نیز تعهد داده بودند، در همان مسیری که همواره افراط و تفریط دارد، کالا هایی را فروشی کرد که حالا هر بی چاره و گدا را نیز تشویق می کند حداقل اگر خریدار نباشد، با استفاده از فرصت، تگدی را وسیله ی تغذی بدانند.

شکی وجود ندارد که از دیموکراسی حاکمیت های کنونی، ایران، پاکستان و هر جانی که بیشتر فعال بود، بیشترین استفاده را کرده اند، اما واکنش های افغانی در برابر آن ها، بیشتر به عنوان رعایت برنامه ها و سفارشاتى که معلوم نیست چرا باید برای اغراض دیگران این قدر متعهد باشیم، فقط چیز های در جهت توجیه بد پنداری و تعدی بیگانه گان و بی گانه پرستان مانده اند.

حالا که این سطور را می نویسم، معتقد نیستم تا چه اندازه ای از فضای آزاد و به اصطلاح دیموکراتیک کنونی در جهت منافع ملی سود جسته ایم؟ نهاد های فرهنگی دولت که باید زبان حکومت یا ابزار رسانه یی آن را با استفاده از فرصت ها، برای پاسخگویی در برابر امواج مداخله ی بیگانه دراز می کردند، محلات رقابت های منفی قومی برای کسب کرسی شده اند.

مدیریت فرهنگی و رسانه یی کشور که با امکانات دولتی، حداقل می توانست در برابر ادبیات بیگانه و مزدوران اش فعال باشد، با چنان انفعالی ظاهر شد که در کنار دوبار فاجعه ی وزارت سید مخدوم رهین، در حد کمیتی نگه داشته می شود که بر این اساس، همه ساله میلیون ها افغانی، صرف سیاهی لشکر هایی می شوند که در ادارت دولتی، در اوج فساد، بی مسوولیتی و زبان درازی برای افزایش حقوق و امتیاز، کسانی را نگران و دچار عذاب می سازند که در کسوت میان مطمئن نباشیم آیا حتی از ثمره ی کار رایگان و مجانی ما نیز توان استفاده را دارند؟

در این مضمون، حسب حُب وطن و احساس مسوولیت، بر گوشه ی دیگری از حراجگاه بازار آزاد افغانستان روشنی می افکنم که شماری از فقیران و گدایان کشور فقیر تاجکستان با خیالبافی و طمع راه انداخته اند تا اگر بتوانند با استخدام چند ناشر و کتابفروش، سهمی در جغرافیای آب و خاک افغانستان خیال کنند.

کشور نیمه خود مختار تاجکستان که الحق آزاد نیست و مسخره خواهد بود پذیریم با کلیت غیر متجانسی که نیم آن غیر تاجک اند و با زبان، فرهنگ و تعهد به منافع روسیه اداره می شود و وقتی از مرز های افغانی وارد تاجکستان می شویم، سربازان روس پذیرایی می کنند، هرگز نمی توان پذیرفت، روسیه در حالی که در برابر جهان، کریمیا را جزو خاک خویش کرد، پذیرفته است بخش هایی از حوزه ی روسی در آسیا (کشور هایی مانند تاجکستان)، مفت و مجانی مستقل شوند.

کشور تاجکستان که در گذشته ی تاریخی خویش نیز چیزی ندارد این نام را عمق تاریخی دهد، در مسیر سیاست هایی که بدون شک در همسویی با روسیه قرار دارند، با نظام کمونیستی و درجی از بازمانده گان اتحاد شوروی، پس از تجربه ی کمونیسم، به نسخه ای مبدل شده است تا برای حفظ منافع بزرگ کشور های ذیدخل، ابزاری باشد که می توان یقین کرد مسیر دیگری در راه آب های گرم است.

تاجکستان یا فقیرترین جمهوری شوروی سابق، در چنان موقعیتی قرار ندارد که با تمویل و تجهیز، جایی در بازار آزاد افغانستان بیابد، اما جاذبه هایش را که با آرامش یک پایتخت نسبتاً امن که وصال ماهرویان اش دشوار نباشد، در برابر طیفی از طبقه ی پرچمی، ستمی و تنظیمی گسترده است. آنان با مغز های انباشته از جعلیات فارسیسم ایرانی فکر می کنند مرکز جغرافیای شاهنامه را می شود از این جا (تاجکستان) نیز اداره کرد.

در دهه ی هفتاد یا اوج بدبختی های مردم ما، کشور تاجکستان پس از آن که با مداخله ی مستقیم روسیه، از آزادی های ظاهری نیز دست شست، بر اثر موقعیتی که یافته بود، محلی برای بروز اندیشه های جناح های ضد پشتونی افغانستان می شود که تا حال چنین است.

به گونه ی گسترده، هزاران پرچمی، ستمی و تنظیمی که با پکول و لنگی، ادای مجاهد و مقاومتچی را در می آوردند، از خلوت هایی آگاه می شوند که ظاهراً شماری از تاجکان ناراض، انگیزه های تاجکی اش را می ساختند.

در این که در ایران و تاجکستان، حلقاتی بیشتر با رویکرد فرهنگی، جغرافیای بزرگ ذهنی ساخته اند که با خلق آثار مطبوع، ذهنیت های سیاستگران خویش را مشغله ی دیگر بدهند، شک نداریم. وابسته گان تنظیمی در ایران و تاجکستان، ایرانیان و تاجکان را تشویق می کنند برای آن چه آن را ستم ملی می خوانند، اکنون که دیگر ورق برگشته است و پشتون ها در حاشیه ی افغانستان استند، بهتر است برادران قومی خود را تنها نگذارند.

در حاکمیت حامد کرزی، بخشی از اداره ی ائتلافی او که از آدرس جبهه ی به اصطلاح مقاومت ضد طالبان نشات می گرفت با زمینه سازی هایی که انجام می دهند با کار در سفارت خانه های کشور هایی چون تاجکستان و ایران، اذهان سیاستگران و فرهنگیان تاجک و ایرانی را پُر می کنند تا در اوضاع افغانستان، سهم بیشتر بگیرند.

بسیاری از ساخته ها و پرداخته های جدید ایرانی و تاجکستانی ضد افغانستان، بیش از این که زاده ی خود آنان باشد، تلقیناتی اند که توسط ستمیان، پرچمیان، جناح های متعصب شورای نظار، جمعیت و احزاب شیعه ی طرفدار ایران، اشاعه می شوند. آنان در حالی که از امکانات داخلی استفاده می کنند، اما گند خود را به ضرر ما در بیرون نیز گندزایی کرده اند.

مصیبت جنگ های تنظیمی، اگر از یک سو ماهیت تنظیمیان را بر ملا کرد، از سوی دیگر نشان داد که بخشی از متن بحران را کشور های همسایه می سازند. خوشبختانه، تضاد سیاست های ایرانی که درگیر

رژیم سیاسی متأثر از اسلام سیاسی و ستم ملی است، با بقایای حاکمیت پهلوی (فارسیسم)، ایران را از ناکام ترین کشورهای جهان می سازند. هرچند سیاست های مداخله ی ایران، منافی برای رژیم آخندی داشته اند تا بحران منطقه را حاد کنند، اما بلایا و مصایبی که میلیون ها مسلمان شیعه و سنی را در اوج درگیری های قومی می کشانند، چهره ی ایران را بسیار کریه نموده اند.

امروزه در عراق، سوریه، افغانستان و تمامی جغرافیای پیرامون ایران، می دانند که اگر داعش به میان آمد، نقش ایران در ساخت صدام حسین شیعه، نفس آن را می سازد. اگر شیعه و سنی، بزرگترین تضاد معاصر را آزمایش می کنند، ولایت فقیه در عقب آن قرار دارد. اگر فارسیسم همانند مار، دوست دارد زنده گی ترکان و افغانان را زهر آگین کند، بر کسی پوشیده نیست.

سرمایه گذاری ایران برای تجزیه ی افغانستان که در هر دو نوبت (حکومت ربانی و زمان طالبان) با بی آبرویی جهانی این کشور به همراه بودند، ما را حتی در برابر کنسرو ایرانی حساس کرده اند، اما چرا طرف فقیر و ناداری مثل تاجکستان در جای پای ایرانی ها قدم می گذارد؟ کشور تاجکستان با روکش فارسیسم و زمامداران کمونیست اش، روپوشی برای منافع کشور های بزرگ می باشد که برای ما، در صورتی که بی خیال باشیم، بحران می زاید. در واقع اوفزاده گان فقیر، هرگز کس و طرفی نیستند که بتوانند حریف افغانان باشند، اما این دانه های شطرنج، مَهره هایی اند که می توانند در بستر بحران و تضاد قومی،

مشکل بسازند. نام های مصنوعی کشور های پیرامون ما که هیچ کدام دیرینه ای بیشتر از نام افغانستان ندارند، استراتژی تغییر مرزها را فصل بندی کرده اند.

اعطای القابی مانند شهروند افتخاری به عبداللطیف پدram که هیچ گاه از نفرت و تنفر خود نسبت به افغانان، احساس ندامت نکرده است و ساخت بستر برای صدها دشمن درجه یک افغانستان در تاجکستان که ظاهراً با توجیه نام تاجک، پشت جبهه ی جنگ ضد افغانان و افغانستان باشند، اوف زاده گانی تاجکستانی را برای ما به عنوان دشمنانی معرفی می کنند که شعوری دشمنی می ورزند، اما سفارش ما به آنان این است که دشمنی ما را نخرند!

از حاکمیت ربانی و عقب جبهه ای که به نام مقاومت در برابر طالبان، آخرین سنگر های تنظیمیان شکست خورده در کولاب تاجیکستان را می ساختند تا حاکمیت حامد کرزی، دوسیه ای از مداخله ی همسایه ی بسیار فقیر ما گشوده می شود.

هنوز از پخش کتاب ها، تدویر برنامه های فرهنگی و حضور کسانی مانند میرزا شکور زاده که عملاً یک شهروند تاجیک- ایرانی است و با کتابی با نام «حماسه ی رادمردان خراسان و پاسخ به کتابچه ی شیطان» که آن را دوستان پرچمی- ستمی اش در کابل چاپ می کنند (انتشارات خیام) تا آلوده گی صوتی ایجاد کنند که اتباع این کشور نباید افغان نامیده شوند، به تمامی آزرده نشده بودیم که از مدعوین بنیاد احمد شاه مسعود در کابل، کتاب هایی چاپ می کنند که بی هویتانی

مانند محمد دشت جمی (نور علی نور علی اوف) در اثری به نام «افغانستان، سرزمین یاد ها و فریاد ها»، سرزمین افغانان را ناچیزتر از تاریخ تاجکستان بدانند. پخش این دشنام ها و اراجیف از آدرس هایی صورت می گیرند که بسیار درد آور اند. با نام مسعود، بنیاد می سازند و با هیاهوی آزادی و آزاده گی، کتاب هایی با مُهر بنیاد مسعود چاپ می شوند که حتی اوفزاده گان فقیر تاجکستان را تشویق و تحریص کرده اند خودشان را حداقل در دنیای خیالی، حریف ما بپندارند. «افغانستان، کوچی افتخار ندارد. بهتر است این فغانستان را به خراسان مبدل کنند.»

از کتاب «افغانستان، سرزمین یاد ها و فریاد ها»، نوشته ی محمد دشت جمی یا نور علی نور علی یف، چاپ بنیاد مسعود- کابل. من، بارها شاهد بوده ام که مسوولان بنیاد مسعود در محافل جلب کمک، هزاران دالر را از تجار، شخصیت ها و سرمایه داران پشتون به دست آورده اند، اما نمی دانم پشتون هایی که برای ترحم، وحدت ملی و یا صد حُسن نیت دیگر، برای نهاد هایی چون بنیاد مسعود، پول می دهند، می دانند که از پول هایی آنان، از تدویر نشست ها تا انتشارات، سالانه صد ها توهین، تحریف و هتک حرمت را به آدرس افغانستان و افغانان، صادر می کنند. روزنامه ی بدنام «ماندگار» که سیاست نشراتی اش کاملاً وضاحت دارد، در شمار نشریه هایی ست که از سول بنیاد مسعود، تمویل می شود.

ارتباطات انسانی و شراکت تجاری ناچیز با تاجکستان، ملاحظه هایی اند که ما را به راحتی اجازه نمی دهند حداقل برای رعایت آرامش های خویش، پاسخی که در خور شان طرف فقیر باشد، ارایه کنیم. از سوی دیگر، ابعاد مساله ایجاب می کنند تهدید را ولو در سطح ریشخند پشه باشد، نادیده نگیریم؛ چه ثابت شده است اگر پشه ها، توان فزیکتی زیادی ندارند، اما می توانند عامل بدترین ویروس ها و میکروب ها شوند.

از مسوولان می خواهیم از زمامداران تاجکستان وضاحت بخواهند تا آگاه شویم چه مزیت مثبت مسلکی در پیکره ی خاینان ما یافته اند که اعطای شهروند افتخاری تاجکستان را صادراتی کرده اند؟ مخالفان ما کدام مشکل رفاهی و عمرانی افغانان را حل کرده اند که برای شما خیر بیاورند!

آیا کشوری که خود مشکل توجیه دارد، چه گونه مدعی است؟ یاد دوستان تاجیکستانی نرود که اگر شماری خیالباف فرهنگی، بخش های از خاک های افغانستان مقدس را خط وصل با جغرافیای فارسیسم می داند، آگاه باشند در خیال و برنامه ی افغانان بسیار آگاه و سیاستگر، تاجیکستان، مدخلی برای صدور بحران تا قلب روسیه نیز می تواند باشد.

اگر فقط یک درصد از بنیادگرایی و مواد مخدر افغانستان را به سوی تاجکستان، مدیریت کنیم که به زودی جایگزین تفکر سنتی افغانی خواهد شد، فکر می کنم عمر تاجکستان نیمه خودمختار، به چند سال

دیگر نیز نمی رسد. ولایت سی و پنجم افغانستان در آن سوی آمو، خیلی زمینه های عملی دارد تا خر و پف خر-آسان خیالی. هنوز هم آن ایده ی بزرگ، مهاجم و پُر تحرک افغانی نمرده است که اگر از بدبختی ها و عقب ماننی های تحمیلی رستیم، مدعایی شود که سهم جغرافیای افغانان، خیلی بزرگتر از چیزی ست که امروز داریم. خیلی آرزو دارم روزی را مشاهده کنم که پدیده های بدبختی ما (بنیادگرایی و مواد مخدر)، ابزاری برای سیاست پردازی های موثر شوند و در روز هایی که امیدوارم دور نباشند، همای سعادت، خودش را دوباره بر فراز افغانان بیابد.

شرح تصویر:

نمونه ای از ده ها نقشه که پس از غوغای رسانه یی پیرامون تجزیه و فدرال برای افغانستان، در فضای نت در شبکه های اجتماعی ایرانیان، تاجکستانیان و خر-آسانیان قد علم می کند. گرچه این نقشه، بیشتر شبیه یک کارتون است، اما دشمن، اهل شوخی نیست. در بخش غربی این نقشه، پرچم ایران پیش از جمهوری اسلامی را می بینید. شاید این موضوع چنین وانمود شود که سازنده گان این نقشه، کاری با رژیم کنونی ایران ندارند. در واقع این پرچم با نماد های شیر، شمشیر و خورشید، سمبول فارسیسم به شمار می رود.

می دانیم که فارسیسم، چتری برای پوشش سیاست هایی به شمار می رود که امروزه با ستر جمهوری اسلامی، حاکمان مذهبی ایران را کمک می کند با پشت کردن بر شعایر اسلامی، برای تعصب، توجیه

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۴۸ /

«منافع ملی پارسی» بسازند. چرا ساعت ها وقت می گذارند و چنین نقشه هایی را می سازند؟



با چه راحتی کلمات خائن و فاسد را بیان می کنند!

شرم باد بر هرچه بی وجدان و کوردل است که کور خود می شوند و بینای مردم. هیچ گاه نتوانسته ایم از سلوک کسانی ناراحت نشویم که در جلو چشمان ما فجایع کردند و سهم تاریخی آن ها، نه فقط مستند ها و کتاب هایند، بل حافظه ی ملت افغان، آن ها را برای عبرت، به آینده گان نیز منتقل خواهند کرد.

زاده گان بحران که اینک با پالایش زمان، فقط چهره عوض کرده اند و خیال می کنند با رنگ کردن رنگین خواهند شد، فراموش نکنند دیگر هیچ خود فروش وابسته به آنان که اندیشه، قلم و توانش را فروخته باشد، نمی تواند خائنانی را برائت دهد که در برابر چشمان ملت تاراج کردند؛ بر ناموس مردم تاختند، کشور را ویران کردند و برای کمترین کاسبی، با هرچه دشمن و بدخواه مردم بود، تا سرحد قمار دوستی کردند. آنان با بدرفت های خویش، اشمزازی ایجاد می کنند تا از حفره های سرزمینی که ویران کرده اند، رد آنان در هر کجای زباله ها، این فهم را منتقل کند که جای زباله، زباله دانی است.

این بازار آزاد آزار دهنده، عجب کالا هایی دارد؟ بخشی از بازیگران سال های خون و خیانت، عقب مانده گی و ویرانی، گاه چپی و گاه به راستی، در حالی که فراموش کرده اند داغ های چپ و راست این سرزمین، مال آن هاست، مایکرسکوپ های نقد می شوند و دنبال

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۵۰ /

دی.ان.ای گذشته گانی اند که اگر میراث های حکومتی، دولتی، فرهنگی، تمدنی و قانونی آنان نبود، خدا می داند پس از آن همه تاراج تاریخی (امثال چنگیزی و تیموری)، حیاتی امتداد می یافت تا در سرزمین های ویران، زنده گی احیا شود؟

نمونه های رسانه یی، فرهنگی و ادبیاتی، موج نقد فاسدان و خائنانی که برای ادعا های پوچ آنان، چهل سال است در رنجیم، دیگر اجازه نمی دهند خاموش بمانیم و متجاوزان به خواهران و مادران ملت را مدافعان ارزش هایی بدانیم که در گندفروشی سیاست ها، حتی حیثیت پسمانده ها را ندارند.

با دیدن چهره هایی که از آینه ی رسانه های میان تهی نقد می کنند و انتقاد آنان، بیشتر گذشته های سیاه خود آنان را تداعی می کند، شعور، وجدان و احساس ما برمی انگیزند نفرین کنیم که وقتی میدان بازی با سیاست است، بازیگران استثنا نیستند؛ هر چند بقایای تجربیات تلخ تاریخی (حزبیان، تنظیمیان و جنگسالاران) حق ندارند منتقد باشند.



بهانه های ستمی

دیگر برای ما کاملاً ثابت شده است، کسانی که بی دلیل دشمنی می ورزند، از هیچ فرصتی برای تضعیف ما، روگردان نیستند. از کودتای کمونیستی تا سقوط طالبان، پشتون های افغانستان، مردمی بودند که بدترین زیان ها، قربانی ها، فجایع و بدبختی ها را تحمل کرده اند. بیش از نود درصد بار جهاد با پیروزی ها و بدبختی هایش، بر دوش پشتون ها بود.

در سالیان بحران، حاکمیت نحس تنظیمی، همان گونه که معضل حاد قومی آفرید، بیشتر از همه، حق تلفی بزرگی بود که بر پشتون ها روا داشتند. حاکمیت طالبان، ظرفیت های زیاد جوانان پشتون را هدر داد و در حاکمیت بازار آزاد به میزانی بر قوم پشتون هتاکی کردند، حقوق شان را هدر دادند و برای وارد کردن بی شرمانه ترین تهمت ها و زیان ها، کوشش های رسانه یی، تبلیغاتی و اتحادی کردند که هنوز که هنوز است، ماوای پشتون ها در کشوری که خودشان برپا داشته اند، با نام مخالف مسلح، مسلخ انسانی می شود و خانه های گلین و فقیرانه ی آنان، آماج نیرو های بین المللی قرار می گیرد که فکر کرده اند، آن چه از آدرس مخالفان آنان یافته اند، رهنمود های درست دریافت القاعده و طالبان اند.

تنها ظلم ها، ستم ها و جفا هایی که بر قوم پشتون فقط در ۱۷ سال گذشته روا داشته اند و بزرگترین منابع کتابی و رسانه یی و هتاکی را به

منظور وارد کردن زیان بر ما، فرهنگ سازی کرده اند، آن قدر غم انگیز، تحریک کننده و سوگمندانه است که اگر بخواهیم آن ها را با صدها فاجعه ی دیگر، مقایسه کنیم، کسانی که وجدان دارند، پشتون ها را حق به جانب خواهند شمرد.

۱۷ سال در برابر بدترین جفاها، ظلم ها، ستم ها و بی حرمتی های افراد ناباب، صبر کردیم. هرچه خواستند و هرچه گفتند، خود را قناعت دادیم که برای حفظ منافع ملی، حفظ ارزش ها، حفظ افغانیت و رعایت دیموکراسی و آزادی بیانی که به درستی تعریف نشده است، گذشت کنیم.

پاسخ ما به آنانی که ۱۷ سال در رنج های پشتون ها، خوشحالی کردند، نام طالبان را پشتون گذشته بودند و روشنفکران آنان جعل می یافتند تا هویت ما، جزو کارنامه ی رژیم صهیونیستی باشد و نیز مسرت خود را پنهان نکردند از این که ۱۷ سال، روزی نبود تا صدها مرد و زن، کودک و جوان پشتون، قربانی نشوند؛ زیرا این منتقدان که برای چند هزار سال پیش، اشک می ریزند و تاریخ می بافند، آن قدر بی شعور اند که هرگز نتوانستند بفهمند، بیگانه گان، سرنوشت ما را به بازی گرفته اند. بنابراین، اخلاقی، انسانی و شایسته نیست بر اثر رویداد هایی که از همه قربانی می گیرد، چند بی وجدان فرهنگی، سوژه گیر بیاورند و داد بزنند که ما ملت نداریم. این، درست نیست تا شماری برای کاسبی ناروا، آن قدر فرومایه و بی وجدان شوند که به بهانه های فجایی که اگر در شمال بوده اند یا جنوب، شرق بوده اند و یا غرب، اما از مردم

این وطن از هر گروه و قومی که بوده اند، قربانی گرفته اند، به منظور اعمال فشار وسیله بسازند. مردم ما، هنوز تعدی اعضای جبهه ی مقاومت ضد طالبان و نیرو های خارجی را بر نزدیکان و زنده گی خویش به یاد دارند.

کسانی که زور می زنند از هر فرصتی برای نفاق، سود جویند، باید بدانند که دیگر برای ما، ارزشی ندارد که چه می خواهند. در این جا ثابت شده است این سرزمین با مردان و زنانی بقا می یابد که در هیچ فرودی نلغزیده اند.

از این پس، این سرزمین را با کسانی بسازیم و حفظ کنیم که باد و بوران روزگار، آنان را بی خود نمی سازند تا در یک جغرافیای واقعی که بر روی آن ایستاده اند و زنده گی می کنند، انکار کنند: ما ملت نیستیم!

خداوند، کسانی را نبخشد که سه دهه است، بر رنج های مردم ما، شادمانی کردند. آنان وقتی یک کودک بی گناه ما را کشتند، جشن برپا کردند که گویا طالبی، نابود شده است. آنان همواره کوشیده اند در هنگام درد و رنج ما، فراموشکار باشند.

بهانه های ستمی، مزروارانه ترین دست آویز های سیاسی اند. بازی کردن با کارت عصیبت قومی به نفع هیچ کسی نیست. ۱۷ سال اصرار مداوم مخالفان که با کارت های قومی بازی می کردند، دامنه ی عصیبت قومی را به حدود و ثغوری نیز کشاند که فکر کرده بودند مردمان آن جا ها به نام همزبان، شاید برای همیشه به اصطلاح «سربازان»

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۵۴ /

گمنام آنان بمانند؛ اما کارت های عصیت قومی، بهانه هایی شدند تا حقوق دیگران نیز سر باز کنند.



پوهنتون بین المللی اسلامی ننگرهار

اهمیت:

وقتی نماینده گی قم (حوزه ی علمیه ی خاتم النبیین) گشوده شد و در مدتی که فارغان مدارس دینی پاکستان و حوزه های تعصب در افغانستان، قربانی های زیاد گرفتند، کمتر کسی پیدا شد که با دید ژرف، مساله را تحلیل کند.

حوزه ی علمیه ی خاتم النبیین، ضرورت فرهنگی و مدنی عنوان شد و هشدار دادند نیاز های جامعه ی اقلیت اهل تشیع افغانستان، ایجاباتی دارند که در کشوری که اکثریت مسلمانان آن اهل سنت اند، اولویت های شیعیان آن قدر زیاد می باشند که باید مکانی در حد جمعیت اهل سنت، اما برای اهل تشیع از پول های به ظاهر جهادی شیخ آصف محسنی که سهم جهادی جالبی هم ندارد، اعمار شود.

مدیریت ساختمانی، اجندای درسی و بالاخره میلیون ها دالر چرخانیدن این چرخه ی آخندی ولایت فقیه (حوزه ی علمیه ی رافضی) که طی یک دهه، مصارف آن بالاتر از قیمت ساخت و ساز شد، معلوم است از توان مالی شیخی که فاقد تجربیات سرمایه داری می باشد، بالاست؛ زیرا دیگر پول های جهادی جنگ سرد نیز وجود ندارند.

طرف مقابل جریان رافضی، با طیف مخالفان مسلح، نیازی به نقد ندارد، اما آن چه مهم است، وقتی با تضاد پدیده های شیعه و سنی مواجه می شویم، فارغان حوزه ی به اصطلاح علمیه ی ولایت فقیه در افغانستان، پیش از آن که دارایی های مهم علمی داشته باشند، حتی در جامه ی

روحانی، مدعی می شوند که افغانستان، ایران شرقی است. خدا می داند دیگر چه افغانستان ستیزی هایی در آن جا درس داده می شوند. از سوی دیگر، فارغان مدارس دینی پاکستان، تخریب افغانستان را وجیهه ی اسلامی می دانند. این هر دو طرف، هم در حال و هم در آینده، افغانستان را با ایجاد معضلات عقیده یی تهدید می کنند، اما وقتی برای اولین بار کوشش شد پوهنتونی ایجاد شود که نه فقط مشکلات حوزه ی آموزش های دینی مردم را حل کند تا دیگر مجبور نباشند فرزندان خود را تحویل حوزه های مذهبی ضد افغانستان دهند و مهمتر از همه، نهادی به وجود آید که مشکل اکثریت اهل سنت افغانستان رفع شود، هیاهو درست می کنند که تا طرفداران ولایت فقیه، ردیف دارد. متأسفانه کسی خودش را زحمت نداده است که اگر این پوهنتون فقط با این بهانه که بیشتر از سوی کشور های اهل سنت عرب تمویل می شود، مسدود شود، باید پاسخ می دادند چه خیری از فارغان مراکزی داشته ایم که ایرانی اند یا پاکستانی.

اگر عاقلانه فکر کنیم، با مدیریت این مرکز (پوهنتون اسلامی) که یکی از بزرگ ترین مراکز اسلامی سطح منطقه خواهد بود، نه فقط فارغانی خواهیم داشت که برخلاف تبلیغات افراطی مدارس دینی پاکستان، مدرن است، بل با مدیریت افغانی این مرکز، فارغان این پوهنتون، کسانی خواهند بود که برعکس محصلان نماینده گی قم و مدارس آی.اس.آی، افغانستان و افغان بودن را فراموش نکنند. افزون بر این، مدیریت منابع بشری وابسته به این مرکز که باید در شعاع اولویت های

افغان ها برنامه ریزی کند، طیف وابسته به منافع افغانستان را فارغ می دهد. در شرایطی که از رهگذر افراطیت دینی ایرانی و پاکستانی، به اختناق جامعه ی افغانی افزوده اند، رشد مذهب گرایان «افغان»، بسیار مهم است.

اگر شعور سیاسی وجود داشته باشد، این مرکز بزرگ اسلامی، ضم سیاست های افغانی می شود تا در جهت منافع افغانستان، محصلانی داشته باشیم که حداقل با سنت بی طرفی فرهنگ افغانی، وقتی از ایران و پاکستان باشند، پس از فراغت، افغانستان را ایران شرقی و راهی به سوی جنت بشمارند.

تبلیغات میان تهی، به اصطلاح مدنی و روشنفکری که ناخودآگاه، زیر تاثیر ولایت فقیه قرار می گیرند، شماری را واداشته اند برای جلوگیری از ایجاد پوهنتون اسلامی که توسط مسلمانان اهل سنت تمویل می شود، ما را از مزایای مرکزی محروم کنند که در تنازع فرهنگی کنونی، در برابر حوزه های آخوندی ولایت فقیه، فرهنگ سازی می کنند. نیاز به این فرهنگ سازی، اشد ضرورت در تقابل با جریان سیاسی - فرهنگی ایران است که به نام زبان و عقیده، به ایجاد فاصله در میان جامعه ی افغانی می پردازد.

مفاد پوهنتون اسلامی افغانستان، هزار مراتبه بیشتر از ضرر آن است. در شرایطی که با تولیدات ایرانی و پاکستانی، موضع سیاسی می سازند، برای تقابل سیاسی، به آن پوهنتون اسلامی ضرورت داریم که «افغان» های مسلمان را فراموش نکنند.

در حالی که مراکز بزرگ عمرانی، در شمار تاسیسات بزرگ زیر بنایی، ضرورت اساسی ساماندهی اجتماعی به شمار می روند، مفاد اقتصادی آن ها در گونه ی پوهنتون ها، باعث به میان آمدن تجمعات بزرگ علمی می شود.

اگر موفق شدیم و از خیر پوهنتونی که تحفه ی دم نقد است، به خوبی استفاده کردیم، معیار های علمی، تمرکز بشری، صرف هزینه ها و تامین نیاز های اولیه ی این مراکز، در جامعه ی ما که حتی در حد شخصی، نیاز به ایجاد شغل دارد، هزاران شغل کوتاه مدت و دراز مدت ایجاد می کند. در حول این تاسیسات، از امور ساختمانی و تامین نیاز های آن از بازار داخلی تا رشد طیف جدیدی از نخبه گان افغان که باید با طرح های از قبل، سطح کیفیت علوم انسانی را نیز بلند ببرند، مراکزی چون پوهنتون بزرگ اسلامی، به بخش قابل ملاحظه ای از چرخه ی فعالیت های مدنی و فرهنگی ما مبدل خواهند شد. این مکان ها در سطح ولایات و پایتخت، با نقش نمادین عمرانی آن ها باعث کیفیت و رونق ساخت و ساز نیز می شوند.

پوهنتون بین المللی اسلامی ننگرهار:

شانس های زیادی هدر رفتند که بیشتر بر اثر ساختار ائتلافی حکومت، متاثر از گرایش های فردی، حزبی و قومی بودند. پس از منظوری زمین، افتتاح و آغاز اعمار احاطه ی پوهنتون بین المللی اسلامی ننگرهار، ظاهراً به بهانه ی ناامنی، پروژه ی انکشاف و توسعه ی این

پوهنتون متوقف می ماند. پوشیده نیست که ستون پنجم ولایت فقیه در افغانستان با تمام کارایی فزیکمی و رسانه یی فعالیت می کند.

فشار هایی مضاعف که گویا نباید به مراکز وهابی اجازه داده شود، توازن تقابل به نفع ایران را بیشتر کرده اند. خالی ماندن عرصه ای که می بایست در برابر فرهنگ رافضی، جامعه ی اکثریت اهل سنت را وقایه کند، موضع افغان ستیزان ایرانگرا را با ابزار تشیع و زبان به اصطلاح فارسی، فشرده می سازد. در جانب دیگر، دمیدن به روحیه ی افراطی اهل سنت افغانستان که با حمایت داعش و بنیادگرایی مذهبی مدارس پاکستانی توأم است، دچار ضیاع بشری می شویم؛ زیرا حامیان داعش و مدارس پاکستانی ثابت کرده اند با منافع ملی ما بیگانه اند.

در طول بحران، نفی ارزش های ملی و باور های اسلامی عجین با فرهنگ افغان ها، گروه ها و مردمانی را تحمیل می کردند که برای هر اخوانی فراری و متواری جهان، افغانستان را ملجا می ساختند، اما در زمینه ی زنده گی افغان ها، مردم ما را بیگانه می شمردند.

در تفکر اخوانی تنظیمی - جهادی که در تقابل شرق و غرب، به حد تروریسم بین المللی رسید، افغانستان ما، سرزمین مردمانی با دیرینه و پیشینه شناخته نمی شود. این جا ماوای تروریستان و به اصطلاح مجاهدینی شده است که با کشتن سربازان مسلمان افغان نیز خیال می کنند به بهشت می روند.

افغان ستیزی نوع دین گرایی، سایه ی شوم تقابل چهل سال اخیر است. شاگردان مکاتب اخوانیسم بین المللی، هیچ ارجی به جیوپولیتیک

مردمانی قابل نبودند که از این حیث، و جاهت جهانی داشتند. بنابراین، تمام اولویت های ما، قربانی باور هایی می شود که شماری نادانسته به محور امارت بنیادگرایانی تن می دادند که القاعده، سمبول آن شناخته می شود.

توطئه ی جدید حذف پوهنتون بین المللی اسلامی ننگرهار، در حالی که با ماهیت افغان ستیز دنبال می شود، با شکوک زیادی توام شده است. در نخست با تاخیر آن، عدم علاقه مندی حامیان مالی آن بیشتر می شود. طرح انتقال آن در پایتخت، بدون شک که با فعالیت های به اصطلاح «معدنی» (مدنی) گروه هایی توام می شود که جناح فارسیست آن، فعال تر است. به این اساس، تداخل سیاسی - فرهنگی افغان ستیزان در مرحله ی بهره برداری، آسیب های جدی را متوجه روابط افغانستان و اهل سنت جهان می کند.

ضمن روشنگری های بسیار، تبیین این حقیقت که بایسته است توسعه ی عمرانی کشور به گونه ی متوازن به محور های جلب و جذب اقتصادی، فرهنگی و رهائشی مبدل شود، تمرکز بیش از حد در شهر کابل که بر اثر بحران مداوم و آسیب های شدید ناشی از جنگ های داخلی، به مجموعه ی ساخت و ساز کهنه و نوی می ماند که در هیچ بخشی تعامل منطقی عمرانی ندارند، با گنجایش مرکزی به بزرگی پوهنتون اسلامی بین المللی، دچار تراکم بیش از حد جمعیت خواهد شد.

یکی از عوامل هجوم مردم به مراکز شهری، نبود محور های بزرگ عمرانی، اقتصادی و فرهنگی ولایات است. به استثنای ولایاتی که از

مدرک گمرکات و موقعیت مراکز تاریخی خلط اقوام، چند کلان شهر شمال، جنوب، شرق و غرب می شوند، رونق عمرانی و ره‌آیشی غیر منطقی شهرهایی مانند کابل، به دشواری های بیش از حد رشد جمعیت افزوده اند.

پوهنتون بین المللی اسلامی ننگرهار، افزون بر این که حق ننگرهار همیشه بهار و مردمان فرهنگی مشرقی است، از منظر پاداش مردم در امور حمایت از دولت و تامین آرای سرنوشت ساز، باید و شاید جزو پلان های عمرانی ننگرهار شمرده شود. بنابراین، هر گونه طرح حذف آن را در نخست، عداوت مستقیم با اکثریت مردم افغانستان می دانیم و ثانیاً هشدار می دهیم برنامه های انحرافی که در ۱۷ سال اخیر، محرومیت ها و فجایع زیادی را بر جامعه ی اکثریت افغانستان (پشتون ها) تحمیل کرده اند و نتایج زیانبار آن را با رشد سرسام آور مخالفان مسلح دیدیم، به انحصارگران، فزون خواهان و فرصت طلبان «غیره»، هشدار می دهیم با طرح غیر ننگرهار پوهنتون بین المللی اسلامی، سر کیسه های خویش را ببندند! این طرح، حق اکثریت است و اگر ننگرهار نشود، زمینه ی کابل، منطق «جور» آن نیست. یا ننگرهار یا شهرهایی که در جغرافیای اکثریت، بدیل های استثنایی اند.

شرح تصاویر:

نقشه ی پوهنتون اسلامی بین المللی ننگرهار و مکتوبی که حضرت عمر زاخیلوال صاحب، منتشر کرده است. ایشان راجع به این مکتوب، چنین می نویسد:

«په ننگرهار کی د نړیوال اسلامی پوهنتون د جوړیدو وړاندیز زما له لوری د پخوانی ولسمشر- د لارښونی پر اساس د اسلامی پراختیایی بانک د خرطوم سوډان په ۲۰۱۲ کال کلنی غونډه کی وړاندی او د نوموړی بانک له لوری د بلاعوضه مرستی د تمویل لپاره منظور شو. ورپسی د نوموړی پوهنتون د جوړیدو رسمی اعلان د اسلامی همکاریو د سازمان له لوری د نوموړی سازمان د همغه کال په کلنی غونډه کی هم وشو. له هغی وروسته د نوموړی پوهنتون موقعیت په ننگرهار کی د وخت د کابینی له لوری رسماً منظور او د لوړو زده کړو وزارت ته لارښوونه وشوه چی په ننگرهار کی د پوهنتون د جوړیدو په اړه د اسلامی نړیوال بانک سره له نږدی همکاری وکړی چی په پایله کی یی هم په ننگرهار کی د نوموړی پوهنتون لپاره یوه ستره ټوټه مناسبه ځمکه شناسایی او رسماً انتقال شوه او هم د اسلامی پراختیایی بانک له لوری د نوموړی پوهنتون د ډیزان او مطالعی لپاره متعدد مسلکی تیمونه راولیرل شو چی هر یوی د نورو ورسپارل شویو کارونو تر خوا ننگرهار او هلته د پوهنتون لپاره مشخص شوی موقعیت کلک تایید کړی. هیله ده هغه آوازی چی گواکی کابینی ته وړاندیز شوی چی د نوموړی پوهنتون موقعیت دی اوس پدی اخره مرحله کی له ننگرهار څخه انتقال شی ناسمې وي. که چیرې سمې وي نو بیا یی په کلکه مخالف یم.»

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۶۳ /

جمهوری اسلامی افغانستان
وزارت معینه

د افغانستان اسلامي جمهوریت
د ملي وزارت

ریاست دفتر
اموریت تحریرات
مدیریت عمومی تحریرات

تاریخ / 1392 / ۱۲ / ۱۲

شماره حکم / ۵۲۹۴

تاریخ / ۱۳۹۲ / ۱۲ / ۱۲

بیمانی

به مقام عالی ریاست ج.ا.ا!

فلا علی پیشهاده شماره (۱۶) مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۱۲ خوږی به ناسی از هادیت
مضمونه شماره (۱۲) مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۱۲ شورای معترم وزیران در رابطه به
امصار پوهنتون بین المللی افغانستان در ولایت ننگرهار په کونکه ملي
پانک تشخیص الماسی که به همین منظور سروی معتمدی که پروالیت مملکه
صورت گرفته که هاسه ۱۵ کایومتری شهر جلال اده بالی اشاره بین المللی
طرف ننگرهار غازی امام الله خیل حدود یک هزار جریبه زمین دولت جیت امصار
په خواتون منظور نظر مساعده مصلحت موجود کار.
برکات معترم موسی احمد امور و دارالانشای شورای وزیران عرض اذ
هادیت از مقام عالی ریاست جمهوری اسلامی افغانستان ارسال که بالاتر از
سکونب شماره (۱۲) مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۱۲ از اداره معترم وکالت و مشاورت شده اند
(په منظور مصلحت و تشخیص هاتون هاندکنده وزارت معادله و مشاورت ما از
تسرف خود سرانه از نسی دولتی جدا خود داری سوخته در صورت ضرورت
انتقال از نسی دولتی بر طبق قانون و پیشهاده وزارت وکالت و امیری عالی
گرداند)
از اینکه زمین مملکه از جمله جایداد های دولتی به شمار میرود بنا بر عرض اذ
فراغه آن ضرورت به امصار حکام مقام عالی ریاست جمهوری اسلامی افغانستان
مشقتا که به مصلحت مملکه عرض اذ کار عملی پروژه به اختیار پانک تشخیص
اسلامی گشته شود.
مراتب فرق وسیله خلا امصارا پیشهاده میگرداند دو زمینه هر اینکه مقام عالی هادیت
مبارکباد موجب امتنان است.

با احترام

محمد امصف "رحیمی"
لایحه ریاست، ایدو معتمدی

با احترام

دکتور حضرت صبر "الاحقار"
وزیر معینه

۱۳۹۲



تجارت، از تُشله تا همه چیز

درون قطی های انباشته از شیشه های گرد و زیبا، نخستین وسایل تفریحی و قماری قرار دارند که افغانان از اوان کودکی با آن ها به قمار زنده گانی خود آغاز می کنند. محتوای این قطی ها را شیشه های گرد و زیبایی پُر کرده اند که تُشله، نام می دهند.

سال ها پس از دوران کودکی و تا حالا که دیگر کودک نیستیم، مانند تمام کودکان افغان، قمار را از بازی با تشله آغاز می کنیم. شیشه های رنگین، باعث ذوق زده گی و هیجان می شدند و با دقت و حوصله ی فراوان هنگام بازی ها می کوشیدیم به حجم شیشه های رنگین بیافزاییم. تا سالیانی که از شعور درک نابسامانی ها بهره مند می شویم، در فکر ما خطور نمی کند که برای عقب مانی ها و احتیاج بیش از حد به محصولات خارجی، بخشی را از درک پدیده هایی آسیب می بینیم که از همان اوان تشله بازی، ما را برای احتیاج، مستعد می سازند. شیشه های رنگین در دستان و میان انگشتان ما، بارها و بارها بالا و پایین شده اند، ولی تا زمان فهم، نمی دانستیم زنده گی ما را از نخستین فصل های آن، با بازی درمانده گی به بازی می گیرند.

بازار های سرزمین آسیب دیده، از رنگارنگی ده ها امتعه و کالای خارجی تولید کشور های همسایه، رنگ های پاکستانی، ایرانی و چینیایی دارند. از خوراکی های پُر از مواد کیمیاوی تا بازیچه های کودکانه و بد شکل که هرگز نمی توانند راحتی و خوشحالی کامل کودکان را فراهم

کنند، اشغال ها و کثافتات دور ریخته شده بر روی جاده ها و شهر های ما جمع آمده اند.

در گذشته های نه چندان دور که مذهب بازار آزاد، پیروان بسیاری در کشور نداشت، تنها تشله ها و گونه های دیگر آن ها، برای غارت پول های ناچیز کودکان ما می آمدند، اما در پروسه ی دیگری از تغییر سیاسی و اجتماعی که با حضور پیروان مذهب بازار آزاد ظهور نمود، تشله ها دیگر نمی توانند به تنهایی، یک تاز میدان باشند. ده ها و صد ها نمونه ی جدید بازار آزاد، گونه های بی شماری از چپاول و غارت را میسر کرده اند.

ترسیم امتعه ی بازار آزاد با گوناگونی آن، کاری مشکل و حزن آور است. در این که فضا برای ورود هر کثافتی به نام بازار آزاد، گشوده است، هیچ تردیدی نیست، اما مصرف کننده گان که محصول بازار آزاد نیستند!

اگر حکومتداران پیرو مذهب بازار آزاد، دوست ندارند و منطق پذیرش ضعف این مهارگسیخته گی را نمی دانند، وجدان و انصاف که از زنده گی آدم هایی به نام تاجر و فروشنده، به تمامی نرفته است.

تجار در افغانستان با لقب حاجی با ظواهر آراسته، با دستار و ریش های انبوه که نماینده ی طیف مذهبی است، شهرت دارند. در بازاری که شهروندان کشور های بی چاره ی آسیایی و افریقایی از نیپال و هند تا پاکستان در اتحاد ناتو، در روزی افغانان سهم شده اند، در واقع روزی ما را به چپاول می برند، در کشوری که بر اثر شیوع مذهب بازار آزاد،

حتی بند تبیان از خارج وارد می شود و در جایی که برای بازار خارجی، تولید داخلی به نسیان رفته است، بالاخره در مملکتی که برای هر ترفندی تجارت می کنند، تاجران باید تشله وارد کنند!

چه نیاز است که تخم مرغ ایرانی به نام تخم پُر محتوا، اعلان تلویزیونی می شود؟ چه نیاز است نصور پاکستانی، دهن ما را کثیف کند؟ چه نیاز است و چه تجارت پُر منفعتی ست که حتی برای رقابت با محصولات دستی لیف و کیسه های زنان نادر، لیف ها و کیسه های چینیایی وارد می شوند؟ تاجران با تورید کیسه و لیف، نفع زیادی از رقابت با تولیدات زنان و مردم نادر نمی برند، اما در عوض، آنان را گدا و هنر آنان را بی بهاء ساخته اند.

در وارد نمودن تشله، چی قدر مفاد دارند؟ به آن تاجری می گوئیم که اگر مقداری انصاف دارد، آیا تولید تخم مرغ، تولید بمب اتوم است که تولید آن در کشور مشکل باشد. مگر ساخت ظروف و بازیچه های پلاستیکی که از پست ترین تکنالوژی به دست می آیند، مشکل است؟ مگر نمی شود به عوض پاک کردن بدن با لیف و کیسه ی چینیایی و پاکستانی، از دست رنج یک افغان استفاده کنیم تا حداقل نانی برای او فراهم شود. مگر تولید تشله ها که اولین ابزار قمار زنده گی اند، از تولید هواپیما، مشکل تر اند؟

اگر نمی توانند از کیف مفاد هر نوع تجارت، بیرون شوند، می توانند تمام انواع همان امتعه ی پست را در داخل کشور تولید کنند. حداقل

روزی پسر مشتری تشله ها در کارخانه ی شما به جبران خرید تشله، از شربی کاری، در امان خواهد ماند.

به یاد دارم که از کودکی، ما را تشویق می کردند پول های خود را پس انداز کنیم. این سنت خوب، بیشتر به معنی عادت درست خرج و مصرف بود. بنابراین، ظرف کوچکی که شبیه کوزه بود، در اختیار ما قرار می دادند. این کوزه های کوچک، ساخت افغانستان بودند. آن ها را تاکنون نیز بیشتر در پروان می سازند. این تولیدات محلی، اما جزو صنایع ظروف کلالی اند.

در مندوی کابل، در سه راهی که این بازار را به جاده ی تیمورشاهی و میوند وصل می کند، انبوه ظروف پلاستیکی پاکستانی به فروش می رسند. در این میان، ظروفی پلاستیکی که شبیه دخلک های پس انداز مایند نیز برای فروش عرضه می شوند.

تجاوز سیاسی بیگانه که به همه جای مملکت می رسد، مثال های دیگر نیز دارد. عوامل خارجی که بازار های افغانستان را نظارت می کنند، حتی معادل دسترنج چند زن افغان (لیف و کیسه) و کم در آمدترین تولیدات داخلی (دخلک های پس انداز) را سفارش می دهند. این جنگ، کمتر از جنگ سیاسی - نظامی نیست. با تمام قوا سعی می شود یک ملت را از پایاندازند.

شرح تصویر:

صنایع پلاستیکی جمهوری اسلامی - اتومی پاکستان در دکانی در جمهوری اسلامی پنج هزار ساله ی افغانستان!؟

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۶۸ /



درکِ عصبیت ها

تعصب را به معنی واکنش منفی، همیشه نقد می کنند، اما بررسی محتوایی این کنش نشان می دهد انسان مستضعف، مظلوم و ستم رسیده نیز متعصب بوده است.

تعصب، جریان های بزرگ ایستاده گی، غیرت و تهور را زاده است. این حس، از کنار گرایش هایی می گذرد که در زمینه ی سیاسی، گاه سعی می شود با گفتمان انحرافی، تنازع دیپلوماتیک، مزایای بیشتری نسبت به میادین نبرد ها داشته باشد. از مهمترین فاکت ها در تنازع قرن نوزده، واردن شدن انگلیس ها از باب گفت و گو بود؛ زیرا واگذاری و باخت های ما، بیشتر در روی میز صورت می گرفتند، نه در میدان جنگ؛ اما تعصب دینی، تعصب میهنی و تعصب ناموسی، گاه با تعبیر هایی نادیده گرفته می شوند.

تحلیل رفتار و بیان دشمنان ارزش ها به وضوح می رساند که به بهانه ی تعصب، سعی می کنند واکنش های شعوری مردم را که از سوی روشنفکران واقعی تشجیع، تحریک و تشویق می شوند، بُعد منفی دهند. در این تلاش، توجه به تعصب، بدون درک حس عصبیت مثبت که بر اثر اغماض بر علایق اجتماعی خلق می شود را به ناهنجاری تعبیر می کنند. در حالی که تعصب ضد ملی، ضد مردمی و توهین آمیز را تشویق کرده اند که در زمینه ی نقد غیر عقلانی به حد افراط می رسد.

مخالفان، واکنش های شعوری و آگاهانه ی عامه را کوچک نمایی می کنند. چه بسا در موارد مختلف سعی کرده اند اجتماعات گسترده ی مردم را منوط به جناح هایی به زعم خود شان قبیله یی یا فاشیستی عنوان کنند.

یکی از عوامل ستیز غیر عقلانی در برنامه ای در یک تلویزیون خصوصی، درج هویت ملی را کوچک نمایی می کرد. او افزود که فقط بر اثر گردهم آبی شمار اندکی در مسجد جامع عیدگاه بود که دولت مجبور به تغییر می شود. در واقع این اعتراض که به نماینده گی از عامه ی مردم صورت گرفت، از خواسته های متعددی سرچشمه می گرفت که افغانان از طریق رسانه ها از ضعف های دولت عصبانی شده بودند. برعکس مخالفت های سازماندهی شده و بسیار ناچیز و حقیر را که دست بیگانه در تمام آنان خوانده می شود، با روش های معمول خاک پاشی به چشم مردم، میلیونی وانمود می کنند.

تاریخ ما، نمایانگر انواع تعصب است. اگر رفتار مردم را بر اساس تعلق خاطر آنان بکاویم، فقط آن چه نبوده است که در گرو علایق، احساس و عاطفه بیان می کنند. مردم برای حفظ سرزمین، کشور، نوامیس، حفظ دارایی ها و دفاع از خودشان، متعصب بوده اند. سرسختی آنان که روایت های حماسی دارد، تعصب را توجیه می کند.

فکر می کنم اگر دشمنان این ملت، فقط برای بیان چند واژه، منتقد و متعصب اند و اگر کسانی وجود دارند که با تعصب، در پی رسانیدن صدمه بر این ملت و این کشور اند، نباید احساسی را تضعیف کنیم که

در حفظ کشور و ملت، نقش عصبیت مثبت، بیشتر از مهر و محبت بوده است.

با وجود شدت کار تبلیغاتی که از طریق رسانه ها، نشست های به اصطلاح فرهنگی، چاپ کتاب و نشرات گسترده ی تلویزیونی، رادیویی و حتی تا سطح تماس با مردم، انجام داده اند و می دهند و همه و همه برای نفی هویت ملی (افغان) بود، مردم ما با باورمندی و ایمانی که بر هویت خویش (افغان) دارند، با گونه ای از واکنش تعصب آمیز، مانع کاستی هایی شده اند که بی نهایت واجب بود زمامداران، جبران می کردند.

در کل، اصرار بر فرهنگ سازی هایی که منطق نهادینه گی ندارند، اما به این امید صورت می گیرند تا با انباشت ذهن مردم و درگیری ناشی از این اصرار، موضوعات متنازع شوند، بر اثر انعکاس رسانه یی، عامل فشار هایی نیز شمرده خواهند شد که در عقب تمام آن ها، حرص انحصار و حفظ سیستمی که از سوی مخالفان طالبان، حالا به افغان ستیزی های آشکار رسیده است، بقای یک گروه کوچک را بی هیچ ملاحظه تحمیل کند.

طی حاکمیت های سالیان اخیر، مردم با اختیار پسوند های افغان، افغانی و ترکیبات آن ها با نامگذاری صد ها و هزاران نهاد تجاری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و امثالهم، به اندازه ای کلمه ی افغان را مستعمل کرده اند که از بیان عام تا نقش نوشتاری، در تمام جغرافیای افغانستان، ملموس است. این واکنش، ثابت ساخت تعصب، زمانی که برای دفاع

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷۲ /

از منافع و ارزش های جا افتاده، واقعی و معقول باشد، هرگز ناپسند نیست.

ناگزیری های ناشی از شرایط، دست دولت را با کوته فکری های دولت مردانی بسته است که فقط از رهگذر حس عصبيت مردم، برای شئون ملی، مجبور یا تشويق می شوند.

در موارد بسیار مهم، حس عصبيت ملی، اجازه نداد است فشار هایی که کوشیده می شود با نفوذ در ارگ و نقش نیرو های خارجی، مردم را با عمل انجام شده رو به رو کنند، عملی شوند. این فشار ها بر اثر تصادم با امواج خشمگین ملت که از سوی روشنفکران افغان تنویر می شوند، خلاف میل مخالفان، با تعیین حد و قلم خط سرخ مردم مواجه شده اند. درك عصبيت های مثبت، در شناخت علایق و پیوند های مردم و شئون شان کمک می کند. دولت های قبل از هفت ثور، به ویژه از زمانی که اعلی حضرت شهید نادر خان، تعادل، توازن و شعور درك عصبيت ها و احساسات مردم را دوباره به ارگ آورد، تا زمان کودتایی که دست خارجی در همه جای آن آشکار بود (هفت ثور)، در برابر مردم محترم و با اعتبار بودند.



زردشتیان نوین افغانستان

جاوید اهور، از نمونه هایی بود که با توهین به دین مقدس اسلام، خودش را معروف کرد. از آن جایی که می دانیم معروفیت، خود باعث به دست آوردن امتیاز می شود، بنابراین، در جامعه ای که در مواجهه با موضوعات، تعاریف روشن وجود نداشته باشند، مثال هایی که حتی در تضاد کامل با یک کشور و ارزش های یک ملت، «اهوری» می شوند، اسباب کسب درآمد شده اند.

این که چرا آن پسرک هتاک با راحتی، چنان میلی کرد، پیش از همه به بازار آزاد افغانستان تعلق دارد که زمینه ی فروش انواع کالا را فراهم آورده است؛ چون در چنین سیستمی، محدودیت و ممانعت، کاملاً نفی می شود. به این دلیل، پیامد ناگوار های حتمی است.

تخلص جاوید اهور، بخشی از ترکیب «اهورامزدا» یا نیروی خیر است که در مقابل اهریمن یا نیروی شر (خدای بدی)، از اصول اعتقاد دوآلیستی (ضد وحدانیت، به معنی دو مبدایی) در دین زردشتی شناخته می شود.

شمار زیادی از تازه زردشتیان افغانستان از حاکمیت کمونیستی تا کنون که حاکمیت بازار آزاد را تجربه می کنیم، با گونه ای از نماد گرایی، تخلص هایی دارند که مثلاً با نام های مزدک، یسنا، اوستا، زند و غیره، به گونه ای تعلق خاطر خود را نمایش می دهند.

نبود قانونیت در بازار آزاد افغانستان، جامعه ی جنگ زده، آسیب دیده، بسیار سنتی و مذهبی ما را با تنش ها و چالش هایی مواجه کرده است که اگر بگوییم بخشی از مشکلات مختلف ایجاد شده در بیش از یک دهه، ناشی از عدم وضاحت بر چه گونه گی کارکرد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و رسانه یی بود، بی جا نیست.

از تنظیمیان فاسد تا رفیقان حزبی، احزاب قومگرا، افراد و کاسبکاران بازار آزاد افغانستان، همه و همه در چنان فضای باز و ناقانونمند، کار و فعالیت کرده اند که باور نمی شود، چه گونه تنظیمیان جهادی با رفقای حزبی که روزی مردم و کشور را برای ادعای خویش، ویران و برباد دادند، تا مرز ائتلاف بروند و نام آن، چیزی در حد ضرورت ملی شود. بر همین منوال، افراد و جریان هایی به هم پیوستند که با تعلق خاطر آنان بر ایدئولوژی ها و اندیشه ها، باور نمی شد روزی یک ستمی با یک عقب مانده ی فکری، تا آن جایی خود و تفکرات خویش را نادیده بگیرند که سهم آنان در چپاول بازار آزاد، کاستی نگیرد.

قضیه ی جاوید اهور، به نوعی ادامه ی ماجرای های سازمان یافته است که بخش حاد آن ها در حاکمیت کمونیستی که تعلق خاطر بر معنویات و دین را به گونه ی غیر باور های رایج، نفی می کردند، ارتباط می گیرد.

با تجاوز اتحاد شوروی به افغانستان، گونه ای از کمونیستانی به چشم می خوردند که گرایش خاطر آنان به قوم و زبان، پدیده های ستمی و پرچمی را معرفی کرد. بنابراین، حضور شوروی در افغانستان، آنان را

متوجه می کرد در جامعه ای پا گذاشته اند که معنویت و روحانیت، حتی در حد افراط قرار دارند.

ایدیالوژی کمونیستی که مانند زنده ی بی روح عمل می کند، با نبود زمینه هایی که بتواند مشغله ی فکری بسازد، در گیر معنویات افغانستان می شود. روسانی که تا آن زمان، هرچه دین و مذهب بود با کلیسا و کنیسه، ترخیص داده بودند، شورای علمای جمهوری دیموکراتیک می سازند. تعداد زیادی از فرصت طلبان روحانی و ملا، از این فرصت ها استفاده کرده اند.

برنامه های دینی - مذهبی روسان، چیزی نبودند که به خورد مردم ما بروند. درگیری عظیم که به یک جنگ خونین و سراسری مبدل می شود، روسان را هشدار می دهد که با دگم ناشی از اعتقاد خشک خود شان، در کشوری همانند افغانستان، کاری از پیش نخواهند برد. آنان برای آن که جریان عظیمی ملی و اسلامی، خدشه ببیند، با طرح مساله ی ملیت ها، به جای اقوام و جست و جو برای بدیلی که بتواند با تضعیف باور های اسلامی مردم، رنگ اعتقادی داشته باشد، وارد بازی دیگری نیز شدند.

تجربه ی نظامی روسان تا زمانی که در ۲۶ دلو سال ۱۳۶۷ از افغانستان خارج می شوند، ناکام بود، اما تجربه ی آنان برای تضعیف جامعه ی افغانی با تطبیق تفرقه ی قومی، سال ها پس از خروج آنان، کارآیی دارد و بخشی از مشکلات عظیم ماست.

روسان با طرح صورت معکوس اقوام که آن را حقوق ملیت ها می شمردند، همان گونه که کلیت ملت افغان را با جاگزینی نام ملیت ها در جای اقوام، زیر سوال بردند، زیرا از رهگذر دستوری، ملیت ها، پیش از آن که نمایانگر اقوام باشند، نمایانگر ملت هایند که می دانیم در هیچ کشوری، چند ملیت نمی تواند مطرح باشد، همچنان با بدیلی که بتواند جاگزین اندیشه ی اسلامی شود، خیلی تلاش کردند. یکی از این تلاش ها، ایجاد ذهنیت پرداختن به موضوعات تاریخی غیر اسلامی بود که به گونه ای می توانستند مردم را در جهت تفرقه تشویق کنند.

پُر و بال دادن به شماری از میراث های فرهنگی ایرانیان که با چاپ های متعدد کاپی، بخشی از انتشارات دولتی را می ساختند و نقد اکثراً پشتون ستیز، سرمایه گذاری های کلانی را ایجاب می کردند که روسان روی پروژه های تاریخی، روی دست گرفتند و در این میان، توجه بر عناصر دین و مذهب، خیلی مهم بود.

دین سخیف زردشتی با صورت بسیار مبهم، محتویاتی دارد که یکی بدتر از دیگر اند. دولت های وقت افغانستان با سرمایه گذاری ها بر عمق تاریخی، این پروژه را با کارکرد های جعلی ایرانیان، رونق دادند. صدور ایدیالوژی ها و ارایه ی اسلام سیاسی که با پروژه های متنوع گروهک های بسیار متعصب افراطی، چهره ی نادرستی از اسلام ترسیم کرده اند، به نوعی به گرایش های دینی غیره در افغانستان مجال دادند. بنابراین از زمانی که جهاد مقدس نیز در جریان بود، در حاکمیت های تنظیمی و طالبانی، شاهد آن افغانانی شدیم که دیگر مسلمان نبودند؛

هر چند مسیحیت به عنوان یگانه راهی که می توانست شماری را برای رهایی از دشواری ها به کشور های غربی برساند، افغان های مسیحی را زاد، اما گرایش به سایر اندیشه ها که بتوانند جاگزین اسلام شوند، در حلدی نبود که از تعلق خاطر چند سیاستگر، بیشتر شود.

پروژه ی تمویل زردشتی گری در حاکمیت کمونیست، فقط باعث گمراهی چند صد کمونیست ستمی - پرچمی شد که به تبع آن، خلقی ها نیز دنبال شباهت بودند.

در روزگار ما، شاید درست به نظر ناید کسی را به خاطر اعتقادات و باور هایش محکوم کنیم، اما وقتی کج اندیشی ها، معضلاتی می آفرینند که سلامت جامعه را با خطر مواجه می کنند و سرنوشت میلیون ها تن به بازی گرفته می شود، حتی در آمریکا که مهد دیموکراسی کنونی نامیده شده، به کسی اجازه نمی دهند با بروز مشکلات، منافع همه را خدشه دار سازند.

آخرین اخبار مشعر اند که شماری از طرفداران آریایی، خراسانی و پارسی، در ۱۷ سال اخیر با کار منسجم فرهنگی، بخشی از فرهنگیان ما را که اسلام را با مخالفان مسلح و داعش، یکی گرفته اند، دسته دسته به سوی زردشتی گری کشانیده اند. این گرایش، پیش از آن که عقلی و منطقی باشد، محتوای طرح های ستیز قومی را می سازد.

اخبار منتشر نشده ی زیادی وجود دارند که تعداد زیادی به ویژه در ولایات بلخ، بدخشان، تخار، هرات، پنجشیر و در حلقات فرهنگی بخشی از تاجکان به اصطلاح فرهنگی کابل که از فارسیسم ایرانی

استفاده می کنند، در برابر جامعه ی اسلامی ما قرار گرفته اند. در این میان جمهوری تاجکستان با سیاست هایی که در پیش گرفته (حمایت از پروژه های اسلام ستیزی با باستان گرایی، آریایسم و گرایش به دین زردشتی)، شماری را به مجوسیت تشویق کرده اند.

در تاجکستان، کتابی به نام «زردشت، پیامبر تاجکستانی»، چاپ می شود و این امر را در جهت تقویه ی روحیه ناسیونالیسم تاجکی مهم می دانند؛ به اصطلاح ارزشگرایی هایی که ذات قومی را اساس پدیده های فرهنگی، قومی و مدنی می دانند.

در سالیان اخیر، اصطلاحات آیین مهر، شب یلدا، سپید جامه گان (پیروان بابک خرم دین یا اسلام ستیز معروف باستانی)، دین سیاه و سفید (اصطلاحی که با جنش خردمدینان، معروف شد) در کنار واژه گان نوروز، آریایی، پارسی (فارسی) و خراسانی، کاربرد زیاد یافته اند.

تازه زردشتیان افغانستان، پیش از آن که شیفته گان دین زردشتی باشند، دشمنان متعصب اسلام و اقوام افغانستان استند. این گرایش، به منظور یک دست سازی قومی، از هویت ملی و اسلامی طفره می رود؛ هر چند حمله به تکنوکراتان پشتون که بارها سعی شده رییس جمهور غنی را در منظر اکثریت پشتون های مسلمان، تکفیر کنند (یهودی)، گونه ای از اسلام نمایی است، اما سعی می شود با ساخت نسخه ی غیر اسلامی که از تاریخ بهره می برد، حد فاصل ایجاد کنند تا به گونه یک دست عمل بتوانند. این رویکرد که بدون شک به انزوای یک اقلیت قومی منجر می شود، متأسفانه با اصرار عده ای شوونیست، به حد توهین و هتاکی

رسیده است. بارها شاهد بوده ایم که به نام عرب سوسمارخور، مفاهیم اسلام ستیز فارسیسم را گسیل کرده اند.

رفع عقده های حقارت و تامین نیازهای روانی ضعف تاریخی، نسخه ی باستان گرایی را به وسیله ی موثر ستیز قومی مبدل کرده است. از این رهگذر، زردشتی گری در افغانستان، نماد بالنده گی شمرده می شود. ساخت چنین نسخه ای در ایران و تاجکستان، کاملاً با روحيات قومی دنبال شده است. در تاجکستان، تاریخ اسلام و ترکان را تحریف می کنند. توجه به چنین شباهت، این خزعبلات را وارد افغانستان نیز می کند.

با نشر کتاب «آیین های سخیف»، روشنگری های محافل تنقید ایران را که مجوسیت را اشمزاز آور می دانند، گسترش داده ام. تحلیل انحرافات فکری هشدار می دهند که بر اثر تزریق مفاسد تاریخی، تنازع قومی را بیشتر می کنند. بدتر از همه، تحریک افراطیون مذهبی که از رفتار «زردشتی» نیز متأثر شده اند، بسیاری از ارزش های مدنی را تهدید می کند.

زردشتیان نوین افغانستان، قشر منحرف در حال رشد اند که به نام ارزشگرایی، در پی کسب امتیاز فوقیت برآمده اند. این موضوع باعث می شود با اعتماد به نفس بیشتر، ولو کاذب، تاریخ، ارزش ها و حقوق دیگران را مصادره کنند.

محتوای اکثر بحث های افغان ستیز که بیشتر به نام خراسانی صورت می گیرند، در واقع تعمیم ذهنیت فرهنگی و قومی است که گویا همه چیز

داشته اند. شوونیسیم منفور تاجکستانی که چند درجه در عقب مانده گی نسبت به ایران، حقیرتر است با استعانت از یک قرن جعلیات تاریخی فارسیسم، کشوری با کمتر از سی سال استقلال ظاهری را که در زمینه ی ترکستان شکل گرفت به عمق تاریخی می رساند.

اگر منظور قباله سازی های دروغین نباشد، چرا به جعلیات رومی آورند؟ با تاریخی سازی عنصر فارس یا تاجک که با زردشت، ویژه گی منحصر به فرد بنی اسرائیلی نیز می یابد، مذبوحانه سعی می کنند در بستر اقوام و فرهنگ های با نام و نشان، خود شان را قدیمی تر وانمود کنند.

زردشتی گری در افغانستان، شبیه نسخه های ایرانی و تاجکستانی آن است: نفی اسلام، نفی دیگران و توجه به عمق تاریخی به معنی سرزمین آبا و اجداد.



سازمان های اجتماعی!؟

از جمله ی ده ها وسیله ای که امروزه به واسطه ی آن ها، شماری بی سواد، پول به دست می آورند، سازمان های اجتماعی اند. همین حالا تعداد زیاد اتحادیه ها و نهاد هایی وجود دارند که با نام های خیلی بزرگتر از کار، به اصطلاح خودشان مصدر خدمت می شوند. اداراتی با شماری از ماموران تاریخ گذشته ی دولتی که همه جا را فراگرفته اند، مثل این که تا دم مرگ نمی خواهند، مجالی برای دیگران فراهم شود.

اما بررسی ها نشان می دهند که سازمان های اجتماعی توانسته اند سهم خوبی در چپاول ها ایفا کنند. حیف و میل که از ادارات خارجی تا تمام دولت، در همه جا به چشم می خورد، سازمان های اجتماعی را کمک کرده اند فعالیت ها و نشریه های مثنوی هفتاد من کاغذ خویش را به نام کوشش های فرهنگی نیز تحویل دهند.

موسسات خارجی برای پاسخگویی در قبال پول هایی که در افغانستان مصرف می کنند، باید سند و مدرک داشته باشند. این نهاد ها با تمویل برنامه های غیر موثر سازمان های به اصطلاح اجتماعی و مدنی، ده ها فلم و کاغذ های مٌهر و امضا شده از سازمان های اجتماعی، دریافت می کنند.

در گنده بازار فعلی و در اوج خیانت ها، طرح اصول، هرچند عملی نمی شود، اما تعدادی دزد و چپاولگر را واداشته برای پشتوانه ی

آموزشی، محتاج سند و مدرک شوند. سازمان های اجتماعی، از مهمترین ارگان های خدمات اسناد تقلبی نیز اند. آن ها از کارت عضویت تا اهدای گواهینامه های آموزشی، تحسین نامه و تصدیق نامه، بازار جعل و تقلب را گرم تر می کنند. سازمان های اجتماعی، بزرگ ترین الگوی استفاده ی بی سوادان شده اند.

همین اکنون شورا ها، انجمن ها و اتحادیه هایی وجود دارند که بدون جواز یا عدم تمدید مجوز کار، مردم را فریب می دهند. سوء استفاده از جوانانی که پس از تحصیل در تلاش یافت کار اند، آنان را به سازمان های اجتماعی کشانیده است.

استفاده ی ابزاری از سیاهی لشکر های سازمان های اجتماعی، حتی شماری از افراد متشخص را تحریص کرده است و می کند که با بزرگ نمایی اعضا از مقام های دولتی سود ببرند.

در زمان ریاست جمهوری حامد کرزی، تدویر برنامه هایی که سعی می شد با پوشش رسانه یی، جمعیت را به انبوه برسانند، افراد مغرض و سوء استفاده جو را وارد دولت کرده است؛ هرچند کاهش بازار انجوها، روی سازمان های اجتماعی تاثیر وارد می کند، اما استند افرادی که هنوز به نام اتحادیه و انجمن تلاش می ورزند سوء استفاده کنند.

جوانان زیادی را می شناسم که شاکی اند مدت ها پس از آن که متوجه شده اند محل کار آنان در یک سازمان اجتماعی، فقط باعث ضیاع وقت و تحمیل هزینه ی اقتصادی شده است، ناگزیر شده اند با دست خالی آن جا را ترک کنند. البته سازمان دهی امور خیریه، چون جذب

داوطلب برای کمپاین مبارزه با امراض یا کمک به مردم مستضعف، بی سواد یا محروم، آدرس های معدودی را معرفی می کند که مفید بوده اند.

تجمع افراد مغرض در فضایی که به نام بازار آزاد، هر عملی را توجیه کردند، سازمان های اجتماعی را به مهم ترین ردیف اجتماعات سوء استفاده مبدل می کند. تهیه ی گزارش هایی که در تمام آن ها دست آورد ها از رهگذر کمیت تعریف می شد، دولت را در برابر ناهنجاری هایی قرار داده است که گذشتن از جلو آن ها به عادت بی پروایی می ماند. پُر نمایاندن تمام عرصه ها، جلو تبیین واقعیت هایی را گرفته است که افزون بر ضیاع فرصت ها و امکاناتی که در اختیار دولت قرار داده می شد، افراد مغرض، بیشتر در اجتماعات سازمان های اجتماعی با مسوولانی که اکثراً کمترین مهارت مسلکی نداشته اند، اما مصروف ارتزاق از درآمد های نامشروع اند.

یقین دارم اگر هیاتی برای بررسی کار سازمان های اجتماعی موظف شود، همین اکنون با افراد و اشخاصی رو به رو خواهند شد که به گونه ی غیر قانونی استفاده می کنند. بسیاری از سازمان ها که مکلف اند طی میعاد مشخص، جواز خویش را تمدید کنند، به هر دلیلی در حالی که از پرداخت وجوه مالی سرباز می زنند، اما برای کسب درآمد های غیر قانونی، بارها در مجامع، رسانه ها و برنامه ها از قانون نیز دست آویز ساخته اند.

شرح تصویر:

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۸۴ /

فعالان سازمان های اجتماعی در کابل. از سمت چپ به راست: سیده زهرا موسوی سادات (متهم به فساد اخلاقی) و باقی سمندر (متهم به ایجاد تفرقه ی قومی).



ستیز بازاری

در بازار آزاد افغانستان، فروشگاه های متنوعی وجود دارند که از به اصطلاح شیر مرغ تا هرچه دلخواه شود، می فروشند. در هنگامه ی انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ که با سر و صدا های زیادی توام شد، نوع دیگری از فروشات را عرضه کردند که رسانه یی نیز شده است. در این که زیر سایه ی نیرو های بیگانه، بیگانه پرستان بسیار سود جستند، شکی نیست، اما سودجویی تا مرز پایین آوردن شان ملت و یک کشور، نمونه ی دیگری بود که فقط از زاده گان بحران، انتظار داشتیم و چنین شد.

بخشی از بدنه ی حاکمیت ائتلافی آقای کرزی که شامل تنظیمیان تار و مار شده از سوی تحریک اسلامی طالبان افغانستان بود، با خالی ماندن فضا و استفاده از فرصت هایی که در نبود یک زعامت ملی، قدرتمند و کاملاً افغانی، به وجود آمده بود، خودشان را به نام های مختلف بر حاکمیت، تحمیل کردند. آنان از شانس های دیگری نیز بهره برداشتند که در زمان ناراحتی دوستان بین المللی، گریبان افغان ها را می گرفتند. دوستان بین المللی از همان آغاز حاکمیت اداره ی موقت، با تکیه بر گروه های فاسد، خاین و چپاولگر، از امتحان راستی و درستی، ناکام خارج شدند. آنان طی روند حیف و میل که همه روزه با افشاگری های اداره ی «سیگار»، خبرساز می شوند، دیدگاه های مردم ما را پیرامون آزادی ها، قانونمندی ها و دیموکراسی، به تنزل کشانده اند.

بدنه ی تحمیل شده ی تنظیمی بر حاکمیت جدید، در حالی که در نبود حریف زورگو و قلدر خود (طالبان) به اصطلاح «شیرک» شده بود، با کردار فزیکتی و ادبیاتی، چهره ای را به نمایش گذاشت که برخلاف ادعا های اقلیتی - حزبی جهت عدالت اجتماعی و تقسیم مساوی قدرت، دار و ندار کشور، با بیشترین سهم در زباله دانی آنان رفته اند.

تنظیمیان فاسد که دیگر مالک کشور و هستی مردم شده اند، نوعی از گرایش های قومی را برانگیخته اند که باعث آلوده گی اقشار تحصیل کرده و چیز فهم نیز شده است. در واقع اداره ی ائتلافی با واگذاری امتیاز به جنایتکاران تنظیمی که به گونه ای به مراکز کاردهی و صدور اقتصاد تبدیل شده اند، قشر تحصیل کرده را برای ناگزیری های اقتصادی اش، وامی دارد برای کسب درآمد، نوحه سرایان جنایتکاران نیز شوند.

بسیار دیده ایم که چه گونه تعدادی از تحصیل کرده گان و آگاهانی از تمام اقوام، جنایات و فساد خاینان تنظیمی و حزبی را توجیه کرده اند. آنان چیزی نمانده است تمام کشور را با تصور جنایتکارانی پیوشانند که بر اثر آن، شاید به فرشته گان نجات، شبیه شوند.

این که میلیارد ها دالر از به اصطلاح کمک های جامعه ی جهانی در افغانستان، چه گونه چپاول شدند و چه اتحاد های خارجی و داخلی روی این چپاول ها، صورت گرفته اند، می توان از وضعیت زار کشور پی برد. اگر واقعاً فقط چند میلیارد از صد ها میلیارد دالر به اصطلاح کمک شده، در کار احیای زیربنا ها هزینه می شدند، پس از هر تغییر

حاکمیت، آن قدر نگران نبودیم که گویی دیگر چه مانده است تا با حیات گدایی و خیرات، سرنوشت کشور را تمدید کنیم.

تنوع چپاول و ترفند هایی که برای حرامخوری های گسترده، صورت گرفته اند، همه روزه خبری می شوند، اما یکی از بدترین شیوه ها برای اخذ امتیاز، گشایش فروشگاه های هویت فروشی و کشور فروشی است که در حد کفرورزی، بر مردم و کشور، ریشخند می آورند.

افرادی از بدنه ی حکومت ائتلافی در پست ترین ترفند سیاسی، زمانی که دیگر برای بی کفایتی ها و خیانت های خویش، حتی شانس ماندن در میان خودشان را نمی یابند، به حربه ای متصل می شوند که هیچ تفاوتی از رهگذر تعلق خاطر یک چپی به اتحاد شوروی و یا هم یک تنظیمی به کشور های همسایه ندارد.

گاه از خودتان پرسیده اید که چرا به محض این که ناراضی از قماش یک تنظیمی از بدنه ی حاکمیت، «اوت» می شود، ناگهان شعار های قومی سر می دهد و دوسیه ی صد در صد جنایی اش را با ادبیات مظلومیت قومی می بندد؟

فروش رسانه یی منافع، ارزش ها و هویت ملی، بخشی از کاسبی برای در آمد هایی ست که متاسفانه با دیموکراسی و آزادی بیان غیر ضروری و تعریف نشده، فضا را باز گذاشتیم در زمانی که ناراضیان هر چه بیشتر به معرفی خویش می پردازند، اجندا های بیگانه نیز عملاً بخش ها و فصل هایی را برای فرصت هایی اختصاص دهند که به نفع شان است.

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۸۸ /

کاسبی از طریق بازی با هویت، بخشی از همان ادعا هایی ست که در بیش از چند دهه از افراد و بالاخره از رسانه هایی می شنویم که هنوز هم از فرصت های ستر سیاسی، قومی و مذهبی استفاده می کنند. وقتی برای امتیاز های نامشروع و خیانت های خویش، تا سرحد فروش هویت و ارزش ها می روند، کودکانه و دور از منطق است که در موضوع تامین عدالت، مساوات و منافع ملی، با کسانی متحد و همکار شویم که وقتی دستان شان از تاراج کوتاه آمدند، یاد شان می رود سال هاست که به نام های اسلامی، ملی و افغانی، ماسک زده اند.



سقوط اخلاقی

در چند دهه ی پسین، بسیاری از ارزش های اخلاقی و انسانی سقوط کرده یا رنگی اختیار می کنند که اگر طرف نقد، جریان قوم روسا باشد، دیدیم که بدترین توهین ها را نیز به نام انتقاد، حواله کردند. این، بخشی از مشغله ی ذهنی طرف مقابل ماست، اما موضوع، زمانی جنجال برانگیز می شود که تنقید، سراغ خود شان می آید.

در سالیان اخیر، اخباری منتشر می شدند که حاکی از جنایات کسی به نام حکیم شجاعی بودند. از این شخص، به استثنای چند تصویر، نه فلم و نه هم صدایی دیده و شنیده شده است. شماری که مساله را با دید بیشتر تعقیب می کردند، نتیجه می گرفتند کسانی با پر و بال دادن به این موضوع، می خواهند به گونه ی عامدانه، ستیز قومی را دامن بزنند. رفع مشکلات کوچی ها با مردم بهسود میدان وردگ که متاسفانه به درستی مدیریت نشد، بهانه های زیادی را به وجود آوردند با نشانه رفتن به طرف های زیانمند، بار دیگر دست آویز بسازند که ستم ملی ادعایی، واقعیت همه جانبه دارد. این قضیه به هر صورتی که بود، خاموش شد، اما قضیه ی حکیم شجاعی نامرئی، دنباله پیدا می کند.

گفته می شود افراد حکیم شجاعی که عضو حزب وحدت اند، برای آن که از مخالفان مسلح خویش انتقام گرفته باشند، به خانه های اعضای منسوب به آنان در ارزگان یورش می برند و در غیاب آنان، با کشته و زخمی کردن افراد غیر مسلح، متواری می شوند.

کمابیش اخباری منتشر شدند که حکیم شجاعی را دستگیر کردند، اما با وساطت کریم خلیلی، رها می شود. همین مساله باعث شد قضیه ی او دنباله پیدا کند. هنوز هم که شاید در حدود چند سال از ماجرای حکیم شجاعی می گذرد، آشکار نشد که بالاخره دوسیه ی او را می بندند یا نه؟ اما چیزی که در این میان بسیار اسف بار بود، تخلیق ادبیات شرم آور است که شماری از مردمان عقده مند، با القاب و اوصافی از حکیم شجاعی تجلیل کردند که از چشمان مردم پنهان نماندند. به وی لقب «یل نامی» دادند. این سنت نو کور خود بینای مردم، بی نهایت سقوط اخلاقی نیز شمرده می شود.

پرسش این است که چه تفاوتی میان یک جنایتکار پشتون، تاجک یا اوزبیکی که به عمد مرتکب جنایت می شود با آن جنایتکار هزاره، بلوچ و دیگری وجود دارد که عین عمد جنایی را مرتکب شده اند؟ بازار آزاد افغانستان، کالا هایی را عرضه کرد که اگر روزی از این مصیبت، رهایی یافتیم، تدقیق آن، امتعه ای را معرفی می کند که در بررسی سالیان اخیر، نشانگر بی مایه گی و میانه ی تهی ادعای روشنفکری است.

چه گونه می توان با چنین حال و هوایی بحث نقد در افغانستان را جدی گرفت؟ اگر قرار باشد هر مجرمی را با رویت قومی، مبرا کنیم، در پیامد این کردار، کسی اجازه نخواهد داشت اعتراض کند مخالفان مسلح، جنایت ها کرده اند. بدون شک، آنان هم مشمول لطف قلم و ادبیات هم تباران شان قرار خواهند گرفت.

یک معلوم الحال دیگر به نام علی پور، عین ماجرای شجاعی را پرداز می دهد. منتقدان حکومت که اکثر ادارات دولتی را آلوده کرده اند، در نقش اپوزیسیون دولت در دو جهت می روند، اما نهایت آن به یک جا می رسد. با چنین ایفای نقش، تداوم انحصار و فشار برای امتیاز بیشتر، مهارت سیاسی گروه های تنظیمی را نشان می دهد.

اعضای حزب وحدت که یک سره در خدمت ولایت فقیه قرار دارند، هرچند شماری با شمایل دیموکراتیک در جلد جامعه ی جهانی رفته اند، اما بازی با کارت همسایه را از دست نمی دهند.

تحلیل و تفسیر هایی حزب وحدتی مبنی بر اهمیت کالای مسلح در سیاست افغانستان، آنان را متوجه کرده است که این حربه در کنار ارباب دولت، تحفظ آنان در مناطقی را بیشتر می کند که از رهگذر تبار و حاکمیت، ساحه ی نفوذ می شمارند.

ضعف های آشکار دولت برخلاف شعار های حاکمیت مرکزی، گروه های تنظیمی حاکم در منطقه را تشویق کردند با الگوی والی پیشین بلخ، حدود اربعه ی مجزا بسازند. بنابراین، با تحلیل امنیتی، سعی می کنند دسته های مسلح یا در واقع نسخه ی دوم تنظیم سالاری را برای کنترل منابع، ساحات و ادارات ایجاد کنند.

هرچند با فروپاشی کاخ مقوایی عطا محمد نور، تحلیل گروه ها و جریان ها مخالف دولت، نادرست برآمد، اما رسوب ذهنیت موثریت محور هایی که همانند عطا، دولت را به چالش می کشیدند، شماری از ناخلفان سیاسی را تشویق کرده است از هر کس و ناکس حمایت کنند.

حکیم شجاعی، مدل ریزرفی تنظیمی شمرده می شود. او را با تمام قوا نگه داشتند تا نه تنها عامل جناحی باشد، بل وسیله ی فشار و اخاذی شمرده شود. علی پور که به قول مردم از دزدان سرگردنه است، اعضای مغرض حزب وحدت را تشویق می کند در کسوت عطا، آزمون بدهند. ظاهراً فجایع همکاری با ولایت فقیه در سوریه و بقایای لشکر بدنام فاطمیون که به افغانستان صادر خواهند شد، از تحلیل وسیله ی فشار بر کنار مانده اند.

در هرج و مرجی که منجی اجتماعی، تسویه ی حساب با جنایتکار و خاین است، سقوط اخلاقی «بقایای شوم تاریخ» به حدی می رسد که بدون توجه بر عوارض کردار عاملان فجایع، به این بهانه نیز میانه ی تهی ادعای روشنفکری خویش را بیشتر می سازند. با چنین موضع گیری ها، کیش شخصیت با مدل نو قداست، ظهور کرده است.

دیدیم که مدل سازی های دروغین، تقلید می شوند. سعی می شود تقدس جنایتکاران تنظیمی با فشار نقد مخالفان آنان ستر شود، اما به الگوبرداری هایی انجامیده که تا حد چهره های خاین حزب دیموکراتیک خلق را تبرئه می کنند.

این علی پور، هرچه باشد، از اتهام دزد سرگردانه، رهایی نمی یابد. کوشش های زشت تبرئه ی او به نام همبار که از حلقوم افراد بدتر از علی پور، به امثال بهزاد ها سوژه می دهد بی مضمون نمانند، به نفع هیچ کس نیست.

قربانیان جنایتکاران جنگی، همیشه طرف مهم تنازع باقی مانده اند. چه بسا که در این تداوم، اخلاق اجتماعی، قربانی کشیده گی ها و معاضدت می شود که از مردمان بی ضرر، آفات اجتماعی می سازند. بار دیگر خاطر نشان می کنیم مراتب اعتراض باید منطقی و موجه باشند. ارایه ی صورت حال قومی از هر کس و ناکس، به این برداشت نیز منجر می شود که حامیان این جریان در پی سوء استفاده اند. اگر قرار بود کل مدعای منتقدان داخلی دولت که در لجن کشی دست بالا دارند، از رهگذر انتقاد یک جانبه، به جایی می رسید، جای خالی اعتماد مردم را کسانی پر نمی کردند که در ردیف مسوولان بی طرف، کاملاً پاک نیستند، اما دستان شان به خون مردم آلوده نیست. سقوط اخلاقی در تمام سطوح نقد داخلی به چشم می رسد. تحلیل های زشت و منحرف که گویا ارگ با مدیریت بحران، دنبال بهانه می گردد، در شرایطی که دولت، طرف قبول مخالفان مسلح نیست، با این منطق جور در نمی آید که حاکمان ارگ، پایه های لرزان حکومت را لرزان تر کنند.

با حمایت از مجرمان، اگر منظور گروه یا افرادی تامین می شود، خیر عامه متصور نیست. بنابراین در برابر جوسازی های کاذب که کوشیده می شود با تبرئه ی افراد جنایتکار، دولت را آسیب بزنند، روشنگری کنیم. یاد ما نرود، یک بخش مدعای اصلاحات و تامین عدالت اجتماعی، سلب قدرت افراد و اشخاصی بود که در جغرافیای مورد

تنازع حکومت و مخالفان مسلح، نقش واسطه های مسلح را بازی می کردند.

بایسته است، نه فقط علی پور را دستگیر کنند، بل در برابر فرهنگ سازی هایی بایستند که از رهگذر نقد قلم، به حد سقوط اخلاقی رسیده اند. وقتی از مجرم، دفاع می کنند، دعوای آنان بر سر تامین عدالت اجتماعی، ادعای پوچ و مسخره می شود.

شرح تصویر:

قوماندان فراری حزب وحدت در بهسود میدان وردگک. برای آن که از منظر خارجی ها نیافتند، چند سیاه سر را با ژست کوبایی، ضمیمه کرده اند. اکت های پُست مدرن جنایتکاران تنظیمی، مصنوعات بدل دیموکراسی وارداتی را معرفی می کنند. از همین گند تنظیمی، دولت ساخته اند. اینان اگر بی گناه اند، چرا فرار می کنند؟ دولت اگر سند نداشته باشد و اتهام را ثابت نکند، در منظر قضاوت عامه بی اعتبار می شود. این صراحت صاف و ساده ی قانونی را همه می دانند.

حربه ی مظلوم نمایی جنایتکاران حزب وحدت، از رونق بازمانده است. جنایات هولناک در غرب کابل، مزدوری علنی برای ولایت فقیه، تشدید بحران با مدیریت ناامنی در جایی که پایه ی تباری ندارند و حرکت های فریبنده ی مدنی برای درآمدهای بیشتر دولتی، چهره های خاین و جانی را رسوا ساخته اند. بازی با کارت قومی، هیچ جنایتکاری را تبرئه نمی کند؛ حتی اگر در حد سقوط اخلاقی افرادی، حامی داشته باشند.

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۹۵ /



شدت مداخله ی ایرانی

ایران، کشوری ست که در بررسی ماهیت سیاست هایی که می توانند برای ما بی نهایت مضر باشند، هرگز نباید در مقام پایین قرار گیرد. تولد جدید این کشور با حاکمیت پهلوی، انقلاب اسلامی و بالاخره با توانایی های نظامی و اقتصادی متکی بر نفت که دستان بازی برای مجریان مداخله گر این کشور می دهند، در بستری از اشتراکات فرهنگی که با یک سده فعالیت های خوب و خراب فرهنگی در منطقه دیده می شوند، می توانند بیشتر از همه، بر نابسامانی کشور هایی مانند کشور ما بیفزایند.

اصولاً متن فارسیسم و ایرانیسمی که در حاکمیت پهلوی ها در ایران ساخته شد و اکنون جمهوری اسلامی با استفاده از آن ها، دست آویز فرهنگی دارد، زمانی که نسخه ی ولایت فقیه، کارگر نیست، می تواند برای سیاستگران ایران، راه فرهنگی بگشاید.

اعمال نفوذ به منظور برآورد مقاصد، بیشتر به دو گونه صورت می گیرد: گونه ای از آن با مداخله ی مستقیم به همراه است. در این گونه (میلیتاریسم)، نبود امکانات در حد کشور های بزرگ و یا بدون حمایت ابر قدرت ها، مفاد زیادی را تضمین نمی کند، اما استفاده از شگرد ذهنیت سازی که اکنون با نام های دیموکراسی، دین، اشتراکات و دارایی های مشترک فرهنگی، مقوله های مستعمل اند، کارایی های بی شماری را ثابت کرده است.

در واقع با استفاده از عناصر ذهنیت ساز به ویژه در هنگامه هایی که دشواری های اقتصادی و بی ثباتی اجتماعی وجود دارند، فرصت هایی را به میان می آورند که حتی می توانند تا مرز گسست، کشور ها و ملت ها را به نفع دیگران، آسیب بزنند.

بی ثباتی عظیم اجتماعی ما، باعث شده است با گونه ی دیگری از مدخله، رو به رو باشیم که شدت اش را با نسخه ی ایرانی، حس می کنیم؛ هرچند، نوع پاکستانی که با هیاهوی مخالفان مسلح، ظاهر هراسناک دارد، مشغله ی ذهنی بیشتری آفریده است، اما جریانی که برای تداوم خود، از ذهنیت سازی های مقطعه یی استفاده می کند، فقط زیان مقطعه یی دارد.

قرائت های دقیق ماهیت سیاست های دشمنان، به ویژه همسایه گان، ما را متوجه کرده اند اگر مداخله ی پاکستان بر اساس عمق استراتژیک است، نفوذ همسایه ی غربی و حتی کشور فقیری مانند تاجکستان، بر محور اندیشه هایی استوار می باشد که با رواج ناسیونالیسمی که پس از آزادی کشور های تحت استعمار، محتوای تاریخی دارد، هنوز ذهن شماری از باشنده گان جهان سوم را مشغول می کند تا برای تبدیل نسخه های خیالی جغرافیایی به واقعی، دلخوش باشند.

هرگز تعجب نکنید که وقتی یک ایرانی متعصب می خواهد تاریخ افغانستان را تحریف کند، این عداوت بر اساس عکس العمل است. در واقع میراث یک قرنیه ی تفکر ایرانی - فارسیستی که بخشی از اجندا های استعماری برای ایجاد تفرقه و تشتت فکری در میان ملت های پس

از استعمار است، ایرانی متعصب را انگیزه می دهد با خود محوری، فراموش کند انسان است و زمین زیر گام های او، در هر کجای دیگر، واقعی ترین نامی بیش از «زمین» ندارد.

قابل شدن به نسخه های سیاسی، تاریخی و فرهنگی که نام های کنونی کشورها و ملت ها را می سازند، در تفکر باشنده ی متعصب جهان سوم، نام های دشمنانی اند که سهم او را خورده اند.

نگاه کوتاه بر آن چه به عنوان «تاریخ ایران» می نویسند، نشان می دهد تحریف تاریخ، عنصر پارسی را همیشه تشویق کرده است حتی در زمانی که رژیم دینی دارد، خودش را فارغ از رعایت حقوق دیگران بداند.

مورخان و سیاستگران ایرانی، فصل های زیادی بر مجموعه ی تاریخ جعلی این کشور افزوده اند که نگرش انتقادی، زوایای زیادی در آن ها کشف کرده است تا بدانیم اصولاً چرا یک ایرانی - فارسی به عنوان نمونه ی عنصر مداخله، در پی تشدید بحران در جغرافیای پیرامون ایران باشد!

انقلاب اسلامی ایران، جذبه ی دیگری به میان آورد تا سیاست هایی که به عنوان سهم استعمار برای ایرانیان ویژه کرده بودند، منطقه را در برگیرند. تشیع ایرانی، شانه به شانه با عنصر فرهنگی، ظاهراً در پی برآورد اهداف ملی ایرانیان است، اما در بطن، در مسیری عمیق می شود که با ایجاد دشواری ها، بدون شک، اغراض امپریالیسم را برآورده می سازد.

پس از سقوط طالبان، ایرانیان، خودشان را در کشوری یافتند (افغانستان) که با راحتی در سرمایه گذاری های رسانه یی و فرهنگی، می توانستند بیشتر از زمانی مطمئن شوند که با افتضاح ایران برای تجزیه ی افغانستان، دو پرونده ی ننگین مداخله ی کشوری را معرفی می کردند که در حدود چهار دهه می شود ظاهراً به لادسپیکر (بلندگو) دفاع از امت مسلمه و ارزش های اسلامی، مبدل شده است.

ایرانیسم با روپوش اسلامی، زیانبار تر از چهره ی قومی، ماهیت مداخله ی ایرانی را نشان می دهد، اما در زمان دفاع، هرگز علاقه مند نیست پذیرد امت اسلامی، فقط منوط به پیروان ولایت فقیه نیستند که وقتی رعایت حقوق آنان در میان باشد، فارسیسم و ایرانیسم، آخند متعصب و ظاهراً طرفدار اسلام را بی خیال سازد بُرش و حذف سایر مسلمانان، میراث های پیش از مسلمانیت ایرانی نیز اند.

در واقع توجیحات فرهنگی، بخشی از مهمترین مولفه های تعدی را می سازند که امروزه با شناخت مداخله ی ایرانی می شناسیم. بی جهت نیست که از صدور کالای فرهنگی تا ایجاد مرکز های رسانه یی و دینی که ظاهراً علوم غیر دینی را نیز تقدیم می کنند، ظاهر قضیه ای را ساخته اند که با تبلیغات ظاهری، از نگرش دقیق بر آن ها، باز مانده ایم.

ایرانیان با تجربه ی ناکام نظامی که از افتضاحات احزاب وابسته به آنان تا افتضاح طرح های تجزیه ی افغانستان، آموخته های زیادی را در برابر شان قرار داده است، ابزار دیموکراتیک را بهترین دست آویز یافته اند که در عقب سیاست های غربی، آنان را مجال داد چه در عراق و چه در

افغانستان، پروژه هایی را تمویل کنند که اگر روزی وارد جغرافیای ایرانی شوند (دیموکراسی)، هلهله ی توده های غیر فارسی برای تجزیه و گسست، نیازی برای برنامه هایی نخواهد گذاشت که این کشور را لقمه ای در راستای فرو بردن هرچه بیشتر منطقه می دانند.

زمینه های ایجاد شده در افغانستان، رنگ مداخله ی ایرانی را متغیر ساخته اند. با گذشت هر روز، رنگمالی به نفع فارسیسم، رنگین کمانی شده است که می خواهند از زیر آن، بخشی از اتباع افغانستان را عبور دهند.

ایجاد ذهنیت های منفی از رهگذر صدور کالای فرهنگی و کار مدنی، کسانی را که جزو نخبه گان وفادار به افغانیت اند، باید متوجه نماید که دیگر وقت آن گذشته است تا خود را به نام آزادی بیان و دیموکراسی فریب دهیم تا سفارشات میان تهی بیگانه گان، توجیه شوند.

شدت سرمایه گذاری های فارسیستی با تحریف هویت، تاریخ، وحدت ملی و ارزش های فرهنگی ما، با تمام وجود حس می شود، اما آیا کسی از خودش نپرسیده است، وقتی بحث افغانیت و افغانستان باشد، مدعوینی می شویم که باید هرزه سرایی هایی را تحمل کنیم که خود ما را نفی می کنند، ولی وقتی طرف بخواهد در حد تلفظ کلمه ی «فارسی» و «خراسانی» مطرح شود، به جانوری مبدل می شود که تعصب می ورزد.

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰۱ /

جبهه ی معاضدت با افغانستان، فقط مخالفان مسلح نیستند. در کنار ما در شهر های ما و در خانه های ما، ماران دهن آستین پرورانیده اند که خیلی بی شرمانه می خواهند کشور و ملت ما را به فروش برسانند. این واقعیت که شرایط، ناگزیری ها و معضلات اقتصادی، کمک کردند ذهنیت های ضد افغانی تقویت شوند، نادرست نیست، اما این مساله که دشمن را فقط کسانی دانستیم که سلاح دارند، فقط بخشی از حقیقت تلخی ست که در جانب مخالف آنان، شماری با قلم، مشکلات مدنی را انبوه کار فرهنگی ساخته اند.

شدت کار فرهنگی و رسانه یی که با حمایت ایران در افغانستان به همراه شده است، جبهه ای ست که خیل موثرتر از مخالفان مسلح، مردم ما را برای ایجاد مشکل، ذهنیت می دهد. بی جهت نیست که می بینیم، با چه تعصبی خراسان بازی می کنند و پارسی بازی، شبیه پارس کردن سگ (عوعو)، گویا برای ما از عدالت و آزادی، آهنگ می سازد.



شرم آور است!

(دعوتنامه ی تاجکستانی از طریق سفارت ایران)

این که بازار آزاد افغانستان، چه چیزهای دیگری را تضمین کرده است تا شان و حیثیت ما در گرو باشد، در مسیری که ما را ناگزیر کرده اند دل خوش باشیم دیمو کراسی داریم، در نوبت های بعدی شرح خواهم داد، اما در این نوشتار، بر گوشه ی دیگری از خفتی اشاره خواهم کرد که کار افغان ها را به جایی می رساند تا در یکی از فقیرترین کشور های دنیا (تاجکستان) نیز بر حال ما بخندند.

کشور فقیر تاجکستان، پس از مداخله ی نیرو های روسی که منجر به سقوط حکومت اسلامی آن کشور شد، در راستای سیاست های بسیار غلط که در برابر ارزش های اسلامی قرار دارند، سراغ یکی از بدترین نسخه هایی رفته است (فارسیسم) که نه فقط توسط رژیم اسلامی ایران، نفی نشد، بل با سرمایه گذاری روی آن ها، جامعه ی ایران اسلامی را بر تضاد استوار کرده است.

باستانگرایی یا نسخه ی متعفن میراث سلسله ی پهلوی، جزو سیاست های فرهنگی حکومت تاجکستان، عملاً در برابر ارزش های اسلامی قرار می گیرد. این پدیده در حالی که به شدت هویت تاجکان را مسخ می کند، به ناهنجاری های منجر خواهد شد که در کنار تقابل جریان های اسلامی و بسیار حساس، جدل پان ترکیسم، پان عربیسم و پان

فارسيسم را جهت ايجاد ذهنيت های قومگرا و مخرب، تقويت می بخشد.

دولت تاجکستان، همه ساله، جشن های مبهم و مسخره ای را که هيچ کدام وضاحت تاريخی درستی ندارند و معلوم الحال اند، برای شست و شوی مغزی و اسلام ستیزی، روی دست می گیرد. در این میان، چیزی به نام جشن مهرگان، از جعلیاتی که اصلیت اش بر ما پوشیده نیست، برگزار می کند. در یکی از این جشن ها که چند سال قبل صورت گرفته بود، دولت تاجکستان در کنار شریک فارسی اش (ایران)، شماری از افراد مالیخولیایی و خرفت را دعوت می کند. در این میان، افغانستان نیز که گویا جزو این حوزه است، شریک جرم ساخته می شود. بنابراین، دعوت نامه ای برای افغانستان اختصاص می دهند. افزون بر بی خبری از این که طی چند سال برپایی جشن به اصطلاح مهرگان، اشتراک کننده گان افغان این جشن، کی ها بودند و این دعوت، چه گونه صورت می گرفت، اما با افشای خبر دعوت افغان ها به این جشن، رویداد ناگواری نیز رونما می شود.

مقامات تاجکستان با زیر پا نهادن تمامی اصول و قوانین، سهم افغانستان از جشن مهرگان را از طریق سفارت ایران می فرستند. این که جشن مهرگان، چه گونه است و بر مدعوین افغان، چه گونه گذشت، حرف دیگر است، اما دعوت افغان ها از طریق سفارت ایران که وقتی بحث فرهنگي و تاريخی مطرح باشد، موضع ایران و ایرانی، معلوم الحال است، به شدت ما را نگران و متعجب کرد.

نمی دانم معیار های سفارت ایران برای گزینش افراد چیستند؟ هر چند وابسته گان حرفی ندارند، اما در کشوری که ظاهراً تا آن زمان، وزیری با دکتورای زبان دری از ایران در وزارت بود (سید مخدوم رهین) و از فارسیسم ایران، چنان ذوقه زده می شود که فرهنگ افغان ها را همیشه فراموش می کند، موضوع را عجیب تر می کند.

در هنگام وزارت رهین، بارها بر افغانستان، افغان ها و پشتون ها توهین شد، اما هیچ کسی خودش را زحمت ندهد که چرا؟ پذیرفتن دعوت نامه ی آن جشن ناچیز تاجکستانی، اصلاً اهمیتی ندارد، اما باید پرسیده می شد که چرا از طریق سفارت ایران توزیع شد؟ هر چند مقامات تاجکستانی از سفری که گفته می شود سید مخدوم رهین با گذاشتن گاف (دختر، خواسته بود)، آبرو ریزی کرده است، بسیار ناراحت شده بودند، اما نمی توان پذیرفت که مساله ای به اهمیت ارسال دعوت نامه را خلاف عرف بین المللی از یک کشور دیگر ارسال کنند.

در دنیای ما، به ویژه در جهان سوم، از مهمترین باور ها برای حفظ منافع، وحدت فکری مردم است. متأسفانه و شوربختانه با حجم بزرگ سرمایه گذاری های بیرونی برای ایجاد رسانه ها و تشویق فعالیت های فرهنگی مخمل، مثلاً زور آوردن در جهت قبول ترمینالوژی بیگانه، مردم را به تردید می اندازند.

کمترین واکنش ما در برابر بازی با سرنوشت افغانستان، توجیه دیموکراسی دروغین و سفارشی بیگانه است. بخشی از بدنه ی مملکت

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰۵ /

که گاه به نام ادارات و افراد فرهنگی، باعث ضیاع هزینه ها می شوند،
کمترین کاری که فارغ از هیاهوی تقبیح و تضرع باشد، نمی کنند.



شورای تاجکان پدرام!؟

شناخت عبداللطیف پدرام، دشوار نیست. در افغانستان به انگشت نمایانی که دعوی قومی راه می اندازند، بیش از همه خیال پردازی می شود. شهرت کنونی پدرام، پیش از آن که در گرو فرهنگی بودن و یا عضویت وی در ولسی جرگه باشد، در بند لقب اهدایی «شهروند افتخاری تاجکستان» است.

روسای کمونیست تاجکستان، با فراموشی تعهدات کمونیستی و سوسیالیستی، مثل این که بدن مُرده، زیر تسلخ باشد، هر چه خواسته اند با مُرده ی کمونیستم انجام داده اند. نوترین این عمل ها، سه زارین قوم گرایي شکم کمونیسم حامله است.

افراد وابسته به تفکر به اصطلاح ستم ملی که یک ادعاست، در آزمون هایی که برای کارزار سیاسی و فرهنگی ارائه داده اند، همواره کسانی بوده اند که پس از کم آوردن در نمرات تهذیب، برابری و عدالت اجتماعی، با عصیت قومی، خودشان را هلهله کنان هتاک می سازند و برای هر موردی، فرصت طلبانی اند تا زیر سایه ی قومگرایی از شدت «حقیقت خورشید»*، گریزان باشند.

موضع اعضای ستمی به ویژه با دشواری های ناشی از بحران افغانستان و عشوّه های دلبران ایرانی و تاجکستانی که یکی با حجاب اسلامی، شوق کشف «مروارید پنهان، درخشنده تر است» دارد و دیگری با آرایش کمونیستی، چیزی برای پنهان کاری ندارد، می توانند کمک کنند وقتی

عوامل ایجاد شورا هایی همانند شورای تاجکان پدرام را بررسی می کنیم، آیا می توانیم به این نتیجه برسیم که آن چه پدرام انجام می دهد، یک کردار مدنی و مبتنی بر ارزش های ملی و دیموکراتیک است؟ تجربه ی گذشته نشان داده کارکرد آن جریان های سیاسی، فرهنگی و حزبی اقلیت ها که با افرادی از قماش قومگرایان ستمی، راه اندازی می شوند، فقط بستر هایی اند که زمینه را برای بیگانه گان فراهم کرده اند. در حاکمیت آقای کرزی، در میان طرفداران تجزیه، فدرال و بالاخره خراسان بازی، کمتر کسی را یافته ایم که در ردیف کسانی همانند پدرام، حرفی از افغانان، افغانستان، دشواری ها، واقعیت ها و الم های ما گفته باشد. وقتی چنین افرادی که در زمان بحث تاریخی، افغانستان را جعلی می دانند و در هنگام حقوق ملت ما، ملت افغان را نفی می کنند و در زمان گفتمان منافع ملی، سیاست های کشوری های بیگانه را توجیه می کنند، بیایند و در افغانستان، حزب سیاسی راه بیاندازند که مستقیماً با نام یک تبار شریف کشور پیوند خورده باشد، نمی توان بر نتیجه ای غیر از این نتیجه که راه اندازی حرکت هایی چون جریان سیاسی عبداللطیف پدرام، آغازی برای وارد کردن بُرش و کاستن از جغرافیای افغانستان است، دست یافت. اینان عملاً از تجزیه، فدارل و نفی ارزش های افغانستان و افغانان سخن زده اند و آن وقت ما تماشاچیان استیم که در نبود حاکمیت قانون و تجربه ی کافی دیموکراسی افغانی، سفارشات انجوها را تطبیق می کنیم تا آن چه را

زیر نام حقوق و حرکت مدنی آغاز کرده اند تا زمانی تحمل کنیم که رسماً تقاضای فروش افغانستان را تحویل دهند.

در آخرین دُرّ هایی که سُفته اند از شکست قوم پشتون در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۸ گفته اند. ذات توهم گروهک های افغان ستیز، خراب تر از آن ست که بدانند اختیار انزوا در جامعه ای که تکثر و تنوع قومی آن، حداقل با شعار های خود شان بیشتر شده است، حصاری ست که دور خود می سازند.

نگرانی شماری از هم‌تباران پدرام بی جا نیست که بُریدن از کلیت ملت و جداسازی از محوری که از رنگ دیگران (به اصطلاح فارسی زبانان) کمیت می گیرد، در حالی همه را به نفع خود مواظب ساخته است تا در محور اکثریت، به حقوقی برسند که به نام «سربازان یا مردمان گمنام» برای یک اقلیت کوچک به نام فارسی زبان، مصادره شده بودند.

اختیار انزوا از ملت و اکثریت به نفع اقلیت ها نیست. فرهنگ هایی که به نام ملی و رایج، ساحه ی استفاده را بزرگ کرده اند، با اعاده ی حقوق مردمی که هویت های شان به نام فارسی زبان، مصادره شده بود، دیگر استعانت مستقیم یا غیر مستقیم نیستند که با توهم آن ها، حتی با اکثریت هم‌چشمی کرد.

در سالیان اخیر، خرد هم‌پذیری و کلی شدن به مفهوم ملت نیز مردم را در خود گرفته است. هر کی از «کشتی سرنوشت مردم» (عبارت شهید داکتر نجیب) دوری کند، ساحل نمی یابد.

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰۹ /

به هر صورت، برای مبارزه با بازار دروغ، فریب و ریا، همیشه نیاز به ساخت تشکل و سازمان نیست! همین که مشتری نباشیم، کساد می شود. توضیح*:

نام کتاب «حقیقت خورشید» که پیرامون کلمات افغان و افغانستان از سوی خودم، منتشر شده است.

شرح تصویر:

عبداللطیف پدرام در عقب امام علی رحمان؛ رییس جمهور تاجکستان.



فاجعه ی تذکره ی بدون کلمه ی مقدس «افغان»

من در شمار کسانی استم که به دلخواه و حسب اراده ی خودم، به دکتور اشرف غنی، رای دادم. من در شمار آن افغانانی که خودجوش و با مسوولیت کار می کنند و باکی ندارند کسی از زعامت، ارزش کار های آنان را می داند یا نه، ایستاده ام، اما رای ما هیچگاه در مسند مهر تایید پیامبرگونه ننشسته است که وقتی به کسی رای دادیم، تمام دار و ندار و هستی خویش را در گرو خواسته های او قرار خواهیم داد.

پروژه ی توزیع تذکره ی الکترونیک، در حالی که نوآوری برای سهولت ها و دریافت معلومات وسیع و همه گانی بود، سوژه ی دیگری شد تا دشمنان با تمام امکانات بازار آزاد، کاسبی کنند.

نمی دانم چرا و چه گونه، هویت ملی را جزو اجندای کاری شورا کردند؟ ارزشی که در دل و جان مردم ما قرار دارد، نیازمند رای چند تنظیمی، ستمی، کمونیست و نفهمانی شد که بر اثر فقر سواد، همچنان جزو عقب مانده گان فکری استند. چرا موضوعی به این اهمیت که مورد تایید همه است و هیچگاهی با اعتراض عام مردم مواجه نشده بود، باید برای تایید دشمنان اش، پارلمانی می شد؟

در مملکتی که تا سالیان بسیار باید خواب جامعه ی قانونمند را دید، پاسخ ما برای توجیه کننده گان قانونمدی، این خواهد بود که شورای ملی افغانستان، هر چند در ظاهر جزو یک میکانیسم قانونی ایجاد شده

است و کار می کند، اما با اعضا و ماهیتی که دارد، هرگز صلاحیت بحث روی ارزش های بزرگی را ندارد که افغانستان و افغان نامیده می شوند. به گونه ی مثال، بیش از ۲۵۰ نماینده ی ولسی جرگه، هر کدام با آرای کمتر و زیادتر از ۵۰۰۰، به شورا آمده اند. اگر حد اوسط را برای هر کدام ۲۵۰۰ رای بشماریم، مجموع آرای تمامی بیش از ۲۵۰ نفر، حتی یک میلیون نمی شود. توجه شود که از این میان، با آرای که برای تایید هویت ملی افغان بر تذکره ی الکترونیک رفت، دو سوم اعضای ولسی جرگه، جزو موافقان بودند، اما در طرف دیگر قضیه، میلیون ها افغان دیگر زنده گی می کنند.

اگر از تقریباً سی میلیون نفوس افغانستان، فقط نصف آنان را دارای شعوری بدانیم که به کلمه ی افغان تعلق خاطر دارند و اگر از ۱۵ میلیون دیگر نیز حتی در حد یک میلیون، موافقان را بشماریم، باز هم شمار طرفداران هویت ملی، بیشتر از کسانی خواهد بود که در هر دو مجلس مشرانو جرگه و ولسی جرگه، اگر کلاً مخالف نیز باشند، بیشتر می شود.

با آوردن مثال بالا، می خواهم تاسف خویش را ابراز کنم. هرکسی که خواسته است برای هویت ملی دوسیه بسازد، خاین ملی به شمار خواهد رفت. اگر قرار باشد، در کشوری که نیاز های اقتصادی اش، حرف اول نیازمندی ها را می سازند، فقط برای دلخوشی چند ناراض به اصطلاح روشنفکر یا چند تنظیمی فاسد که با زور امریکایی ها برای ما خط و نشان می کشند، رعایت اداره های ائتلافی را کنیم، در فردایی که

کلمه ی افغان را فروخته اند، خود ما با افغانستان را نیز پارلمانی و خواهند فروخت. تبیین این حقیقت، نیاز به شروح مفصل ندارد. تغییر نام های جا افتاده در افغانستان، از اصول ستمی گری است. تغییر نام ها، در ساده ترین تعریف، تغییر قباله ای ست که اگر غیر افغانی شد، صاحب خانه در جای مهمان یا کرایه کننده و استیجار، مجبور است تحت امر مالک خانه باشد؛ چیزی که اکنون فکر می کنند با افغانیزه شدن، از دست داده اند.

بررسی ابعاد مساله، خیلی از مسایل دیگری را نیز وضاحت می دهد که شاید در هنگام توشیح قانونی که تذکره ی الکترونیک بی نام و نشان را نصیب ملتی با تاریخ و نام می کرد، کسی متوجه نشده باشد و یا هم تکنوکراتان ما نخواسته اند بفهمند پیامبر نیستند که هرچه کردند، وحی منزل به شمار آید.

از بدبختی های ماست هر کسی در هر شرایطی که به کرسی ریاست جمهوری این کشور تکیه داده است، احساس می کند شان پیامبری به دست می آورد؛ بنابراین، هرچه می کند و می خواهد، به زودی از خواسته ها و تقاضا های مردم، دور می شوند.

حمایت مردم از رییس جمهور غنی، نه به عنوان یک رهبر بود، بل به عنوان مردی با وقار و تحصیل کرده است که هرچند تا چند سال اخیر نمی شناختند، اما به مدیریت و دانش او برای رفع معضلات خویش امید بسته اند. مردم ما پس از سه دهه، توقع داشتند کسی زمام امور آنان را

به دست گیرد که اقتصاد، سیاست، موضوعات اجتماعی و فرهنگی را به درستی مدیریت کند.

اکنون که این سطور را می نویسم، انتقاد بعضی از منتقدان رییس جمهور غنی به گوشم می آید که او را به عنوان مردی که اشرافی با روحيات مردم ندارد و رهبر نبوده است، در مظان اتهام قرار می دهند. این که در چه زمانی پاسخ رییس جمهور را برای توجیه توشیح قانون توزیع تذکره ی الکترونیك بدون کلمه ی افغان، خواهیم شنید، منوط به آینده است، اما یادآوری چند نکته، بسیار ضروری است.

اگر این مقاله، توفیق یافت پیش از توزیع تذکره های بی معنی (بدون کلمه ی افغان)، منتشر شود و در سترس همه گان قرار گیرد، مسوولان ما را متوجه خواهد کرد که با بی خیالی و تیوری هایی که آنان را در هنگام زنده گی در کشور های غربی مجاب کرده اند، در افغانستان به زودی سرافکنده می شوند.

مخالفان پس از اعلام این که تذکره ی جدید، فقط با کلمه ی افغان، توزیع می شود، آن قدر سر و صدا کردند تا بار دیگر فرصت ها برای کسانی میسر شود که فقط با جرات ابراز چند مخالفت رسانه یی، شمایل پهلوان- پلاستیکی خویش را کلفت تر می سازند.

مخالفت با عدم درج هویت قومی، تا اندازه ای بالا گرفت که شماری با استناد به کلام الله مجید، آیه های قرآن شریف را در حد توجیه ناسیونالیسم، پایین آوردند؛ گویی خداوند با شمردن قبیله قبیله، اجازه

داده است در تناقض آشکار با امت محوری مسلمانی، شان امت اسلامی ۱۴۰۰ سال پس از نزول قرآن، در افغانستان پایین بیاید.

جنجال های پارلمانی و بالاخره سر و صدا های رسانه یی، قضیه ی تذکره ی جدید را به جایی برد که باعث حساسیت بیشتر نشود؛ اما برخلاف آن چه دیده و شنیده بودیم، قانون توزیع تذکره ی الکترونیک، با همان صورتی زیر قلم رییس جمهور رفت که افشا شده بود بر اثر نابکاری شماری از اعضای ولسی جرگه، نزدیک بود اسناد جعلی را روانه ی ارگ کنند تا هویت ملی از قلم بیافتد.

در این که تذکره ی الکترونیک با کلمه ی افغان و بدون هویت قومی، می توانست مرزهایی را بشکند که امتیاز اکثریت و اقلیت هستند، شکی نیست، اما اعجاب ما زمانی بیشتر می شود که آگاه شدیم قرار است بی خاصیت ترین تذکره ی افغانستان در شرایطی توزیع شود که دولت، کمترین عملکرد تفهیمی - فرهنگی داشته است.

روشنگری روی ابعاد قضیه، خالی از مفاد نخواهد بود. نوسان ۲۰۰ درجه یی مخالفان برای تذکره ی بی معنی، در آن جایی هراس آفرید که در اوایل، با طرح درج هویت قومی، خیال کرده بودند با عناصر فاقد تاثیر بر هویت (زبان) به اصطلاح مزیت «فارسی زبان»، آنان را موقع می دهد هویت آن اقوامی را به نفع خودشان، ظرفیت بشری بسازند که دری می گویند، اما هویت قومی مشخص دارند. «زبان، خاصیت نمی بخشد»، بنابراین با هراس از این که در نوبت توزیع، واقعیت دیگری رونما شود که با «فارسی زبان»، ستر شده بود.

حمایت از تذکره ی بی معنی (بی نام ها)، مساله ی دیگری نیز دارد که اکنون با هراس از درج هویت ملی و قومی، شرمی آفرینند تا بر اثر جمود فکری خودشان، با بهانه ی «ما گذشتیم»، «شما نیز بگذرید»، از واقعیتی فرار کنند که اگر هویت قومی، درج تذکره ها شود، نه فقط با اقوام زیادی آشنا خواهیم شد که با نشانی زبان، خیال کرده بودیم واقعیت طرف های مدعاست، بل حقیقت بزرگ نمایی هایی را ظاهر می سازند که پسند خیالبافان و خیالپردازان بود.

می خواهیم دولتمردان خویش را متوجه نمایم چرا مخالفان ما زمانی که توزیع تذکره ی بدون هویت قومی مطرح بود، فغان می کردند، اما زمانی که هویت ملی نفی شد، استقبال کردند؟ آیا این، موضع کسانی نیست که از سال هاست برای نفی افغانستان، تلاش می کنند؟ اینان چرا تذکره ای را برگزیدند که اگر سخنان خودشان را نقل قول کنیم، بی اصل و نسب خواهند شد. مگر اذعان نمی کردند تذکره ی بدون هویت قومی، آنان را بی اصل و نسب می کند.

یقین دارم که از جناب رییس جمهور غنی تا تمام افغانان آگاه و در راس اداره ی کشور، می دانند که اغماض بر افغانیت، چیزی نیست که فراموش شود. حداقل اگر هیچ قومی دنبال آن نباشد، اکثریت مردم افغانستان (پشتون ها)، حاکمیتی را که مورد اعتماد قرار داده اند و بقای زعامت آن حداقل در ۴ سال آینده اش نیز بسته گی بر حمایت آنان دارد، برای این اشتباه (تذکره ی بدون نام افغان)، روی شخصیت رییس جمهور غنی نیز خط بطلان خواهند کشید.

جناب رییس جمهور! هنوز که خوشبختانه توزیع تذکره ی بی معنی، آغاز نیافته است، خیلی نزدیک شما در ادارات ریاست اجراییه، اعلامیه ی «افغانستانی» می نویسند. فردایی که خود را برای ژست های پیش از وقت دیموکراتیک، سبک تر بسازیم، به زودی شاهدانی خواهیم بود که با قایل شدن به این بدعت، نوبت تطبیق آن خیالاتی برسد که بدترین دشمنان این ملت که کارنامه ی سه دهه یی خیانت های پرچمی، ستمی و تنظیمی شان، تلخ ترین رویداد های تاریخی مایند، خود را در جایی قرار دهند که هرگز در شان آنان نیست.

کسانی که از خوان ریاست جمهوری نان می خورند، با خوانش این مقاله، شاید ادبیات ذخیره یی زیادی داشته باشند تا پاسخ بنویسند، اما اگر کسانی فکر می کنند که این مقوله (پذیرش افغانیت) بهتر است جزو اذهان ملت شود، می توانند بگویند که آیا برای این ذهنیت سازی، اگر از واقعیت اجتماعی اش بگذریم، فرهنگ سازی کرده اند؟

فروشگاه اصطلاح «افغانستاني» را ببنديم!

جا انداختن کلمه ی «افغانستاني» و استعمال آن، مردم ما را از رهگذر باورمندی های ملی، آسیب می زند. در این که این کلمه هرگز از حدود چند گروه و چند منطقه، جلوتر نمی رود، واکنش های اقوام افغانستان، نشان دادند که ایمان مردم ما بر هويت ها و اصالت های آنان، جلو بسط ناهنجاری ها را می گیرد، اما باز گذاشتن راه به بهانه ی ديموكراسی که دیدیم بیشترین استفاده از آن را بدترین دشمنان این کشور کردند، ما را هشدار می دهد در برابر این جریان که زیر نام کار فرهنگی و آزادی بیان، توجیه می شود، غافل نباشیم.

شکستن باور ها و اعتقاداتی که مردم را زیر چتر یک هويت و در میان یک کشور، گره می زند، ایجاد درز برای گسست و از هم پاشیده گی است. بی خود نیست که جریان ها و افراد قومگرا، بسیار کوشیده اند با ایجاد ذهنیت هایی که اینک با شعار های فدرالی، هر که هر چه خواست انجام دهد، می کوشند عملاً مردم ما را برای جدایی و دوری، تحریک کنند.

عوامل، عناصر و ابزار زیادی اند که می توانند جهت ایجاد درز در میان ملت، موثر واقع شوند. یکی از مهمترین این عوامل، دو آلیسم است. دو مبدایی که در بررسی مکتب های فلسفی، جای خودش را دارد، زمانی که سیاسی می شود، با ترسیم خط های فاصل، کمک می کند اعتقاد بر

آن چه که تا پیش از آن، مبدای واحد، معرفی می شد، مشکل را چندگانه و وسعت ببخشد.

زور آوردن برای جا انداختن کلمه ی «افغانستانی» که اکنون فقط در ذهن گروهک هاست، متأسفانه با بخشی از بدنه ی حاکمیت های ائتلافی و بازار آزاد افغانستان، تعمیم می یابد و مخالفان با استفاده از ابزار فرهنگی و رسانه یی، می خواهند هرازگاهی به فکر افغانان خطور کند. در حالی که اکثر مردم در برابر آن، عقب نخواهند نشست، ذهنیت های ایجاد شده ی ناشی از آن در اذهان کسانی که از ناگواری ها و حساسیت مردم، سوژه می سازند، تاثیر می گذارد.

اصطلاح «افغانستانی» با داشتن اصل کلمه (افغان) حتی در این صورت خود نیز نمی تواند از اصالت های افغانستان، فرار کند، اما دو دسته گی در امر کاربرد آن، هرچند هنوز موافقان بسیار ندارد و با رواج کلمه ی افغان که از هزار سال تاکنون در جسم و جان مردم ما پخته شده است، شانس بقا نمی یابد، اما در فضای سیاست زده و دشواری های ناشی از آن، بی توجهی در برابر استفاده ی عمده ی این اصطلاح (افغانستانی)، چندگانه گی ایجاد می کند تا باور مردم بر اتحاد که در واقع با دربرگیری همه، امتیاز کم و بیش و رنگ و وارنگ را منتفی می سازد، تضعیف شود. بنابراین مفهوم ملت که در حقیقت تضمین کننده ی واحد سیاسی - جغرافیایی می شود، با عقب نشینی در مواضع انفرادی، بی مفهوم می شود.

چتر واحد که پوششی برای دربرگیری دارایی ها، ارزش ها و منافع همه گانی است، در هر کشوری با یک نام واحد، ساخته می شود. اگر این بنا که سقفی ست بر فراز همه، آسیب ببیند، چه کسی تضمین می کند توده های زیر آن، زیانمند نخواهند شد؟

استفاده از اصطلاح «افغانستانی»، مردم را در امر باورمندی بر ملت واحد، حقوق ملت ها و منافع ملی، به سختی آسیب می زند. در کشوری که هر کسی با هر نامی، قد علم کند، تامین عدالت اجتماعی که با نسخه ی مشخص، تجویز می شود، هرگز نهادینه نخواهد شد. افزون بر این زمانی که دیگر خبری از بیگانه نباشد، چه گونه امکان خواهد داشت در جایی که مردم برای ارزش های افغان و افغانستان، حاضر اند قربانی دهند، جرات خواهند کرد در کنار هویت افغان، مقوله ی خودشان را بسازند. این، مساوی به درگیری و نابسامانی خواهد بود.

نوشتار و تلفظ عمدی اصطلاح افغانستانی، بدون هیچ شبهه ای برای تفکیک و ایجاد تفرقه در میان مردم ما، از سوی شماری مزدور و یا هم خیلی بی شعور، استفاده می شود؛ کسانی که آن قدر ظاهرین اند که فکر می کنند نام افغانستان، تغییر یافت، مشکلات نیز تغییر می یابند. اگر این جادو، میسر بود، سال هاست می گویند: مخالفان مسلح، برادران مایند! اگر این قدرت وجود می داشت که هر جنایتکاری را با خطاب فرشته، بی خطر می ساختیم، اکنون بسیاری از ایدیا لوژی ها، مکتب ها و فلسفه های بد نیز فقط با تغییر نام، نکویده بودند.

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۰ /



قوماندان!؟

صفت منفور «قوماندان» یا به اصطلاح خر-آسانی ها «فرمانده»، در آخرین بروز اجتماعی از درز فاعلی بیرون شد که در مجلس بچه بازی، مصروف تعهد بود. رقابت های مذموم که اعتنایی به اخلاق ندارند، پشتوانه ی رقبایی شده اند که در چهار گوشه ی جغرافیای مورد منازعه ی افغانستان، یکی پی دیگر مسابقه می دهند.

قلم به دستان به اصطلاح خر-آسانی، دست به کار شدند و در قسم معمول حماقت، فاعلی را به حیثیت «فرمانده» رساندند که با پخش هنرنمایی او در برابر یک مفعول، زود همه را خجالت داد. اگر احصائیه ی ادبیات مداحی معاصر خر-آسانی را تهیه کنیم، تخلیقات آن به چند میلیون صفحه می رسد.

نوید یا به اصطلاح مردم «نویدک»، تاریخچه ی زنده ی سلسله ای ست که در ۱۷ سال اخیر، بسیاری از قماش او به ولایت و مارشالی نیز رسیده اند. این مردک هرزه، بی سواد و دزد، تابلوتر از آن است که چیزی به دوسیه ی نقد او بیافزایم. حقایقی که با صورت حال این طبقه ی دنائت پیشه سر می زنند، بار دیگر ما را به تامل بنیانی وامی دارند.

ملیشه سازی از زمان حکومت کمونیستی باب شد؛ هرچند به صورت تاریخی آن (اربکی)، استناد می شد، اما اربکی های تاریخی مقید به قوانین سنتی و تابع دولت بودند. از هفت ثور ۱۳۵۷ تا کنون، قوماندانان دولتی و تنظیمی در دو سوی جبهات جنگ، مردم را تاراج کرده اند.

دولت کمونیست، به ویژه در حاکمیت ببرک کارمل که پروژه ی نفاق و شقاق افغانان مسلمان به نام ملیت ها و اقوام عملی می شد، ملیشه هایی را خلق کرد که بدترین تراژیدی های مردم را رقم زدند.

ملیشه های دولتی که از سوی حاکمیت الحادی حمایت می شدند، با تعدی به مردم، پایند هیچ اخلاقی نبودند. همزمان با آنان، ملیشه های تنظیمی که در بطن تنظیم ها زاده شده بودند، با تفاوت این که گویا مسوولیت دارند مردم را به سوی خدا و پیامبر رهنمون شوند، در مقام حکومت، به حیثیت مردم یورش می بردند؛ هرچند تاراج شهر ها، جزو اعمال افراد و اشخاصی نیز شناخته می شود که به نام قوم، زبان و منطقه به تنظیم های جهادی رو آورده بودند، اما باور های مذهبی افرادی که به اصطلاح ۱۴ سال جهاد کرده بودند، مردم ما را به اسیرانی تشبیه می کردند که زیر حاکمیت کمونیستی، تاپه خورده بودند.

تا حالا که سلسله ی منفور قوماندانان ابقا شده است، تعدی به مردم از جریان قوماندان سالاری رسمی و وحشی ادامه دارد. بیش از یک دهه یک آدمک معمولی که از سلسله ی قوماندان ها بود، تمام افغانستان را از ولایت بلخ به چالش می کشید. مجموعه ی دیگر آنان را حکومت های ائتلافی و خارجی ها، بار دوش مردم کردند.

سلسله ی قهرمانان کذایی، مارشالان دروغین و صاحب منصبانی که تنها در وزارت داخله از یک منطقه ی کوچک به چند صد تن رسیده بودند، ماده ی چرکین قوماندان را به تمام رگه های دولت و اجتماع تزریق می کنند. در واقع چالش های دو سویه ی پدیده ی منفور

قوماندانان محلی، متأسفانه با سیاست های غلط ملیشه سازی های نمونه ی عراق، بار دیگر ما را درگیر افراد منفور، بی سواد و کثیف کردند.

نیرو های دفاع خودی زمان کمونیست ها تا حد ملیشه های وحشی، حکومت مرکزی را با بلایایی مواجه کردند که داکتر نجیب الله از نحوست آنان حتی نتوانست فرار کند. آنان در تباری با تنظیم ها، هشت ثور را زادند. سیاست های اخیر که به حد حمایت محافل شیعه گری، مردم را مسلح کردند، همه و همه دولت را با چالش مواجه می کنند.

ویدیوی نویدک خان آبادی یا فرمانده ی خر-آسانی ها، با هنرنمایی در برابر یک پسرک مفعول، از خلوت های تفریحی مردمی ست که خوشبختانه بر اثر اهمیت ثبت خاطرات خر-آسانی، مردم را در برابر فساد افرادی قرار می دهد که بر اثر هزاران مشکل، گویا در برابر طالبان، موثر اند.

مخالفان مسلح با رونمایی ویدیو های صد ها قوماندان مسلح از شجاعی تا علی پور و نویدک نیز می توانند اعتبار دولت را خورد کنند. یک بدفعل که در برابر یک مفعول هنرنمایی می کند را به نام مدافع مردم، مسلح می کنند! هزاران تن دیگر در خلوت هایی که هنوز رسانه یی نشده اند، فصل های ناخوانده ی قوماندانان فاسدی را احتوا می کنند که زنده گی افغانان روستایی را بیش از همه، جهنم کرده اند.

دستگیری مار های دم آستین که پس از سقوط عطا، زنده گی طفیلی آنان زبون تر می شود، یک حقیقت دیگر نیز دارد: بقای آنان بدون

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۴ /

حمایت های داخلی و خارجی، کمتر از مدتی ست که امثال عطا و نویدک سقوط می کنند.

در سالیان پسین، هر گروه و طبقه ای ولو که کاره ای هم نبوده اند، بر اثر ضعف دولتداران، زمانی که نتوانسته اند در دزدی ها، چپاول بیت المال و غارت جایداد ها، سهم داشته باشند، از راه های مختلف از جمله از طریق رسانه ها، مظاهرات و حمایت های نامشروع، قوماندان شده اند. متأسفانه بسیاری از نمایشات قوماندانان، کارگر واقع می شوند. مسوولان تا حد چشم پوشی به قانون، از این نمایشات ملاحظه دارند. در این «بازار بوش»، کمتر کسی از دولتداران نمونه ی تکنوکرات به خودش زحمت داده است که چرا باید از هر ناکس، حساب ببرند؟ مشروعیت دولت با آرا و حمایت مردم تامین می شود. در شرایط کنونی که حساب جامعه ی جهانی نیز باز است، کنار کشیدن از عوامل فاسد محلی که گویا با موثریت ضد مخالفان مسلح عنوان می شوند، مشی ستوده ای ست که باید با قلع و قمع تمام دنائت پیشه گان تنظیمی به پایان برسد.

لینک ویدیوی محفل بچه بازی قوماندان یا فرمانده نوید خان آبادی:

<https://www.facebook.com/pajhwoknews/videos/580443019050805>

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۵ /



قوامندان نوید

Pajhwok Afghan News

۱۰۱ هزار بازدید · روز شنبه

۷۸۵ اشتراکگذاری
۳۴۴ نظر
۲ هزار

پسند
نظر دادن
اشتراکگذاری

ما و همسایه گان مغرض

کشور های پیرامون که آن ها را همسایه گان می دانیم، صرف نظر از این که چه قدر حرمت همسایه داری را رعایت می کنند، هر کدام با سهمی که از بُرش های استعماری یافته اند، شماری با سیاست گذاری های مشخص، گاه مامور استند منافع قدرت های بزرگ را نیز تامین کنند. از این جاست که روابط ما فراتر از مسایل اشتراکات و حوزه های فرهنگی، سیاسی می شوند. نیاز به توضیح نیست که تنها سیاست های ایرانی در جهت تشدید بحران افغانستان، تا مرز حمایت از پروژه های انفصال، تامل را بالاتر از ظواهر انسانی مساله، قرار می دهد.

مهمترین کشور های دخیل در قضیه ی افغانستان، پاکستان، ایران و تاجکستان، هر کدام با توانایی ها و دارایی ها، در جغرافیای ما از شگرد های مختلف و دست آویز های گوناگون استفاده می کنند.

پاکستان با حمایت مخالفان مسلح، ایران با صدور فارسیسم و حمایت از جناح های شوونیست و راسیست اقلیت هایی که به اصطلاح فارسی زبان و شیعه اند و تاجکستان با استفاده از خالیگاه، در عقب جبهه ی ستمیانی که از جمهوری اسلامی ایران، «خار» می خورند، به نفع فزون خواهی های تنظیمی و اقلیتی، تقلا می کند.

سیاست های سه کشور یاد شده با ماهیت مغرضانه، بیش از هر چیزی در ستیز آشکار با پشتون ها قرار دارند. توجه بر تحریف ها، روابط و انگیزه هایی که زمینه ی حضور غیر رسمی را به نام زبان و قوم، فرهنگ

می کنند، چه در طرف تاجکستانی و چه در طرف ایرانی، یک سان و بدون رعایت و ملاحظه ی تنوع قومی اکثریت غیر فارس زبان در افغانستان اند. سیاست های مغرضانه ی آن ها به گونه ای تنظیم شده اند که تضعیف پشتون ها، از اصول مهم آن ها به شمار می روند. بی جهت نیست که گاه از آدرس یک اوفزاده ی تاجکستان و زمانی از آدرس یک آخند ایرانی نیز منافع ما را تهدید می کنند.

جانب پاکستانی با ضعف ها در مساله ی هویت و فرهنگ، شدت سیاسی دارد. اینان با استفاده از تعلقات دینی و مرزی و ناگزیری های اقتصادی، ظرفیت های بشری بخشی از جامعه ی ما را گروگان گرفته اند. به این اساس تا سرحد باج گیری از جامعه ی بین المللی، موقعیت جهانی خویش را اعتبار می بخشند.

این که سیاست های سه کشور مغرض پیرامون، در کلیت مساله، چه اضرائی را باعث می شوند، مردم ما، نه فقط در افغانستان، بل در هنگام هجرت در آن کشورها آزموده اند.

ما از طوفان رسته ایم و برای حفظ شان خویش حاضریم در هر میدانی مبارزه کنیم. سفارش ما برای کسانی که پیرامون کشور، برنامه ی عداوت می ریزند، این است که سوای شعایر اخلاقی، دینی و کمونیستی عمل نکنند. با تشدید بحران ها در افغانستان، رنج های مردم با ایجاد محرومیت و انزوای پی آمد مداخلات، بحران منطقه یی را بزرگ تر می کنند.

در جهان، هیچ مرز و جغرافیایی تا زمانی که اجماع قدرت های جهانخوار حاصل نشود، تغییر نمی کند. مهمتر از همه تجربه کردیم نقش ملت هایی که با اجحاف رو به رو بوده اند در تضعیف زورگویان بسیار موثر بوده است. جنگ افغانستان، شکننده گی های جغرافیای اتحاد شوروی را به درز های غیر قابل وصل مبدل کرد.

سیاست های مبنی بر منافع گروه های خاص که در جغرافیای افغانستان، ایرانی و تاجکستانی را تشویق می کنند با استفاده از پدیده های فرهنگی، به نفع خویش سودجویی کنند، همزمان با نکوهش و تعزیزات جهانی، تگنای اقلیت های قومی را بیشتر می کنند؛ زیرا آنان را با کل مواجه خواهند کرد.

همسایه گان با مشکلات بدتر از دشواری های قومی در افغانستان به دنبال سیاست های دامن زدن به ستیز قومی، آسیب های اجتماعی ناشی از ستیز اقوام در کشور های خودشان را بیشتر می کنند. اصل قومی، اگر پشتون های هند، پاکستان و افغانستان را متحد می کند، در این مثال، ترکان، اعراب و ده ها گروه دیگر را تشویق خواهد کرد در تنوع قومی ایران، پاکستان یا تاجکستان از بدنه ی واحد سیاسی بپزند.

واحد های سیاسی منطقه ی ما، هر کدام با دربر گیری بخشی از هویت های اتنیکی که در مقوله ی جیوپولیتیک، نام های واحد دارند، از رهگذر تاریخی و انسانی، انبوه، متکثر و گسترده شده اند. سرنوشت آنان به نام قوم، با توده های کثیری پیوند خورده است که به نام هویت

های فرهنگی و زبانی شناخته می شوند، اما موقعیت آنان در میان اقوام دیگر، روابط و همگونی هایی که بر اثر آمیزه های انسانی با دیگران یافته اند، سیاست های جذب و همسازی جغرافیایی را زیر سوال می برند. بنابراین، خط کشی قومی که در آن جا صحبت از یک قوم و یک زبان باشد، ایده ی غیر انسانی شمرده می شود.

عقب گرد، به معنی واگرایی تاریخ، هر مقداری که عمیق می شود، برداشت سالم از این که ریشه های اقوام کنونی چه قدر قدمت دارد، با عبور از زبان و فرهنگ در خلط دیگری گم می شود که یکی به جای دیگر در طبقات تاریخی، بیشتر فعل و انفعال انسانی بوده است.

سیاست های جذب قومی که بر اساس زبان و فرهنگ مطرح می شوند، بر اثر استحاله، واحد های سیاسی و تناظر قدرت های جهان، سود زیادی ندارند. این کشیده گی ها، بستر می سازند که دیدیم در نمونه های عراق، سوریه و لیبیا، واحد های کوچک قومی، فکری و حزبی با بریدن از بدنه ی واحد سیاسی، نقطه های عطفی شدند که بالاخره مدخل ورود بیگانه می شوند.

همسایه گان مغرض با دامن زدن به بحران افغانستان و تشدید موضوعات قومی و فرقه یی، حساسیت های جوامع خود شان را بیشتر می کنند. آن ترک ایرانی که فارس و فارسی را دشمن مستقیم و بی تعارف می داند، هیچ علاقه ای به سیاست هایی ندارد که بر اثر آن ها، وصل فارسیم، یک تاجک افغانستان یا تاجکستان را بر وی تحمیل کند.

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۰ /

نارضایتی های گسترده ی اوزبیکان، اعراب، بلوچان، لر ها و ده ها قوم دیگر منطقه که در کشور هایی تاجکستان و ایران از فارس محوری در رنج و عذاب اند، پشت جبهه ای ست که در طول و عرض آن، میلیون ها مخالف فارسیسم، التهاب آزادی و جدایی دارند. کافی ست جرقه ی آتش جنگ، ایران یا تاجکستان را دربر بگیرد، خواهیم دید که چند کشور دیگر از بطن آن ها بیرون می شوند.

شرح تصویر:

امام علی رحمانوف، محمود احمدی نژاد، آصف علی زرداری و حامد کرزی.



مجوز های مفت!

بخشی از کار رسانه یی، فرهنگی و سیاسی در حاکمیت حامد کرزی، بررسی سلیقه یی معضلاتی بود که حتی گاه برای اغراض شخصی، صورت مساله را تحریف می کرد. دیدیم که بارها از جریان بسیار مذهبی طالبان، چهره ی قومی ارایه دادند. مخالفان مسلح و دشواری های ناشی از حملات و انفجارات به گونه ای به تصویر کشیده شده اند که یقین است، اگر جلو آن ها سد نشود، بحران متداوم می شوند.

خصومت های ایجاد شده که امروزه جامعه ی افغان ها و منافع افغانستان را با جریان های مسلح به چالش می کشند، در نوع دیگری که به نام کار مدنی عنوان می شوند، بر اثر صدای یورش ها و ویرانگری مخالفان مسلح، اکثراً اغماض شده اند.

با تعهد به نسخه های مدنی وارداتی که هرگز به درستی تعریف نکردیم، فرصت های زیادی ایجاد کردیم دشمنان داخلی که همیشه ادای روشنفکر، فرهنگی و حزبی می کنند، با در اختیار گیری وسایل ارتباط همه گانی، ذهنیت هایی ایجاد کنند که از یک سو با پرداختن به مقال مخالفان مسلح، مساله را یک بُعدی وانموده و از سوی دیگر، مخالفان دیگر که زیر نقاب کار فرهنگی و رسانه یی کار می کنند، جبهاتی بسازند که شدت فشار آن ها در هنگامه های انتخابات، حس می شود.

چرا غافل مانده ایم تا شماری با ظاهر شهری و ادعای فرهنگی و روشنفکری، آسیب هایی بر ملت وارد کنند که اگر هراس از مخالفان مسلح نباشد، گاه وقاحت را به اوج توهین می رسانند یا افغانستان را بُرش هایی از کشور های همسایه می شمارند.

در قانون اساسی افغانستان به صراحت قید است که هیچ حزبی با نام و عملکرد قومی، ایجاد شده نمی تواند، اما افراد معلوم الحالی که همه از معاضدت آنان با ملت آگاهی دارند، با نام «شورای سراسری تاجکان»، فعالیت سیاسی می کنند. به نام کار در چهارچوب مدنی، رسانه یی و فرهنگی، به وحدت فکری مردم آسیب می زنند و ما هم مفت و رایگان اجازه دادیم هر غلطی که می خواهند انجام دهند.

در کشوری که پیرامون وحدت ملی، تمامیت ارضی و منافع ملی، چند گانه گی فکری وجود داشته باشد، چیزی که آینده ندارد، اهم مسایل ملی است. برای دولتمردان، مسوولان و زعمایی که در این آشفته بازار، در فکر ایجاد تاسیسات و زیر بنا ها و عمرانات اند، توصیه می کنیم، برای وحدت فکری نیز طرح و اجندا بسازند. جامعه ی ما به باسازی و عمران مادی و معنوی نیاز دارد. عدم موازنه ی معنویات در برابر مادیات، مسوولین را همیشه غافلگیر می سازد که می بینند دست آورد هایی که باوجود نواقص، قابل ملاحظه اند، در اندیشه ی جمعی جا نمی یابند.

برنامه های معنوی دولت (فرهنگی، رسانه یی، نشراتی، هنری و امثالهم) به تناسب کار ها و ادعایی که در جانب مادیات صورت گرفته اند، زیر

صفر قرار دارند. در اداره ی ائتلافی افغانستان، اشغال پُست هایی فرهنگی، بیشتر به منظور حفظ موقعیت و یا بسط مفاهیم افغان ستیز صورت می گیرند.

مخالفان داخلی از هیچ فرصتی ابا نمی ورزند. استفاده ی عمدی معادل ترمینالوژی ملی در ادبیات دری، توجیه خیانت های تنظیمی، تدویر جلسات و برنامه هایی که بر حفظ جعلیات عمق تاریخی از قبیل آریانیایی، خراسانی و فارسی تاکید می کنند، در محور دولت طرح و تحفظ می شوند. در واقع کمبود فرهنگ سازی هایی که می توانستند به باور ملی مبدل شوند، دست آورد های دولتی را زیر سوال می برند.

مجوز های مفت که تا حد سوژه ی ساختن مفاهیم ملی به تمام جریان رسانه یی سرایت کردند، اقبال بد دیگر بود تا در جای باور های ملی، به ذهنیت های عصیبت قومی مبدل شوند.

ما در یک واحد سیاسی مسجل که وارد عصر دیگری از تعقل شده است، نیازمند کار های گسترده ی فرهنگی هستیم. در حالی که شدت جنگ، از جاذبه ی زنده گی می کاهد و رشد غیر متوازن منطقه یی ایجاد شده است، فرهنگ سازی از این حیث که به کشور خویش همانند ملکیت هایی که داریم بنگریم، برخلاف با تشنت رسانه یی، مردم را به چهار سو می کشاند.

مهاجرت یا فرار میلیونی اخیر که بیشتر به سمت اروپا نشانه رفت و هزاران هموطن را آسیب زد، نیز گونه ای از ناتوانی دولتی را آشکار می کند. فرهنگ سازی های نه فقط کم، بل هیچ، مردم را در گرما گرم

تحریک جمعی از این خرد دور می کردند که هیچ جایی در دنیا، به کل مردم یک کشور پناه نمی دهند.

در حالی که بخش کوچکی از نیازهای معنوی مردم از رهگذر مسوولیت های وجدانی هموطنان قلم به دست و افغان هایی مرفوع می شود که آسیب های خلای فکری را می دانند، هنوز باور های جدی دولتی خلق نشده اند تا مردم را در جهت حفظ خانمان ملی روشن تر کنند. موضوعاتی به اهمیت هویت ملی، کشور و منافع در گرو تحلیل ها، تفسیر ها و تعبیر های افراد و اشخاصی مانده اند که اگر هم اولویت ها را رعایت کنند، آن ها را به نفع قوم و منطقه جهت می دهند.

گونه ای از رقابت های ناسالم تمام ما را تشویق می کند فرصت ها را به نام قوم و منطقه مصادره کنیم. این حقیقت، منوط به ستیز سیاسی نیز می شود. فشار های مضاعف برای حذف یا تضعیف اکثریت، ناگزیر می کنند برای تحفظ خویش پاسخ دهیم. اگر ناگزیری های تحمیلی سیاسی، اوقات ما را هدر ندهند، اهم کار فرهنگی به معنی تامین نیاز های معنوی مردم، به خرد جمعی تحفظ ملی می انجامد.

با گذار از حاکمیت های ایدیالوژیک، سقوط ما در آنارشیسم سیاسی، بُرنده گی عداوت را متوجه ارزش های ملی کرد. با مجوز های مفت و رایگانی که بخشیده ایم، باور های سنتی نیز به گونه ای تنقید شده اند که کارایی آن ها نادیده گرفته می شوند و بدتر از همه، نسخه های تورییدی در تور تکفیر گیر مانده اند.

شرح تصویر:

نمونه ای از فرهنگ سازی های مخرب که با مجوز های مفت و رایگان رسانه یی اغماض کردیم تا به وحدت ملی مردم ما حمله کنند. با دقت در تصویر متوجه می شوید که عوامل مزدور با یک مدیریت واحد، به همه حمله می کنند. با ایجاد صفحه ای به نام «پشتون های خاین»، به پشتون ها حمله می کنند و با صفحه ای به نام «پنجشیری های خاین»، به تاجکان و اقوام دیگر توهین کرده اند. ردیابی عوامل سفله از سوی هموطنان ما به صد ها نمونه ی دیگر می رسد. متأسفانه در ۱۷ سال اخیر، به تمام نمونه های این فرهنگ سازی های مخرب، مجوز دادند و بدتر از همه آن ها را توجیه کردند. تاثیر این کنش ها، زمانی بیشتر می شود که مردم بر اثر مشکلات، ذهن به اعتراض می گشایند. بنابراین از هر سوژه ای برای بیان نفرت خویش استفاده می کنند. این وضعیت شرم آور به کمیدی ای نیز شبیه شده است که با سوژه یی شدن هویت و منافع ملی، سال های اخیر را باوجود کثرت کار خصوصی فرهنگی، از رهگذر محتوا و پیام، بسیار میان تهی و پوچ معرفی کنند.

ادعای دست آورد های رسانه یی، آزادی بیان و فکر بسیار مطرح می شود، اما میزان سنجش آن ها آشکار کرده است که برخلاف موثریت، بیشتر زیانبار بوده اند. چند دسته گی فکری جامعه ی مدعی روشنفکری و تحصیل کرده، از علایم واضح زیان های مجوز های مفت کمیت رسانه یی است.

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۶ /



محصولات هاریایی و عاریایی

نوشتن پیرامون زشتی ها و فسادى که در حاکمیت های بازار آزاد بر مردم ما حواله کردند، مقال بزرگ است که به صورت مستقل، چیزی بیشتر از شاهنامه ی فردوسی خواهد شد. تنوع زشتی ها، فساد، خیانت ها و ابتدالی که نتیجه اش نوعی از دارایی های نازل شده اند، باور هایی را زاده اند که اگر بسط یابند، آستان بوسی بیگانه نیز تا جایی نهادینه می شود.

در این مقاله، سعی می کنم بخشی از آن فرآورده های متنوع بازار آزاد را شرح دهم که بدون شک، جهت وارد کردن زیان های مداهش اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، مردم ما را به نفاق و شقاق، تشویق کرده اند.

ترویج فرهنگ ابتدال با نقد ها که بیشتر با اهداف سازمانی - سیاسی صورت گرفته است، مهمترین بدنه ی کالای هایی ست که در بازار آزاد افغانستان، ارایه می شوند. در ظاهر، شماری از تولید این کالاها، راضی به نظر می رسند. آن ها را نوع واکنش خودی در برابر کنشی شمرده اند که گویا سد راه حقوق و امتیازات آنان است. این که این برداشت، چه قدر درست است، همین قدر می نگارم که حاصل این جسارت های در واقع بی شرمانه، ایجاد نفرت از مثلاً زبان به اصطلاح فارسی، خورده فرهنگ های اقلیتی و دلخواسته های گروهک های

افغانستان ستیز شده است. بنابراین مرزبندی های قومی، نوعی از انزوای کهتران را نوید می دهد.

طرف های علاقه مند به فرهنگ های ظاهراً فراملیتی، در حالی که کوشیده اند اغراض خویش را عقب کارایی پدیده های فرهنگی پنهان کنند، هرگز نتوانستند جهت نهادینه گی فرهنگی موفق شوند که با کاربرد پدیده های فراقومی، می توانست مردم ما را در مسیر همگرایی بیشتر، کمک کند.

نوع دیگری از کالای هایی که در حاکمیت های ائتلافی به خورد مردم ما داده شد، تعلق خاطر به آن پدیده های فرهنگی خواهنده می شود که بدون شک، محصول فکری و عملی بیگانه است. این امتعه، حاصل قلیان کشی هایی ست که با هر دودش، شماری را خمار و بیمار کرده و باعث شده اند توسن خیال را در چراگاه قومگرایی، تا بی نهایت خیالبافی بچرانند.

می گویند با شرایط تحمیل شده ی چند دهه بر افغانان، شعور آنان برای درک مسایل، بسیار قوی است. در این که مردم ما با حس لامسه، قوه ی بینایی و شنوایی، رنج ها و الم های بحران طولانی را درک کرده اند، شبهه نداریم، اما آیا مردمی که سلسله ی فهم فرهنگی خویش را با انقطاع از مکتب های ویران و نهاد های برباد رفته ی آموزشی، بسیار از دست دادند و شرایط کنونی، هرگز جهت برآوردن خواسته های برحق مردم، زمینه های کلان نداشته اند، فهم بر متن آن چه پیرامون آنان و به نام آنان صورت می گیرد و بار فرهنگی آن خیلی سنگین

وانمود می شود، هرگز در توان افاده ی توده هایی نیست که برای شناخت آن ها، منحصر به فهم رنج هایی مانده اند که خانمان آنان را نیست و نابود کرده اند.

بازار آزاد افغانستان با زمینه های خاص، فرصت هایی را به جود آورد که تاسفبار اند. حسرت نخوریم! صدای ملت با هذیان شماری خاین و فاسد تحریف شد و خواسته های اکثریت مردم که با چند دهه بدبختی، از تفرقه و دوری، بی زار بودند، روی بنیان هایی معلق شدند که بی هیچ دلیل و منطق درست، فقط پیرامون برآورد امیال قومی و رقاصه گی چند نام و اصطلاح، قرار گرفته اند. با چنین افتضاح، مشاهده می کنیم که تعلق خاطر به دارایی های قومی، حتی اگر در حد عتیقه و ناباب باشند، شماری را واداشته است در بازار آزاد افغانستان، کهنه فروشی فرهنگی نیز درست کنند.

چند سال قبل، خبری از رسانه ها منتشر شد که تنی چند با آموزش های دو ماهه ی جوانانی، آنان را تشویق کرده اند با اختیار رقاصه گی (رقص سماع)، اندیشه ی ملای رومی را رقص کنند. همچنان آیین مهر، اصلاح دیگری بود که ضمیمه ی کالای نو فرهنگی، حتی ملای ترکتبار را خجالت داد. برگزار کننده گان این محفل رقص، یادآوری کردند که آن چه در جلو شما قرار دارد، گذشته ی خیلی دور خراسانی است که با آن چه عنوان کرده اند، ملای بلخی نیز اندیشه ی استقراضی تحویل داده است و ما نمی دانستیم!

کالای رقص سماع نیز وارد بازار آزاد افغانستان شده است. برای کسانی که ظاهر مساله را مشاهده می کنند، شاید خبری باشد که دیدند و یا مساله ای باشد که مهم نپندارند؛ اما آشنایی با پیشینه ی برپایی این چنین فروشگاه ها در افغانستان و شناختی که از فروشنده گان داریم، هشدار می دهند که تضاد های قومی را با حربه ی فرهنگی، آن قدر عمیق می خواهند که برای گسستن از واقعیت های افغانستان، موضوعات باید عمق تاریخی یابند و در خلوت های خود، کلیت هایی می سازند که گاه با عنوان کلیت نامتجانس افغانستان، گویا این جا هیچ چیزی طبیعی نیست.

رقص سماع و رقاصه گانی از جنس جوانانی که بسیار آگاه نیستند و زیر فشار اقتصادی و تلقین، سوء استفاده می شوند و قایل شدن به باور های عتیقه ی فرهنگی که هر چند محترم اند، اما در روزگار ما، اسباب حل مشکلات نیستند، فقط به درد مردمانی می خورند که با فراموشی حال شان، خیال می کنند، معنویات، دریچه ای به سوی دنیایی ست که از رهگذر خیال، حلال مشکل می شوند.

عقب پرده ی فروشگاه هایی که به نام فرهنگ های آریایی، خراسانی یا فارسی، راه انداخته اند، تعفن ستیزه های ضد اسلامی و افغانی، به مشام می رسد. راه اندازی فروشگاه های فرهنگی برای آن چه که گاه دین مهر و آیین فلان می خوانند، روی دیگر همان سکه ای ست که برای تبادل ی امتعه ی قومگرایی و در نهایت ستیز شدیدتر ضد افغانان و افغانستان، در پی آن اند.

بررسی گذشته برای یافت و تبیین میراث های مُرده، هرچه قدر هم با وفور، محتوا و متن به همراه باشد، با خاصیت صد در صد گذشته، اگر انبوه کتاب را برای ایجاد مشاغل ذهنی تخلیق کند و در بُعد فرهنگی، آثاری از میراث های گذشته شود، هرگز اثری نخواهد شد که یک آفرینشگر روزگار ما، با نگرش پیرامون، ارزش می سازد.

در واقع محصولات هاریایی و عاریایی که با نام های عتیقه عرضه می شوند، در شباهت هایی که در آن ها با تعلقات همسایه گان مغرض لحاظ شده اند، مردم را بر اساس هویت تباری، بیگانه می کنند.

یافت واحدی که کلیت متجانس در آن یکسره باشد، در هیچ کجای دنیا یافت نمی شود. فرهنگ سازی از این حیث که مردمان را بر اساس هویت تباری بسیج کنند، اگر حاصل شود، کل جغرافیای دنیا را به جزیره نشین هایی مبدل می کند که قابل شمارش نیستند.

کار فرهنگی، اگر با ماهیت و نیاز های فرهنگی نباشد، صیقل زدن باور هایی ست که در گذشته، مشرب یا نیاز رفته گان بود. در تمام نسخه های مغرضانه که از فرهنگ ها، به ویژه به نام هویت و تبار می سازند، جاذبه ی سیاسی نیز نهاده اند. بنابراین در اشکال هار و عار، مردم را در برابر هم قرار می دهند.

یکی از خصوصیات میراث های تاریخی، به ویژه در عرصه ی فلسفه، ادبیات و هنر، تجلی نیاز های روانی انسان است، اما اکنون با برچسپ های تباری و هویتی، از ارزش کیفی ها آن ها کاسته اند.

شرح تصویر:

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۴۲ /

شرح تصویر:
از برنامه هایی به مصداق «تقلید زاغ».



مزدورشناسی

با قماش مختلف کسانی آشنا استیم که همه ساله با استفاده از فرصت های عاشورا، میلاد النبی (ص)، انقلاب اسلامی ایران و ... از موضع بیگانه دفاع کرده اند. ایام و اعیاد، جلوه گاه فرهنگ هایی شده اند که در سبوی آن ها، مواد مخدر می ریزند. در این که افرادی از خوان بیگانه می خورند و زنده گانی آنان با پول دیگران تضمین می شود، انکاری نیست، اما این، چه خاصیتی ست که وقتی بر سند تعهد امضا می کنند، هویت خویش را نیز می بازنند!

دفاع از رژیم ایران، دفاع از فارسیسم و دفاع از سیاست های این کشور در افغانستان، از مواضع منفی فرهنگی و سیاسی شمرده می شود. شماری از روحانیون وابسته به ایران، وقتی کاملاً یاد شان می رود با آن دستار ها و قبا هایی که معرف عالم مسلمان و مراجع امت اسلامی شناخته می شوند تا نزاکت ها را رعایت کنند، ناگهان حد بی شرمی را می شکنند و با نمای کاملاً شیعی منفجر شده و در یک بحث سیاسی - تاریخی، افغانستان را با تمام دار و ندار تاریخی، «ایران شرقی» می سازند. ملایان وابسته، زمانی که سیاسی می شوند، در این جلد، همتایان افغان ستیزان بی دین استند.

تلقین دیدگاه ها و القای ذهنیت های ضد افغانی، از سال ها به این سو باعث رنج مردم ما شده اند. رفیقان حزبی با تعهد به منافع اتحاد شوروی، کشور را فنا کردند. تنظیمیان وابسته، نماینده گان کشور های

جهان سوم شدند. مخالفان مسلح، دشمنان زمان حال اند و تکنوکراتان غربی، بازار آزاد باز کردند. در این بازار، کمترین امتعه، تولیدی ست که تعلق خاطر به افغانان را می سازد. کشور ما به لائبراتور مبدل شد و مردم ما، اجسام لائبراتواری اند که باید با تجربه روی هستی آنان، فهم مداخله گران در عرصه های سیاسی و اجتماعی بیشتر شود.

مزدورشناسی، فقط عامل سیاسی ندارد. مزدورشناسی با معرفی ایدئالوژی ها و تعلقات مذهبی و دینی، میلان قومی و فرهنگی، مقوله ای ست که کمک می کند در حاشیه ی دشواری های اجتماعی همسایه گان، مثلاً در ایران، مردمانی از اقوام خود را دریابیم که توهین، تحقیر و اعدام می شوند، اما فراموش نکنیم از همان اقوام در داخل کشور برای همان بیگانه گانه با سرشک های بارانی، روی تمساح را سفید می کنند.

مزدوران ولایت فقیه که برای همسایه سرشک می ریزند، باید هم فراموش کنند... مگر این جا ایران شرقی نیست؟! بنابراین، توده های بدبخت افغان در ایران، شهروندان درجه آخر آن کشور استند....

در خوان خارجی، بدترین دشمنان جامعه ی جهانی نیز خوردند و استفاده کردند. بقای بقایای شوم تاریخ ما را کشور هایی تضمین می کنند که در عرصه ی بین المللی، دشمنی های بی حساب دارند.

توجیه کردار ناصواب، به نام آزادی، حالا با این حقیقت تلخ ضم می شود که منافع شخصی و ناتوانی های آشکار بودند که بازار افغانستان را آزاد کرده اند. بروز اخبار ناخوش که در همه جای آن افغان ستیزی می

کنند، آن حقوق بگیران دولتی را روسیاه می کند که برای ضعف و حرص، فساد فکری را به فاجعه ی فکری مبدل کردند.

ایام به اصطلاح عاشورا، از همین اکنون باب دیگر مزدور شناسی را گشوده اند. با آن جلوه های خفن، سست و ارذل، حتی عقب خانه های ما تجیر ساز و آواز برپا می کنند، اما کسی از خودش نمی پرسد آن همه صوت و مخرج «اون» (آن) و «مون» (مان)، نسخه ی بروز کدام فرهنگ داخلی است؟

به نام عاشورا، به نام خمینی، به نام قدس، به نام دین، مذهب و زبان، به بُن و ریشه ی مردم ما می زنند. فکر کنید آن ملایان تشیع که با تصاویر خمینی و خامنه یی شعار روز قدس می دهند، در این مزدور منشی، مرام بیگانه را طرح نمی کنند؟ نسخه ی ایرانی مصیبت های مردم فلسطین در افغانستان، ما را مواجه نمی سازد؟

در خوان خارجی می خورند، اما نتیجه اش کاهش پرستیژ دولتی ست که حداقل از منظر روابط بین المللی، جای یک واحد سیاسی جهانی را دارد.

با چند شعار مذهبی، ساده انگاری فرهنگی سازی ها، تحمیق محض است. با عاشورا، مرز های داخلی می سازند تا جلو استحاله ی اجتماعی مردمی را بگیرند که افغان و مسلمان اند. با خمینی، خامنه یی و قدس، رابطه ی ما را تخریش می کنند تا در سایه ی اسلام سیاسی، انزوای منطقه یی کشور، فشار آن همسایه گان مغرض را که از افغان ستیزان داخلی حمایت می کنند، به زیان ما تضمین کنند. با شعار های ایرانی

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۴۶ /

مرگ بر اسرائیل و امریکا، شعله های آتشی را بیشتر می کنند تا با حریق روابط جهانی افغانستان، دستان کوتاه دولت در تامین اولویت ها کوتاهتر شود.

یادآوری:

اصطلاح «ایران شرقی»، ورد زبان مزدور صفتانی ست که نه فقط در کسوت فرهنگی، بل در جامه ی آن ملایانی نشانی می دهد که با اختیار کیش تهذیب، نباید بسیار تعلق سیاسی و قومی داشته باشند. شماری از ملایان درس خوانده در ایران، آن قدر دون اند که در فرصت های بحث تاریخی افغانستان، از این که کشور تاریخی خویش را بخشی از ایران بدانند و اصطلاح «ایران شرقی» را کاربردی بسازند، هیچ گاه نه شرمیده اند.

هنوز گند خراسان بازی ها باقی است که نسخه ی دیگر تجویز می کنند. آخوند های ولایت فقیه فهمیده اند که افغانان مسلمان را با ملایان، بیشتر می شود فریفت.

شرح تصویر:

شماری از افراد و ملایان وابسته به ولایت فقیه در افغانستان. اکثر اینان از طبقه ی روحانیت مرتجع سادات شیعه استند.

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۴۷ /



مسابقه برای توهین و کسب امتیاز

در حاکمیت کمونیستی، برای آن که خلایی ایجاد نشود، از هر نام و نشانی که مخالف نمی بود، حمایت می کردند. بنابراین افرادی که می توانستند در ایجاد ذهنیت هایی ضد جنگ موثر باشند، بدون وجاهت و شان واقعی، معروف می شدند.

صدیق افغان، کسی است که با طرحی به نام «ریاضی فلسفی» معروف شد. با وجود بیش از چند دهه از تاریخ این طرح، مفاد این به اصطلاح علم جدید، واضح نمی شود. این شخص در جنگ های داخلی که خودم نیز یک مورد آن را شاهد بودم، با موتوری که کاملاً یک مدل نمونه بود، در بازار ها، به مردم تفهیماتی می کرد که چیزی شبیه پیشگویی ها بودند. ظاهراً فاجعه ی حاکمیت تنظیمی، اجازه نداد آقای صدیق، فرصت ابراز وجود بیشتر بیابد. نمی دانیم که در حاکمیت طالبان، فعالیت های آقای صدیق چه ها بودند، اما با ایجاد اداره ی نو، بار دیگر با چهره ی وی مواجه شدیم که در کنار بعضی از رفیقان حزبی سابق که خیال کرده بودند نقل محافل خواهند شد (مانند غوث زلمی)، کوشش ها کردند تا انحصار کار های فرهنگی، رسانه یی و اجتماعی را به دست گیرند. متأسفانه یا خوشبختانه مهار گسیخته گی جریان نو، کسانی مانند غوث زلمی را کوچک تر از چند جوانک رسانه یی کرد و کامپیوترکاران مطابع، شهرت های خوب تری به دست آوردند که حتی بیشتر از تشهیر صدیق افغان استند.

اعتصاب ها، سخنرانی های بازاری، توهین، پخش پوستر های به اصطلاح ضد امریکایی، حریق کتاب های مرکز ریاضی فلسفی، درگیری با مسوولان حکومتی، آوردن مدال های مبهم و بالاخره کسب تحفه از والی بلخ، برای آن چه که ما آن را موضع ضد افغانی می دانیم، آقای صدیق افغان را در حاکمیت رییس جمهور کرزی، دوباره مطرح کردند.

مرکز ریاضی فلسفی با شکایتی که اکادمی علوم افغانستان از عدم ارائه ی حتی یک مورد پروژہ ی کاری این مرکز داشت، فقط با یک نماینده گی در تاجکستان که خیلی جالب است، عقب تمام رفتار آقای صدیق افغان قرار می گیرد. او هنگامی که چند سال قبل، رسانه های دنمارکی، کارتون هایی از حضرت پیامبر (ص) را منتشر کردند، تا سرحد اعتصاب غذایی، واکنش نشان داد، اما بلافاصله به دعوت مقامات دنمارکی برای سفر به آن کشور موافقت می کند. این رفتار به شدت با واکنش مقامات اکادمی، خبر ساز می شود که برخلاف ادعای دفاع از شان پیامبر، این امر به هیچ صورت درست نیست تا با سفر به کشور مورد انتقاد، خود را درگیر بحث هایی کنیم که در فرهنگ غربی، مانعی ندارند.

حمایت های دولتی و زمینه هایی که برای اعضای حزبی فراهم می شدند، بسیاری از کسانی را مفتخور می کردند که هرچند با نام فرهنگی، ورزشکار و غیره می شناسیم، اما در واقع با چنین وضعی خود کرده بودند.

هنوز هم بسیاری از بقایای حکومت کمونیستی که برای چند مورد کوچک کاری، تا توانستند چپاول کردند، در حاکمیت پس از طالبان، به چشم می خورند. نقش آنان به عنوان افرادی که به ویژه تمامی برنامه های سازمان های اجتماعی را به گند کشیده اند، واضح است. تنها بر اثر این افراد مفتخور، بارها کوشش ها برای ایجاد انجمن ها و اتحادیه های فرهنگی که زیر نام نویسندگان و شاعران، ایجاد شده اند، به ناکامی مطلق کشیده شده اند. تذکر خاطره ای در این مقال، کمک می کند کسانی از قماش رفقای پیشین را بهتر بشناسیم.

در اوایل حاکمیت آقای کرزی، جمعی از فرهنگیان در اجتماعی در کابل، می خواستند «انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان» را دوباره احیا کنند. از افراد نو تا کهنه گرایان، همه حاضر می شوند. در یک فضای کاملاً آزاد، محمد اعظم رهنورد زریاب و استاد محمد اسماعیل یون، دو نامزدی می باشند که در فاینل، رقابت می کنند. بر خلاف تصور ظاهر نما های توهم زده، استاد محمد اسماعیل یون با اکثریت آراء گزیده می شود. با وجود بزرگواری استاد یون که داوطلبانه، سمت خویش را به زریاب پیشنهاد کرد و او را بزرگ و استاد ما خواند، عوامل رفقای خط ستمی - پرچمی و کسانی مانند مدیر مسوول روزنامه ی بدنام ماندگار (نظری پریانی) با بدترین شیوه ی عصیبت قومی، جلو استمرار اجماع فرهنگیان را گرفتند. به این صورت، کوشش های ما برای اتحاد فرهنگیان که جمع آنان منتهی به وحدت فکری بیشتری می شود، همیشه با بدپندار های شماری مدعی، خنثی شده اند.

به هر صورت، خبر دیگری که پیرامون آقای صدیق افغان می چرخد، بی احترامی او به سرود ملی است. بارها دیده شده است که این شخص با پخش سرود ملی، نمی ایستد.

روزی هنگام سیر در فیس بوک، دوستم، نذیرالدین مصلح، که گزارشگر تلویزیون یک است، پستی ارسال می کند که در اثر ملاقات با صدیق افغان بود. دوست گزارشگرم ضمن توضیح ماجرا، نوشته بود که آقای صدیق افغان می گوید: «سرود ملی را یهودیان ساخته اند. بنابراین، برای وی، قابل احترام نیست.»

نذیرالدین مصلح را می شناسم. او شخصیت واقعی است و آن چه را انعکاس داده، هرگز نادرست نیست. با خوانش پُست او به این حقیقت رسیدم که در کنار امتعه ی وارداتی بازار آزاد، مسابقه برای توهین و کسب درآمد، آن قدر بی شرمانه شده که افراد معلوم الحال گذشته، برای آن که به نان و نوایی برسند، جسورتر می شوند.

موضع صدیق افغان در برابر سرود ملی، کاملاً واضح است؛ زیرا شاعر این سرود ملی، از فرهیخته گان ادبیات پشتو و از فرهنگیان نامدار کشور است؛ یعنی کسی نیست که استاد عبدالباری جهانی را نشناسد. سرود ملی به زبان پشتو است؛ یکی از دو زبان رسمی کشور که از لحاظ قومی، مربوط به صد میلیون پشتون مسلمان می شود که از هند تا آمو در گروه های دری زبان، هندی زبان و پشتو زبان تقسیم می شوند و تنها هفتاد درصد مردم افغانستان را تشکیل می دهند.

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۵۲ /

بیش از این، این مقال را به درازا نمی برم، اما می خواهم تذکر دهم متأسفانه عدم مدیریت درست امور فرهنگی، باعث شده است افراد منفی با تخریش وفاق ملی، همه را به سُخره بگیرند.



مکافات و مجازات

اصولی که بر اساس آن ها، مردمان یک کشور، اتباع نامیده می شوند، در متن موضوع، عبارت از تعهد به منافع مردم، ارزش های همه گانی، تمامیت ارضی، باور ملی و احترام به زیست باهمی اند. بنابراین باید طبق قاعده ی مکافات و مجازات نیز محک زده شوند.

در حاکمیت رییس جمهور کرزی، با چهره ها، افراد و اشخاصی مواجه شدیم که با تمام توان برای خدشه دار کردن تاریخ افغانستان، هویت افغان ها، تحریف ارزش ها، توهین و هتک حرمت به اقوام، فعالیت های مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی انجام دادند. در حالی که گذشته ی آنان نشان می دهد، بازمانده گان کسانی اند که از آب، خاک، نام و هویت این جا استفاده ها کرده اند، برعکس روزی نیست که به قول خودشان، جهت سوء استفاده، منافع مردم را تهدید نکرده باشند. فرهنگ سازی از این حیث، به گونه ی مثال، در نشرات روزنامه ی مبتدل «ماندگار»، نشر بدترین اکاذیب می شود یا مشی احزابی چون کنگره ی ملی که با ریاست لطیف پدram فعالیت می کند، عملاً در پی ایجاد ذهنیت هایی ست که با بررسی محتوای اساسنامه های اعتقادی، نشراتی و فکری آنان، فقط به این نتیجه می رسیم که در به دنبال منفعت، غرضوری می کنند.

آن چه باعث ناراحتی می شود، فقط در این نهفته نیست که کس یا کسانی به درستی در پی نقد و پاسخگویی برآمده باشند. سوگمندان این

افراد با مشی ها و دشمنی ها، عملاً از امتیازاتی استفاده می کنند که طبق باور های خود شان، به آنان مربوط نیستند.

گاهی هنگام نقد ۱۷ سال گذشته، شدت ناراحتی، اجازه نمی دهد چیزی بنگاریم. فکرش را بکنید، مهمترین بخش های جامعه ی آگاه، متعهد و معتقد افغان ها از تمام اقوام، در حاشیه ماندند؛ کسانی که اگر تاجک اند یا اوزبیک، پشتون اند یا هزاره، بلوچ اند یا ترکمن، هرگز اجازه ندادند و نمی دهند که با حساسیت های ملی، بازی شود؛ اما این جریان اصیل و مدافع، بر عکس آن دشمنان داخلی که از میلیون ها دالر خارجی به جیب زدند، خودجوش و با احساس مسوولیت، از کشور دفاع کرده اند. آنان تا حد کاستن از نان دسترخوان، برای دفاع از منافع ملی هزینه کردند؛ اما جایگاه این قشر، در برابر اقشاری که تا سرحد نفی قانون اساسی، شورای قومی می سازند، آن قدر در حاشیه های جامعه مانده است که اگر بخواهیم برای انسجام آنان، دست به کار شویم، نیازمند همان قدر زمان و هزینه خواهیم بود که دشمنان این کشور از آن ها استفاده کرده اند.

نمی خواهم با کشاله دار ساختن این مقال، فوران ادبیاتم را نمایش دهم. فقط می خواهم با صراحت بگویم، در هیچ کجای دنیا، هیچ دولتی وجود ندارد که عناصر مُخل منافع مردم، ارزش های ملی و تمامیت ارضی را با توجیه آزادی بیان و دیموکراسی، اجازه دهد که تا مرتبه ی وفاداری به کشور های دیگر، خط و نشان بکشند.

دشمنان این کشور، فاجعه ی فکری به بار آورده اند. آنان در فرصت های انتخابات که ضعف حاکمیت از همه جا هویدا می شود، نمایشاتی می کنند که اگر هم تقاضا های نامشروع آنان برآورده شوند، باز هم مثل این می ماند که در این بازار آزاد و در کشوری که برایش ارزشی قایل نیستند، فقط از فرصت ها استفاده می کنند.

چنانی که همواره انتقاد کرده ایم، حاکمیت های ائتلافی باعث شده اند افغان های معتقد به کشور، در حاشیه بمانند، اما برعکس، بدترین دشمنان این کشور، با کل عداوت ها، به هر چیزی می رسند. بنابراین تا چه زمانی در انتظار بمایم تا جلو چشمان ما، از آن چه که از این کشور به دست می آورند، به ما خیانت کنند؟

نباید وقت را ضایع کرد! پیشنهاد می کنیم برای آن که دوست و دشمن مشخص شود و از همه مهم تر، دارایی های این کشور، نصیب کسانی نشوند که خود شان را از این کشور نمی دانند، امکانات باید برای آن افغان هایی هزینه شود که بر اساس باور های خویش، مشمول حقوق «اتباع درجه اول»، شمرده می شوند.

مخالفان، اگر نمی پذیرند، دوست ندارند و بی موجب دشمنی می کنند، وقتی برای چنین افرادی، حتی در آمریکا که مهد دیموکراسی کنونی می خوانند، قانونی وجود ندارد و اجازه نیست هرچه می خواهند انجام دهند، نباید همانند دلقک هایی باشیم که در برابر آنان، فقط علائق بیگانه را تمثیل می کنند.

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۵۶ /

تصویب قوانین روشن به منظور استفاده از حق تابعیت بر اثر شرایط و مهم تر از همه بر اساس مکافات و مجازات، حد فاصل شود. بنابراین با ستایش، پاداش و نکوداشت، افغان هایی را ارج بگذاریم که خدمت می کنند و با نكوهش، نفرت و طرد، کسانی را مجازات کنیم که پندار و کردار آنان اسباب اذیت مردم اند. در واقع آنان «اتباع درجه دوم»، شناخته شوند.



نظارت ملی

در بستری که به بهانه ی دیموکراسی و آزادی بیان، اجازه دادند هر بدخیالی را توجیه کنند، فرصت های زیادی به وجود می آیند تا بیگانه گان نیز استفاده کنند. پس از حاکمیت طالبان، در مواجهه با انواع مداخلاتی قرار گرفتیم که زیر چتر کار فرهنگی و به اصطلاح اشتراکات، تا اعماق جامعه ی ما تار می دوانند. هنوز از مسیر این تار بی خبر مانده ایم که مساله در حد شناخت ریشه، مهم می شود. سفرها، کنفرانس ها و سرمایه گذاری ها زیر عنوان فرهنگ و پدیده های بشری - فرامرزی کمک کرده اند جامعه ی ما را که از لحاظ فزیک، نود درصد ویرانه بود، از رهگذر فکری نیز به شدت آسیب بزنند.

در این شکی وجود ندارد که آسیب های فزیک، در هر گونه ای که باشند، قابل احیا اند، اما از هم پاشیده گی فکری در پی توجیه خواسته های جناحی و خودمحمور در حالی که از کمترین امکانات و سرمایه گذاری ها در امور فرهنگی و رسانه یی ملی بهره داریم، بسیار تهدید کننده می شوند.

در کنار احزاب وابسته و تنظیمی که برای ابراز وجود از پول های ولایت فقیه، ساختمان روی جامعه ی نود درصد اهل سنت افغانستان را با جدیدترین ایده های تشیع صفوی راه انداخته اند، بخشی از ستون پنجمی نیز وجود دارند که بر اثر ایجاد نوعی از وحدت فرهنگی

ستمیانی که خودشان را در بستر تاجکستان کمونیست، از عقوبت اسلامی و خدایی فارغ می یابند، در حالی که جیره خواران جمهوری اسلامی اند و شبانه روز، دور آتش زردشتی دعا می کنند سرنگونی حکومت اسلامی ایران را شاهد باشند، به عنوان گروه دیگر مصرف کننده و تکثیر ویروس، قرار می گیرند. آنان از مجرای کار فرهنگی و رسانه یی، مردم ما را دچار آسیب کرده اند. این که بیشترین آسیب ناشی از تفکر اقلیت محور را چه کسانی خواهند خورد، گذشته ی افغانستان نشان داده است کشوری مانند این جا که در خلط و آمیزش قومی - جغرافیایی، از گونه ی امتیاز طبیعی وحدت ملی بهره مند است، با انحصارات کهنتری، از تامین نیازهای ملی قاصر می شود.

حکومت نه ماهه ی حبیب الله کلکانی و حاکمیت چهار ساله ی برهان الدین ربانی که خیلی سریع در جهت خواسته های اقلیت محور موضع گرفتند، نه فقط فاجعه آفریدند، بل با قرار دادن بخشی از بدنه ها در راس، فشاری وارد می کردند که اگر در شانس هایی همانند حضور خارجی، موقعیت های مقطه یی اقلیت ها را به وجود می آورند، در درازمدت، با تاثیری که بر اذهان دیگران خواهند گذاشت، جریان های بزرگ و نیرومند را انگیزه می دهند همانند گروه های کوچک، از تقسیماتی سخن بزنند (سهم قومی) که هیولایی برای کهنتران خواهند بود.

متأسفانه تفکر دریافت سهم سیاسی که با ناسنجیده ترین وجه، گاه چند وزارت خانه برای اقلیتی می شود و زمانی از حلقوم یک ستمی مایل

است تمام افغانستان را قورت دهد، اداره های پس از طالبان را که روی شکننده ترین بستر، بر اساس معامله ساخته شده اند، در جهت گرایش های قومی بکشانند.

دنیاى ما، دنياى سياست زده گى حاد است. در اين روزگار، هيچ تفکر و کردارى بدون ملاحظه ي سياسى که در عقب خویش، منافع کشور ها را گاه با نام ملی و گاه با نام مذهب و تجارت حمل می کنند، نمی تواند خالی از اغراض باشند. در حالی که از تماشای هرج و مرج ظاهری و کمیتی التذاذ یافته ایم، کسی از خودش نمی پرسد، در کشوری که بیش از پنجاه قوم دارد و اکثریت مردم آن، مسلمانان اهل سنت اند، برای انکشاف تشیع، حوزه هایی می سازند که برای افغانستان، غیر عادی می باشند.

بحث هویت زدایی افغان و افغانستان، شدتی دارد که حتی چند شاعر و سیاستگر تاجکستانی را به شوق آورده است با صدور شهروندی افتخاری، بخشی از ادبیات تاجکستانی، تخیل پیرامون خراسانی شود که خوابش، کسانی را آشفته و خواب برده می کند که با فراموشی واقعیت های پیرامون خویش، در کشوری از خواب برنخیزند که واقعیت های زنده اش، افغانان و افغانستان اند.

برای تحفظ فزیکى و جغرافیایی، آرایش، آماده گى و رزمنده گى نیرو هایى که عموماً در وزارت دفاع، داخله و امنیت ملی، تجهیز و مهیا می شوند، یک طرف قضیه اند، اما مهم ترین موضع، ایجاد ذهنیت و حراست از تفکری است که اگر خدشه یابد، مانند سرباز اجیری که

برای کسب درآمد، سلاح گرفته است، در هنگامی که دیگر خبری از پول نباشد، مَهره ای ست که فقط استعمال می کنند.

چند سال قبل، ریاست عمومی امنیت ملی از خبر های خوشحال کننده ای پرده برداشت که پیرامون افرادی بودند که در رسانه های داخلی افغانستان، اتباع پاکستان، ایران و غیره شمرده می شدند. با دستگیری یکی - دو جاسوس ایرانی، به اعتماد مردم افزودند، اما چیزی که بسیار مهم می شود، نظارت بر کار کرد اکثر مزدوران است.

شدت سرمایه گذاری های کشور ایران و حمایت اوفزاده گان فقیر تاجکستان در کار های فرهنگی و رسانه یی خصومت آمیز، نظارت دیگر و ویژه ای را می طلبند. ما با پی آمد مداخلاتی رو به رو استیم که در بستر افغانستان بسیار مسلمان و یک پارچه، اجازه می دهند شورای به اصطلاح سراسری تاجکان راه بیاندازند و از انقلاب اسلامی ایران، در حالی تجلیل کنند که میراث ها و تاریخ مستند و معاصر که با رنگینی کارنامه های تمام اقوام این کشور، سازنده گی، آزادی و عمران دارند، تفسیری بدخواهی هایی شوند که در فضای دیموکراسی کنونی، جوازش را برای مزدوران هر کشوری بخشیده اند.

پیشنهاد می کنم نهاد های مسوول امنیتی مثلاً در چوکات ریاست عمومی امنیت ملی، کار های رسانه یی و فرهنگی افراد و نهاد های داخل افغانستان را به شدت زیر نظر داشته باشند. در هنگامی که شدت تخریب زیاد است، وضاحت بخواهند و نهاد های فرهنگی دولت و

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۶۱ /

آدرس های مسوول شخصی با نقد و ارایه ی پاسخ، هیچ موردی را از نظر دور نکنند.



افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۶۲ /



معرفی مصطفی «عمرزی»
(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان»، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، گاهنامه ی «باختر» (منتشره در آسترالیا)، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «پول افغان»، وب سایت «پول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپاڼه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۶۳ /

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۲- برنامه ی مستند تاریخی «آئینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۴- فلم مستند «۲۶ سلطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی) - منتشر شده است.

۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی - اجتماعی) - منتشر شده است.

۳- مرز و بوم (تاریخی).

۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان) - منتشر شده است.

۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).

۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م) - منتشر شده است.

۷- افغانستان (مشاهیر افغان) - منتشر شده است.

۸- پشتون ها (تحلیلی) - منتشر شده است.

۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).

۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).

۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).

۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط) - منتشر شده است.

۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.

۱۴- روزگار (نوستالژی).

۱۵- پاسخ (واکنش ها).

۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).

۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).

۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).

- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).
- ۲۳- در محور بنیان اندیشی (بازنگری و تدقیق تاریخ).
- ۲۴- سمتی و ستمی (تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا).
- ۲۵- افغان ها (در زمینه ی تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی).
- ۲۶- فساد نزدیک (تبیین زمینه ی ایرانی).
- ۲۷- ما همه «افغان» استیم! (ضد افغان ستیزان).
- ۲۸- کتاب های من (معرفی کتاب های مصطفی عمرزی).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز) - منتشر شده است.
- ۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.
- ۶- مُنحی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی) - منتشر شده است.

- ۷- آریایسم (تنقید پدیده ی آریایی) - منتشر شده است.
- ۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.
- ۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن) - منتشر شده است.
- ۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.
- ۱۱- کتاب من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزرگ).
- ۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).

- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
- ۲۱- فاجعه ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
- ۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
- ۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
- ۲۴- چهره های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).
- ۲۵- نوستالژی خارجی (خارجیان در افغانستان).
- ۲۶- تنقید روحانیت مرتجع (بخشی از آراء و افکار علی محقق نسب).
- ۲۷- روشنگری و روشنفکری (بخشی از آراء و افکار رفعت حسینی).

ترجمه ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۶۶ /

- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مثنوی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکیمیت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

افغانستان و بازار آزاد: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۶۷ /

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تأییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنخی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.



By:
Mustafa Omarzai

Afghanistan and the Free Market



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**